



یادگار

مجموعه شعرهای طبری

و

خونش های محلی مازرونی

با هدف

محفوظ ماندن سخنان سنتی نیاکان

منطقه بند پی غرب

استان مازندران - سنگچال

(به گویش محلی)

نگارنده: میران رستمیان عمران

پاییز سال ۱۳۸۶



عكس مؤلف

تبرستان

www.tabarestan.info

مجموعه شعرهای طبری

و

خونش های محلی مازرونی

یاد دیار

تبرستان

www.tabarestan.info

با هدف

محفوظ ماندن سخنان سنتی نیاکان

منطقه بندپی غربی استان مازندران - سنگچال

نگارنده:

میران رستمیان عمران

پاییز سال ۱۳۸۶

سرشناسه	: رستمیان عمران ، میران ، ۱۳۱۶-
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه شعرهای طبری و خوشن های محلی مازرونی (پاددیار) نگارنده میران رستمیان عمران
مشخصات نشر	: مؤلف ، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری	: ۲۸۵ ص: مصور ؛ وزیری
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۲-۵۴-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر مازندرانی - قرن ۱۴
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: PIR ۳۲۶۹ / م۲۴۳/۵ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی	: ۸ ۷۹/۴۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۱۰۴۹۶

تیرستان
www.tabarestan.info

نویسنده : میران رستمیان عمران

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

نوبت و سال چاپ : نخست - بهار ۱۳۸۹

تایپ و صفحه آرایی : پارت نگار آمل - ۲۵۲۰۵۴

لیتوگرافی : بهروز

چاپ و صحافی : چاپ شهر آمل

قیمت : ۶۰۰۰ تومان

آمل : بلوار مطهری - تلفن ۳۳۳۸۴۶۲

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	طبری به گواهی آیه‌های قرآنی.....
۱۰	طبری در مقام چهارده تن معصوم.....
۲۱	طبری پند و نصیحت.....
۵۰	طبری شکوائیه.....
۶۰	حکایت.....
۶۳	طبری در شأن دنیا.....
۹۲	حکایت.....
۹۱	طبری محبت.....
۹۸	طبری انتظار.....
۱۰۲	طبری به یاد وطن.....
۱۱۶	طبری یاد دیار.....
۱۲۷	طبری مازندران.....
۱۲۸	طبری کیجاجان.....
۱۲۹	طبری تلاونگ سر.....
۱۳۰	طبری کعبه دل.....
۱۳۱	طبری یادش بخیر.....
۱۳۴	طبری دانش و بینش.....
۱۳۷	طبری گره گشائی.....
۱۳۹	طبری وصف کربلاء.....

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۴۳	شوق دیار.....
۱۴۴	خونش مازرونی در شأن چهارده معصوم.....
۱۴۶	خونش مازرونی یاد وطن.....
۱۵۷	خونش مازرونی کیجا جان.....
۱۶۲	خونش مازرونی جوانی یادش بخیر.....
۱۶۵	خونش مازرونی وصف دلدار.....
۱۷۱	خونش مازرونی انتظار یار.....
۱۸۱	خونش فارسی ای دل ای دل.....
۱۸۸	خونش مازرونی یاد یار.....
۲۰۱	خونش مازرونی راز و نیاز.....
۲۱۳	خونش مازرونی محیط وطن.....
۲۱۵	خونش مازرونی وصف دنیا.....
۲۲۹	واژه نامه.....

پیش گفتار

خدایا با یاد و نام تو آغاز می کنم الهی مشعل فروزان رسالت و امامت رهنمونم گردان.
بر اهل تحقیق و پژوهش زبان ادب طبری مازندرانی پوشیده نیست که این زبان اصیل مازندرانی رو بفراموشی رفت و از آنجائی که دلباخته گان دیار وطن و آباء اجداد که الحق شیفته ی زادگاه و زبان مادری و اصالت خود می باشند چون امثال آقای میران رستمیان عمران با سروده های طبری مازندرانی با واژگان اصیل دیار خویش دست به قلم می کند و آب رفته را دوباره بچوب بر می گرداند اهل قلم مازندران زنگ کاروان عشق را به صدا در آورد و راهی دیار یاران شد و عشاق تاریخ رسالت را در پیش دیدند از جمله مؤلف همین کتاب فرهیخته ی دیار خود می باشد که با سرودن اشعار ماندگار خویش تحت عنوان یاد نگار ادای دین نموده است نامبرده به هنگام سرودن طبری ۱۲ هجایی و یا ۱۱ هجایی سبک دشتستانی یا چند هجایی به عقب بر می گردد نه بعنوان واپس گرا بلکه بعنوان دلواپس و دردمند دیوانه وار چون مجنون بدنبال گم شده ی خود می گردد او در کوچه و پسکوچه های خیال گم می شود و از رهگذران سراغ یاران دیار را می گیرد و تا عمق تاریخ پیش می رود و اما دیگر جز نام چیزی عایدش نمی شود آهنگ بازگشت می کند و گریه در گلویش می شکند و اشکش بی اختیار سرازیر می شود و بهر کس از پدر و مادر و ایل و اقوام صدا می کند جوابی نمی شنود دوباره یاد دیار را در آغوش می گیرد و در صور خیال راهی گاوسراها می شود و بخودش آرامش می بخشد و دوباره شروع می کند و این بار هم با یاد دیار چرا که می خواهد چراغ زبان مادری را روشن نگه دارد تا خانه ظلمت زده نیاکانش دوباره دیار تاریک و خاموش نگردد خوانندگان گرامی ای کسی که در رهگذر زمان ناظر قتل عام قلم و اندیشه بودی و دیدی که در گذشته ی نه چندان دور چه مرموزانه گرداگرد زبان مادری یا زبان اول ما را دیوار نامرئی کشیده اند تا راحت تر بر اسارت فرهنگی ما جامه عمل بپوشند اینجاست که باید بر کار امثال آقای میران رستمیان عمران ارزش نهیم اگرچه این کارش اشکالاتی هم دارد که قابل عفو است ولی خوبی های کار را باید بدقت در نظر بگیریم مثلاً بکارگیری واژگان طبری در سروده های این کتاب تکان دهنده می باشد می دانیم که نقش واژگان در زبان و ادب هر ملت و یا هر قوم به منزله ستون فقرات در جسم است و نیز واژگان طی هزاران سال زاده شدند و بالیدند و زندگی کردند پس فرهنگ دوستان و سخنوران را دریابیم که آقای میران رستمیان عمران یکی از آنان است نامبرده آنچنان با زبان و ادب عامیانه در آمیخت که خود واژه نامه ی دیگر شد بله عشق زیباست اما عشق ورزی زیباتر است.

بسمه تعالی

مقدمه مؤلف

خداوند بزرگ را شاکریم که با اعطای نعمت حیات و عنایت او، این توفیق نصیب ما شد که کتابی را تحت عنوان «یاد دیار» به عاشقان این مرز و بوم تقدیم بداریم.

در آیه ی ۲۵ سوره ی اسراء (بنی اسرائیل) خداوند می فرماید: دین خویشان و ارحام خود را ادا نمایند و نیز در آیه ی ۱۸ همین سوره آمده است هر که خواهان حیات آخرت باشد و برای آن به اندازه ی توان خود بکوشد البته به شرط ایمان سعی آنها مقبول و مأجور خواهد بود.

برای فهم و درک مطالبی که از آنها اطلاعات کافی نداریم باید به تاریخ مراجعه کرد و یا از پدر و مادر یا پیران جهاندیده و سالخوردگان کسب اطلاع کنیم. این نکته نیز قابل ذکر است که انسان بطور غریزی به اجداد و نیاکان خویش علاقمند است و هر چه از آنها بیشتر بداند علاقه اش نیز بیشتر می شود. تلاش این حقیر این بوده است که بتوانیم مطالبی از شیوه ی زندگی اهالی دیار خود را که اکثریت احشامداران بندپی غربی بابل از استان مازندران بوده اند بر جای بگذارم که با عنایت خداوند این سعادت نصیبم شد این بیانات را با زبان اصیل طایفه ی عمران و ملکشاه که در حال فراموشی است تقدیم دارم. از آنجایی که این جانب در جنگل های سرسبز همان دیار چشم به جهان گشوده و تا سن ۲۸ سالگی در همان جا به دامداری مشغول بودم و با زندگی و زبان آن دیار آشنایی کامل دارم اشعاری را به واژه های قدیمی به سبک طبری و خونش محلی سرودم.

امید است توانسته باشم به اندازه ی قطره ای در دریای علم و سخن سهیم بوده و به دوستداران فرهنگ بومی خدمتی کرده باشم. امید است که ایرادات این حقیر را عفو نمایید.

در پایان از چهره ی ماندگار زبان و ادبیات بومی مازندران آقای محمد لطفی نوایی که در تدوین این مجموعه یاری ام نمودند سپاسگزاری می نمایم.

همچنین از دخترانم عذرا و کبری که در تهیه و تنظیم این مجموعه یاری نمودند کمال قدردای را می نمایم.

میران رستمیان عمران

طبری‌های مازندرانی زبان محلی با گواهی آیه‌های قرآنی تاریخ تنظیم ۱۳۸۶/۷/۱۵ بیست و پنجم ماه رمضان

بی‌بسمه‌الله هر چه بکوشی حرامه
این کلام از خداوند مهربانه
بی‌نام خدا هر حیوان را بکشی حرام است
و این سخن از فرموده ی خداوند است

در حدّ اوج ارتقاء کماله
انعام آیه صد و چهارده سؤاله
و نیز در حد اوج ارتقاء کمال است
گواهی در آیه ۱۴۴ قرآن است

آیه بیست و نه سوره نساء
بزودی طرف حساب او خدای
بگواهی آیه ی ۲۹ نساء
خدا بزودی آنها را مواخذه می کند

در آخرت هم نابینا و مهجوره
در آیه هفتاد و یک این دستوره
در آخرت هم نابینا و کورند
نشانی در آیه ی ۷۱ همین سوره است

یارون این سخن از سوره انعامه
صد و چهل و چار آیه قرآنه
دوستان این سخن در قرآن سوره ی انعام است
نشان این ادله در آیه ۴۴ است

۱

کلام خدا در حدّ بی مثاله
غیرقابل تبدیل و انتقاله
کلام خدا بی حد و مثال است
سخنان خداوند تغییرپذیر نیست

۲

قرآن کلام الله و حرف خدای
آنکه به مال و جان مردم تشنای
قرآن کلام بی شک است
آنکه چشم طمع بمال جان مردم دارند

۳

هر کس در دنیا چشم حقیقت کوره
حکم سوره اسراء کتاب نوره
آنکه در دنیا حقیقت بین نیستند
این دستور خدا در سوره ی اسراء است

۴

آزمایش و امتحان دانشگاه
قرآن آیه سی و سه طاهاء
خدا با مال انسانها را امتحان می کند
گواهی این سخن آیه ی ۳۳ طاهها است

به حکم سوره نور آیه دوه
یکمور تره روه یکمور وره روه
بامر خه موره ی نور آیه ی دو
به محرم و نامحرمها هر دو نظر دارند

یارور رسول و امامون یارون
در آیه چهارده این بیونه یارون
حتی رسولان و امامانرا یاری می کند دوستا
در آیه ی ۱۴ همین سوره است

سوره بقره این نشانه یارون
آیه دو تا دو هفت بیانیه یارون
در قرآن سوره ی بقره گویا است
نشانی آیه ی ۲ همین سوره است

در آیه پنجاه و چار آیوه
مقام علی(ع) بر همه پوشیده
در آیه ی ۵۴ بیان است
علی(ع)سری است که به همه گان پوشیده است

یارون مال دنیا زینت دنیا
خواستته خدا آدم باتقواء
دوستان مال دنیا زینت همین دنیا است
خدا از ما خلوص و تقوا می خواهد

۵

مرد زانیه همسر هم زانیوه
ته آئینه یار به مثل تو دو روه
بعضی مرد و زن زنا کار نصیب همنند
بمانند آئینه دوروئی هستند

۶

قرآن واعظ بی چند وچونه یارون
سوره مرسلات این نشونه یارون
کلام خدا قابل بحث نیست دوستان
ادله ی این سخن در سوره ی مرسلات است

۷

این حکم از کتاب آسمان یارون
رباخوری جنگ با قرآن یارون
این امر کتاب آسمانی است دوستان
ربا خواران با قرآن می جنگند

۸

وهم را کون سوره مائیدوه
پرداخت زکات علی(ع) در سجدوه
و هم راکون در سوره ی مانده است
که علی(ع) در سرسجده زکات دادند

۹

رو به خدا دل بروزی گاره یارون
 آیه یک حکم کردی گاره یارون
 رو بقبله می ایستند دل بآزار مردم دارند
 در آیه یک همین سوره است

در سوره عنکبوت حکم فرمائ
 نماز غذای روح و صدق و صفاء
 فرموده ی خدا در سوره ی عنکبوت است
 و نیز نماز مانند غذای روح است

شبه وظیفه دین ادا نکننه
 آیه صد و چهل دوه قرآنه
 وظیفه و دین خود را ادا نمی کنند
 در آیه ۱۴۲ همین سوره گویا است

در آیه سی و هفت امر و فرمانه
 واجب الاجرای دین مسلمانه
 همین سوره آیه ۳۷ گویا است
 که بر تمام مسلمانان واجب است

آیه نه سوره حامیم دخانه
 آن دود علامت آخر از زمانه
 در قرآن سوره حامیم دخان آشکار است
 آن نشان دهنده عذاب آخرت است

نماز خونیکه مردم آزاره یارون
 سوره ماعون این گل بهاره یارون
 آنانکه نماز خوانند و مردم آزاری می کنند
 این امر در قرآن سوره ی ماعون بیان است

۱۰

نماز به مثل سنگر هر بلاء
 در همون سوره چهل و چار راهنمائ
 نماز سنگری است که انسان را حفظ می کند
 در همین سوره آیه ۴۴ اشاره دارد

۱۱

هر کس ظالمه و ین و صدا نکننه
 سوره نسا این سخن نشانه
 سکوت در برابر ظالم جایز نیست
 این حکم از سوره ی نساء آمده

۱۲

در سوره مائیده حکم قرآنه
 این حکم قرآن قطع دست دزدانه
 در سوره مائیده امر خدا است
 این حکم خدا قطع دست دزدان است

۱۳

این فرموده خدای مهربانه
 هر وقت که دودی از آسمان نشانه
 این سخن را خداوند فرموده است
 هر وقت که از آسمان دودی پیدا شود

۱۴

فرزند ناخلف و نامهربانه
آیه شانزده قرآن این نشانه
فرزند خلیف نیست
آیه ۱۶ قرآن گویا است

بله مثل حکیم درد دوا هکینه
حجرات آیه هشت نگاه هکینه
مانند دکترها دردها را درمان می کند
در سوره حجرات آیه ۸ را فرمان می برند

شاهد سوره قاف حکم قرآنه
آنکس را قبول که اهل ایمانه
به شهادت سوره قاف قرآن
قابل قبول اهل ایمان است

زبون به زبون حدیث بثوتنه پیرون
شاهد سوره نجم قرآنه یارون
دهن بدهن گفته ی پیران است
بگواهی سوره نجم در قرآن است

که مطیع امر رسول و قرآنه
حکم آیه سی و پنج قرآنه
که بامر خدا و رسول باشند
در همین سوره آیه ۳۵ می باشد

فرزندی که از پیر و مار نافرمانه
سوره حامیم احقاف این بیان
فرزندی که از پدر و مادر نافرمانی می کند
در سوره حامیم احقاف بیان است

۱۵

حاکم آنکه صلح و صفا هکینه
حق مظلوم بر ظالم دفاع هکینه
حاکم کسی که صلح صفا می کند
حق ناتوان را از ظالم می گیرند

۱۶

یارون دو ملک نگهبان انسانه
در آیه هجده این سخن نشانه
دوستان دو ملائکه مواظب انسان هستند
در همین سوره آیه ۱۸ آشکار است

۱۷

قیامت نزدیک و نزدیک بیّه یارون
بی شرم و حیاء هر جا بینه فراوون
قیامت نزدیک نزدیکتر می شود
که سفید چشم و هتاک می شوند

۱۸

بهشت و حوری نصیب آن کسانه
سوره قرآن واقعه این نشانه
زیبارویان بهشتی قسمت کسانی هستند
مصدق این در سوره واقعه است

۱۹

روز قیامت کوه مثل پنبه بُوَنَه
سوره معراج این سخن بیونَه
در قیامت کوه ها از هم می پاشند
در سوره معراج فرموده شد
۲۰

قرآن آیه پنج سوره مُزَمِّل
کودک پیر بُوَنه از هول و هشت دل
در آیه ۵ سوره مُزَمِّل قرآن
کودکان از وحشت پیر می شوند
۲۱

روز قیامت همه فرار کَنَنَه
مارو وجه هم از هم فرار کَنَنَه
قیامت پدر و مادر همه فرار می کنند
مادر و فرزند نیز از هم دور می شوند
۲۲

این فرموده قرآن کتاب دینه
آن دیار ظالم و سزایش همینه
خداوند در کتابش فرموده است
آن دیار ظالمین است
۲۳

دریکه خدا دَوسَه باز نبونَه
این فرموده خدای مهربونَه
دری را که خدا بگشاید بسته نمی شود
فرموده خداوند است
۲۴

مُتلاشی بونَه ذره ذره بونَه
آیه هفت کتاب آسمونَه
آن چنانکه بسان غبار می شوند
همین سوره در آیه ۷ نیز آشکار است

روز قیامت چقدر سخت است و مشکل
ای بی خبران خوشگذاران غافل
که روز قیامت بسیار سخت است
بخود آئید ای بی خبران غافل

از پیر و مار و برار فرار کَنَنَه
سوره عَبَس آنروز اقرار کَنَنَه
پدر و مادر و برادران از هم می گریزند
در آن روز سوره عبس را می پذیرند

هر رنج و بلا که نازل زمینَه
سوره قَصَص پنجاه و هشتمینه
هر بلا که بزمین نازل می شود
آیه ۵۸ سوره قصص بیان است

دریکه خدا بازه دَوسَ نبونَه
سوره فاطر آیه یک نشونَه
و دری را که خداوند بسته گشودن محال است
در سوره فاطر قرآن کریم بیان است

وْظِيفَةُ مُؤْمِنٍ نَصِيحَتِ يَارُونِ
آیه هفت و دو این رویت یارون
نصیحت کردن وظیفه ی مؤمنین است
در آیه ۷۲ بی‌مانگر است

هَرَّأَشٍ بِيْجَنِيْ هَمُونِ تِهْ نُوْشِ جَانَهْ
یا بهشت یا جهنم سوزانه
هر کاری می کنید بخودتان برمیگردد
یا سازنده ساختمان خودش است

هَرِّ بَارَهْ تَرَاوُزُو وَ وُزْنِ وَ پیمانَهْ
گرون فروش و کم فروش خائینانه
پیمانۀ را خوب بسنجید
کم فروشی نکنید هر کم فروشی از شیطان است

ظَالِمِ آخِرِ بَهْ سَزَايِ خُودِ رَسِيْدَهْ
هر کس خیر و شر بدست خود خریده
که ظالمان به سزای خود می رسند
که خیر و شر هر کس بدست خودش است

حُكْمِ سُوْرَةِ نَسَاءِ اِذَا هَكْنِيْنَ
دزدان و ظالم شرم و حیا هکنین
دستور سوره نساء را ادا کنید
دزدان و ظالمان شرم و حیا کنید

وْظِيفَةُ رَسُوْلَانِ دَعُوْتِ يَارُونِ
حُكْمِ بَقْرَهْ اِيْنِ رُوَايَتِ يَارُونِ
رسالت پیشۀ رسولان است
مصدق در قرآنی سوره بقره است

۲۵

سُوْرَةُ تُوْبَهْ صَدِّ وَ چَارِ اِيْنِ نَشَانَهْ
هر کس کشاورز شه دین و ایمانه
سوره توبه قرآن آیه ۱۰۴ فرماید
هر کس کشاورز کشت خودش است

۲۶

سُوْرَةُ اِسْرَاءِ سِيْ وَ چَارِ اِيْنِ نَشَانَهْ
انصاف و عدالت منطق قرآنه
سوره اسرا آیه ۳۴ فرماید
انصاف و عدالت داشته باشید

۲۷

اِيْنِ حَرْفِ خُودِ دَرِ قُرْآنِ مَجِيْدَهْ
در سوره کهف سی و پنج این نویده
خداوند در قرآن مجید فرموده
در سوره کهف آیه ۳۵ آشکار است

۲۸

ظَلْمِ ظَالِمِ هَرِّ جَا صَدَا هَكْنِيْنَ
صد و چهل و هفت آیه نگاه هکنین
ظلم ظالمان را هر جا بیان کنید
در همین سوره آیه ۱۴۷ را نگاه کنید

۲۹

- سوره بلد آیه دو گواهی
این حکم قرآن فرموده خدای
سوره بلد آیه ۲ می فرماید
این دستورات خدا است
۳۰
- یارون این سخن از کلام خدای
در آیه بیست و یک حاکم فرماید
دوستان این سخن خدا است
در همین سوره آیه ۲۱ می فرماید
۳۱
- قارون که کلید گنج او یک باره
در آیه هفتاد و پنج این گفتاره
کلید گنج قارون بقدر یک بار بوده
شاهد آیه ۷۵ قرآن است
۳۲
- یارون این پیغمبر خدای مهربانه
آیه سی و دو این سخن بیان
دوستان پیغام خدای مهربان است
در آیه ۳۲ نشاندهنده است
۳۳
- یارون آنروز که آفتاب تاریک و تیره
این سخن از قرآن سوره تکویر
دوستان روزیکه آفتاب تاریک می شود
این سخن در سوره تکویر قرآن است
۳۴
- آدم خلقت مُشَقَّت و بلاء
آنکس راحت که پناه بر خدای
که خلقت آدمی مشقت و بلاء
کسانی راحتند که بخدا پناهنده هستند
- دو سوره انفال کلام الله هه
ناحق بدترین خلق پیش خدای
در سوره انفال کتاب خدا است
که ناهق بدترین خلق پیش من است
- آدم بی رحم و ظالم و بدکاره
سوره قصص قرآن آشکاره
آدم بی رحم و ظالمی بوده
در سوره قصص قرآن کریم
- در سوره لقمان منطق قرآن
هر کس عمل ترازوی میزانه
در سوره لقمان قرآن مجید
عمل هر کس مثل ترازوی عدل است
- ستاره از آسمون زمین می ریزد
آیه یک حکیم بی نظیره
زمین و زمان بسان قیر سیاه می گردد
در همین سوره آیه یک آشکار است

یارون این آیه در سوره انفاله

آیه بیست یک جواب این سؤاله

یاران این نشان در سوره انفال است
آیه ۲۱ پاسخ این سؤال است

۳۵

یارون این سخن در سوره عمران

این فرموده خدای مهربان

یاران این سخن در سوره آل عمران است
این فرموده خدای بخشنده است

۳۶

بعلی(ع) قسم این آیه از قرآن

گواهی به حق واجب هر انسان

به مولا علی(ع) قسم این نشانه از قرآن است
گواهی بحق دادن برهر انسانی واجب است

۳۷

یارون هر بلا کفاره گناه

گواه در قرآن سوره انبیاء

یاران هر بلا برای هرکس کفاره ذنوب اوست
گواه این سخن در قرآن کریم سوره انبیا است

۳۸

این فرموده خدای بی‌همت

علی رهبر خلق و ولی الله

این فرموده خدای بی‌مانند است
مولای(ع) رهبر خلق الله و ولی الله است

۳۹

که ناحق جای حق مثل کرو لاله

این فرموده خدای ذوالجلاله

که ناحق جای حق بسان ناشنوا و لال است
این فرموده خدای صاحب عظمت است

این صد و پنجاه و چار نشانه

دنیا نه بکام دین مسلمان

آیه ۱۵۴ نشان اوست
این جهان نه بکام دیندار مسلمان است

سوره نساء صد و سی چار عنوان

آنکس را قبول که اهل ایمان

در سوره نساء آیه ۱۳۴ عنوان است
انرا این امر قبول می افتد که اهل ایمان است

یا اجر و ثواب اونکه در بلا

آیه سی و پنج این سخن گویا

یا اینکه پاداش صواب او در بلا است
آیه ۳۵ این زبان گویا است

در سوره رعد آیه هفت گویا

علی یدالله مقام بی‌همت

در سوره رعد آیه ۷ زبان دارد
مولای(ع) دست مقام بی‌همتای خداوندی

فرمان خدا در آیه هفدوءِ
بی عدل و انصاف و ظالم و زورگونه
فرمان خداوند در آیه هفدهم می باشد
از عدل و انصاف گریزان و ظالم و زورگوشدند

خدا را نظیره قلم ناشیرون
خون شهید و نه جوهر ناشیرون
خدا را نظیر قلم ناشران است
که خون شهید جوهر قلم ناشران است

تنها قاضی برحق و بی ریاء
سوره زلزال آیه هفت گویاء
زیرا تنها قاضی برحق و بی ریاست
و در سوره زلزال آیه ۷ گویاست

این حکم از قرآن سوره بقره
خله آدمها مهر باطل بزونه
این حکم از آقران سوره بقره است
بسیار آدم ها مهر باطل بر آن زدند
۴۰

سوره قرآن نون و القلم یسطرون
از پیغمبر هم این روایت یارون
یکی از سوره های قرآن نون و القلم و مایسطرون
از پیغمبر اکرم هم این روایت می باشد
۴۱

یارون قاضی کل خلقت خدای
فمن یعمل و مثقال ذره هاء
یاران قاضی کل آفرینش خداست
فمن یعمل مثقال اندکهاست
۴۲

طبری به زبان محلی مازندرانی در مقام ائمه طاهرین

کدوم شخص نگهبان باغ دینه
کدوم شخص که زبان باغ دینه
چه شخصی نگهبان باغ دین است
چه شخصی که زبان گویای باغ دین است

نگهبان علی (ع) امیرالمؤمنینه
قرآن حکیم زبان باغ دینه
ونگهبان آن حضرت امیرمؤمنان است
و قرآن کریم زبان باغ دین ما اسلام است

کدوم شاهه ون خنه پناه گاهه
کدوم شخص آخرین بحث دادگاهه
کدام سلطان است که خانه وی پناهگاه است
کدام شخص است که آخرین بحث دادگاه است

مسجد خنه ی علی و پناه گاهه
قرآن آخرین بحث حکم دادگاهه
مسجدخانه ی علی (ع) و پناه اوست
قرآن کریم آخرین کلام حکم دادگاست

کدوم شخص که صاحب ذوالفقاره
کدوم شخص خار چشم هر بدکاره
چه کسی برآزنده ذوالفقار است
چه کسی خار چشم بدکاران است

کدوم شخص باغبان باغ دینه
کدوم شخص که پنهان به باغ دینه
چه کسی باغبان باغ دین است
چه شخصی در باغ دین غایب است

شخص احمد باغبان باغ دینه
آن شخص مهدیه پنهان به باغ دینه
حضرت احمد باغبان باغ دین اسلام است
و حضرت مهدی در باغ غایب است

کدوم شاهه پاتختش زیارت گاهه
کدوم شخص هر کجا و همه جاء
کدام سلطان است که پای تختش طواف عاشقان است
کدام شخص است که در هر کجا و همه جاست

پا تخت علی (ع) نجف زیارت گاهه
علی (ع) هر کجا حاضر و همه جاء
پای تخت مولا علی (ع) در نجف طواف گاه است
مولا علی (ع) هر کجا حاضر و در همه جاست

کدوم شخص محشوره دلدل سواره
کدوم شخص کردارش عین گفتاره
چه کسی صاحب آوازه دلدل سوار است
چه کسی دل و زبانش عین گفتار است

دست یدالله صاحب ذوالفقاره
 علی خار چشم کفار و بدکاره
 و دست خداوندیش برزنده ذوالفقار است
 مولا علی (ع) تیغ بر چشم بدکار است

کدوم شخص که عمروی هم نبرده
 کدوم شخص که پشت کافر شکسته
 چه کسی که عمر بن عبیدود هم نبرد اوست
 کیست که پشت کافران را در هم شکست

در جنگ خندق پشت عمرو شکسته
 علی (ع) دست حق پشت باطل شکسته
 و در جنگ خندق پشت عمرو را شکست
 علی (ع) با دست حق پشت باطل را شکست

سخن سرای ناقابل علی مه
 هر وقت دل با علی مه پیش علی مه
 سخن سرای ناقابل پیشگاه علی (ع) هستم
 هر گاه دلم با علیست پیش علی هستم

دوستدار علی اگر چه یکوری مه
 جای شکر که زبون وری مطیع مه
 دوستدار علی (ع) اگر چه یکطرفی هستم
 جای شکر که به لحاظ زبان مطیع او می باشم

مرتضی علی (ع) شاه دلدل سواره
 شاهدهای گفتارش جنگ با کفاره
 مولا مرتضی علی (ع) شاه دلدل سوار است
 گواه در افتادنش با کفار است

۴۸

کدوم شخص مرد میدان نامرده
 کدوم شخص که هیچ جنگی پشت نکرده
 چه کسی مرد میدان نامردان است
 کیست که در هیچ نبردی پشت بدشمن نکرده

۴۹

آن شخص علیه میدان هر نامرده
 علی در هیچ جنگ دشمن را پشت نکرده
 آن شخص علیست که در میدان هر نامرد ایستاده
 مولا علی (ع) در هیچ جنگ پشت بدشمن نکرد

۵۰

سبزه چمن مرتضی علی مه
 مسافر راه منزل علی مه
 سبزه چمنزار مرتضی علی (ع) هستم
 مسافر راه منزل علی (ع) هستم

۵۱

میرون بتوته غرق دریای علی مه
 بحق علی دل بدل آگاهی مه
 میران گفت غرق دریای علی (ع) هستم
 بحق علی (ع) دلم بدل او آگاهی داشته باشد

۵۲

شاگرد ملاخنة معنوی مه
خدا را شکر که مداح علی مه
شاگرد مکتب ندیده معنوی او هستم
خدا را شاکرم که مداح علی (ع) هستم

چشمه برهوما چمن خنومه
باعث قطع عباس (ع) دو بازو مه
گریه ی چشمه باران و خنده چمنم
سبب قطع دو بازوی عباس (ع) هستم

دو تا رود خنة خاور میانومه
در کربولا حسین همسایومه
و دو تا رود معروف خاورمیانه هستم
و در کربلا همسایه ی حسین (ع) هستم

هر حرکت موج یا علی یا علیه
آب هدیه زهرا و آفتاب علیه
هر حرکت موج یا علی (ع) گویان است
آب هدیه زهرا (س) و آفتاب علیست

در بست حیاط حضرت علیه
کلی بدست محمد (ص) و علیه (ع)
حیات در بست حضرت علی (ع) است
کلیدش بدست محمد (ص) و علیست

میرون بنوته جان مخلص یا علی مه
حقال حمل ثنای یا علی مه
میران گفت جان من بدانکه مخلص علی (ع) هستم
و بار ثنای او را بر دوش می کشم
۵۳

آبر وچوما کوههای پروردو مه
پیش حسین (ع) و اهل بیت شرموندومه
فرزند ابرم پرورش یافته ی کوهستانم
پیش مولایم حسین (ع) و اهل بیت اوزبانی ندارم ...
۵۴

آب حیاتمه زهرا ی مهربومه
بنامهای شط فرات و دجلومه
آب حیاتم و مهریه زهرا (س) هستم
نامهای شط فرات و دجله ام
۵۵

یارون زبان میرون آب جاریه
آب و آفتاب حیات زنده گیه
یاران زبان میران آب جاریست
آب و آفتاب حیات بخش زنده گيست
۵۶

یارون دنیا جای امانتیه
چارده دروازه داینو قفل و کلیه
یاران دنیا جای امانت است
چهارده دروازه دارد که قفل کلید است
۵۷

شاعر نقشه کشفه نقشه قالیه
شونه بیعت دست بدست علی یه
و شاعر نقشه پردار و طراح آنست
و شانه آن دست بیعت با علی (ع) دارد

سرباز رشید حق مولا علی یه
از میدان جنگ تا کار و عبادیه
سرباز رشید حق بمونه اش مولا علیست
چه در میدان جنگ و چه در محراب عبادت

در سیر سفره نور الهی مه
عاشق شرمونده مولا علی مه
در تکاپوی نور سفره خدائی هستم
عاشق شرمنده مولا علی (ع) هستم

وقف هکرده دشت و کوه و بیابون
دست یا علی همراه همه یارون
آن را وقف کوه و بیابان نمودم
دست مولایم علی (ع) همراه همه یاران

استاد جبرئیل و خضر نبی ره
میرآب دشت دین محمدیره (ص)
همانی که استاد جبرئیل و خضر نبی است
آب یاری کننده دشت دین محمد (ص) را می گویم

یارون حروف کتاب نخ قالیه
هر نخ مکو پیوند با علی یه
یاران کلام بجا همانند نخ قالیت
هر نخ ماکو پیوند با علی (ع) دارد

۵۸

دنیا سربازی یه دور زنده گیه
نمونه گفتار و کردار علی یه
دنیا دوران سربازگری در زندگیست
نمونه گفتار و کردار نیک علیست (ع)

۵۹

آمشو افطاری دعوت یا علی مه
غرق دریای شادی و خوشحالیمه
افطار امشب مهمان مولایم علی (ع) هستم
غرق دریای شادی و خوشحالی هستم

۶۰

یارون نهصد تا طبری بثوتمه میرون
شه دل سفره ره پهن هکرده میرون
یاران نهصد تا طبری سروده من میران است
سفره دل من را گشودم

۶۱

اول هر کار ونگ کمه یا علی ره
فاتح جنگ خندق و خیبریره
سراغاز هر کار علی (ع) را بانگ می زنم
فاتح جنگ خندق و خیبر را می گویم

۶۲

امام زمان فرمان روا بوو شه
درد همه دردمندان دوا بووشه
و مولایم امام زمان فرمانروا گردد
و درد همه دردمندان دوا شود

حضرت علی و حضرت نبی ره
مره دستت خط هداء آزاد یره
و حضرت علی (ع) و حضرت نبی را دیدم
و دست خط آزادی را هم بمن داده

توحید و معاد عدل و روز جزاء ره
دوازده امام قرآن کلام الله ره
و همچنین توحید و معاد و عدل و روز جزا را
دوازده امام و قرآن کلام الله را

انتظار امام زمان مه‌دیمه
دور از اسلام غیر محمدیمه
و چشم در راه مه‌دی موعودم
و بدور از اسلام چند خلیفه هستم

واله و حیران کارهای علی مه
در داخل قبر انتظار علی مه
سرگشته ی کارهای مولای علی (ع) هستم
و از داخل قبر انتظار علی (ع) هستم

امیددارمه که روز روزها بووشه
عدل یا علی از نور اجرا بووشه
امیدان دارم که روزی از روزها بکامم گردد
و عدل علی (ع) اجرا شود
۶۳

خله خوبدیمه حضرت علی ره
مره سبز شال هدا تبرکیه ره
بسیار خواب حضرت علی (ع) را دیدم
و شال سبز خود را بمن تبرک داده
۶۴

میرون بنوته جان یقین دار مه خداره
آدم تا خاتم محمد (ص) مصطفی ره
میران گفت جانانم خداوند را یقین دارم
از آدم تا خاتم حضرت محمد مصطفی را
۶۵

میرون بنوته جان سرباز یا علی مه
تسلیم قرآن کلام الهیمه
میران گفته جان سرباز مولا علی (ع) هستم
مطیع قرآن کلام الله هستم
۶۶

میرون بنوته جان عاشق یا علی مه
قابل به زیارت امام علی مه
میران گفته جانانم بدان عاشق یا علی هستم
برازنده زیارت مولایم علی (ع) هستم
۶۷

علی ولی مشکل گشا بزومه
جمع شهدای کربلا بزومه
و دامن مشکل گشایم علی(ع) را گرفتم
و دامن جمع شهدای کربلا را گرفتم

گویا هکنه ابن حقیر زبانه
علی شاهدین مه دین و مه ایمانه
تا زبان این کوچک را گویا کند
و علی (ع) شاهدین که دین و ایمان من است

ختم پیغمبر رسول الله ره خامه
قرآن کتاب کلام الله ره خامه
و ختم رسولان پیغمبر تو را می خواهم
و قرآن کتاب کلام الله را می خواهم

همه جا ون کاره‌ها ره بدیمه
قابل بدیدن صاحب خنه نیمه
همه جا کارهای وی را دیده ام
ولی ارزش دیدن صاحب خانه را ندارم

بلکه بونیم علی شاه مردوته
مسجد تکیه و صوت قرآنه
بلکه شاه مردان علی (ع) را ببینم
در مسجد و تکایا صوت قرآنش را شنیده ام

دست بردا من جان خدا بزومه
محمد (ص) خاتم انبیاء بزومه
دست بر دامن خدای خوبم زدم
و دامن محمد(ص) خاتم انبیاء را گرفتم

۶۸

ابتدا گمه خدای مهربانه
که بوم محمد (ص) صاحب قرآنه
سرآغاز سخن خدای مهربان را خواندم
که بگویم محمد(ص) صاحب قرآن است

۶۹

خدای کریم دل دواره خامه
حضرت علی ولی الله ره خامه
بزرگوار خدایا داروی دلم را می خواهم
حضرت علی (ع) ولی الله را می خواهم

۷۰

عمری در انتظارمه حلو ندیمه
دایم ون سفره سر پذیرائیمه
عمریست در انتظارم هنوز ندیدم
همیشه در سفره او پذیرایی می شوم

۷۱

خله چرخ هیمه دشت و بیابونه
هر جا بدیمه ون نام ونشونه
دشت و بیابان را زیاد گشتم
همه جا نام و نشانش را دیده و شنیده ام

۷۲

علی امام ولی الله یارون
علی صدرنشین عرش اعلاء یارون
یاران امام علی (ع) ولی الله است
یاران علی (ع) صدرنشین عرش اعلاست

با عفو و بخششیه گرچه دست خالیه
مثل چراغ روشن تاری کیه
با بخشش وجود و کرم است گرچه دستش خالیست
بسان چراغ روشن در تاریکیست

دل بشکسته بینوای یارون
این کار علی شیر خدای یارون
یاران دل بشکسته بینواست
این کار علی شیر خداست

نام یا علی تبرّ زین سر زمه
دست بردامن آقای قنبر زمه
و نام علی (ع) را در سرتبر زین حک می کنم
دست بر دامن آقای قنبر می زنم

در طول هزار فرسخ یک فرسخی مه
در اول قدم راه الهی مه
که در طول هزار فرسنگ در یک فرسنگیم
در آغاز گامهای الهی هستیم

بخشش علی نامتھاء یارون
علی همنشین شاه و گدای یارون
بخشش مولا علی (ع) را حدّ و مرزی نیست
علی (ع) همنشین شاه و گداست

۷۳

هر کس دل وری عاشق یا علی یه
دور از دزدی و دروغ و نامردی ه
هر کسی از طریق دل عاشق مولا علیست
دور از دزدی و دروغ و نامردیست

۷۴

حج و کربلا حاجت رواء یارون
خدمت به مخلوق ضعفاء یارون
یاران حج و کربلا حاجت رواست
خدمتگزار مخلوق بینوا و ضعفاست

۷۵

مثل قلندر خنه خنه در زمه
با علی علی کوچه کوچه سر زمه
به سان قلندر خانه به خانه در می زنم
و با علی (ع) گویان کوچه به کوچه سر می زنم

۷۶

من یک برگی از شاخه عاشقیمه
شیدای عشق مکتب یا علی مه
من برگی از شاخه عاشقی هستم
خودباخته مکتب عشق علی (ع) هستم

۷۷

صدتا خنه دار مه مستأجر مه یارون
شیعه علی اثنی عشریمه یارون
صدخانه دارم ولی ویلان و مستأجرم
یاران شیعه ی علی (ع) اثنی عشرم

که قوت من بقدر مه ایمنه
هیچ کمو زیاد نکنه مه ایمنه
که قوت من بقدر ایمان من است
هیچ کمی و زیادی در ایمانم نخواهد بود

خشکیده چو ما منتظر بهار مه
دست بردار من شاه دلدل سوارمه
و چون ماه برهوت در انتظار بهارم
دست بر دامن شاه دلدل سوارم

دنبال نکه دشمن که در فراره
در دل علی زره ترس نیاره
تعقیب نمی کند دشمنی را که در حال فرار است
زیرا ذره ترس درون علی (ع) نیست

هر روز زاده شو شو زاده روزه
روز بیست و یک احواء عالم سوزه
و هرروز زاده شب و شب زاده روز می شود
اما روز بیست و یکم احواء عالم سوز است

من مثل مرغک مهاجرمه یارون
از دنیا به عقبا مسافر مه یارون
یاران من بسان مرغ کوچک مهاجرم
یاران از دنیا به عقبا مسافر م

۷۸

این فرمایش از علی شاه مردونه
حق اگر پرده بیئره آسمونه
این فرمایش از شاه مردان علیست
و حق اگر تمامی آسمان را پرده برگیرد

۷۹

غرق دریا مو امیدوارمه
محکوم به اعدام و آویزان دارمه
با اینکه غرق دریایم هنوز امیدوارم
محکوم بعدام و آویزه ی دارم

۸۰

این فرمایش شاه دلدل سواره
دشمن اگر یکتن و یا صد هزاره
این فرموده شاه دلدل سوار است
اگرچه دشمن یک تن یا صد هزار باشد

۸۱

میرون بئونه جان هر روز بونه نوروزه
روز مولود کعبه چراغ روزه
میران گفت جانانم هر روز نوروز می شود
زاد روز مولود کعبه چراغ روز است

۸۲

هر کجه دوّم در امان خدامه
شیعه علی زائیر کربلامه
هر کجا که باشم در امان خدایم
شیعه ی مولاعلی (ع) زائیر کربلایم

نهد تا طبری جاری بیه مه زبون
یا علی کت ما حرف اموء مه زبون
نهد تا طبری از زبان من جاری شد
یا علی (ع) می گفتم و زبانم گویا می شد

گل و گیاه شهده شه پا کشیمه
با صلوات سلوم غسل پره کشیمه
شهد و شیرۀ گل و گیاه را با پا می کشیدم
با سلام و صلوات پره غسل شکل داده غسل می سازم

کشکول بگردن کنا کنا دئیمه
آن بوردمه تا سراء برسیمه
کشکول بگردن گرفته و در یوزه گی بودم
آن را آنقدر می رفتم تا به سرا می رسیدم

ون بدونم عاشق روی کیمه
ون بدونم دور مه یا نزدیکیمه
باید بدانم که عاشق روی کیستم
باید بدانم که دورم کرده اند یا نزدیک

میرون بئوته جان من مهمان خدامه
امت محمد (ص) رسول الله مه
میران گفت جاننا من مهمان خدایم
امت محمد (ص) حضرت رسول الله ام

۸۳

با نام علی طبری بئوته مه یارون
هر کجه که در مونده بئی بوم میرون
با نام مولا علی (ع) طبری سرودم یاران
هر کجا که من میران درمانده می شدم

۸۴

میرون بئوته جان دار ماز عسلیمه
با ذکر هوو و محمد و علیمه
میران گفت من زنبور غسل درختم
با ذکر خدا ، محمد (ص) علی (ع) هستم

۸۵

یارون همه جا مثل گدا بئیمه
هر کجه که آتا کوره راه بدیمه
یاران همه جا بسان گدا شدم
هر کجا یک کوره راهی می دیدم

۸۶

ون بدونم بلبل باغ کیمه
ون بدونم بنده بند کیمه
باید بدانم که بلبل باغ کیستم
باید بدانم که بنده بند کیستم

۸۷

عاشق روح اله‌مه روح خود یمه
 نزدیکتر از خود بجز خدا ندیمه
 عاشق روح خداوند و روح خودی هستم
 و نزدیکتر خود بجز خدا ندیدم

حق مغلوب دست ناحق قویّه
 مهدی انتظار امر الهیه
 حق مغلوب دست ناحق قویست
 مهدی انتظار امر الهیست

روشن به مثل نور آفتابه یارون
 کشتیه نجات روی آبه یارون
 یاران روشن بمانند نور آفتابست
 کشتی نجات روی آبست یاران

به امر علی ته ضامن بونه میرون
 همون جور بخواهین برای دیکرون
 بامر علی (ع) ترا ضمانت می کند میران
 همان جور خوب برای دیگران بخواید

فرمانده کشتیه نوح نبیره
 علی قطع هکرده دست آن پریره
 او که کشتی ی نوح نبی را فرماندهی می کند
 مولایم علی (ع) دست او قطع کرد

بلبل باغ دنیای الهیمه
 بنده خدا دوازه امامیمه
 بلبل باغ دنیای خداوندی هستم
 بنده خدا و دوازه امامی هستم

۸۸

دنیا جا خالی‌یه حضرت علیه (ع)
 حق چشم انتظار حضرت مهدیه
 در این دنیا جای حضرت علی (ع) خالیست
 حق چشم در راه حضرت مهدیست

۸۹

سخن علی (ع) قیمت آبه یارون
 فهیم حکیم و گهواره خابه یارون
 سخن مولا علی (ع) به قیمت آبست
 فهیم و حکیم گهواره خوابست

۹۰

هر کس مُقلد این دو حرفه یارون
 هر چی شمه دل خانه خواهر برارون
 هر کس پیرو این دو حرف است یاران
 هر چه که دل سما می خواهد برادران خوب

۹۱

یارون هر زمان ونگ کمه یا علیره
 آن پری که داشت قصد غرق کشتیره
 یاران هر زمان مولا علی (ع) را می طلبیم
 آن پری که قصد غرق آن کشتی را داشت

۹۲

تو نورِ آفتاب و من شبِ پره کور
من خلقت خاک و تو نورِ اعلانور
تو نورِ آفتابی من شبِ پره کور
من خلقت خاک و تو از نورِ الانوار خداوندی

بدور نور روشن پروینه یارون
این کشتی ناخدا شاهدینه یارون
بدور نور روشن ستاره پروین است یاران
ناخدای این کشتی شاه دین است یاران

خلقت همه از علم و عالم خدای
بدست چهارده معصومین خدای
خلقت همه از علم و دانا خداست
بدست چهارده معصومین خداست

بهار گل گیاهها از علم خدانه
قرآن هر حروف کلید قفلخانه
بهار و گل و گیاه از علم خدایست
قرآن هر حروف کلید قفلهاست

آقا یا علی سلام کمه دورا دور
تو شاه سلیمان و شاهان پیش تو مور
مولایم علی (ع) دورا دورا بر تو سلام می کنم
تو شاه سلیمان دیگر شاهان پیش تو مور

۹۳

حلقه خورشید ماه و زمینه یارون
روز به شب و شب به روز کمینه یارون
حلقه خورشید ماه و زمین یاران
روز به شب و شب بروز کمین است یاران

۹۴

یارون علم مثل وسعت این دنیا
قرآن چراغ روشن و راهنمای
یاران علم بسان وسعت این دنیاست
قرآن چراغ روشن و راهنماست

۹۵

بارون ریزه ریزه از علم خدانه
لقمانها قطره‌ای از علم دنیانه
باران ریزه ریزه از علم خدایست
لقمانها قطره از علم دنیایست

۹۶

طبری مازرونی پند و اندرز

میرون بئوته جان امانت دارمی یارون
 پلامز مَزیر روزگار می یارون
 شه چار دست و پای چار بیدارمی یارون
 کاره گر عقل کار گذار می یارون
 میرون گفت جانم ما در این دنیا امانت داریم
 مزدور غذا خوردن استفاده کردن لذا یذ دنیاست
 بدن انسان امر بر است و مادی
 کار فرما بدن عقل و عدالت و انصاف است

۹۷

راه سر بالا سخت ولی بالاء
 قرآن گنه هر سختی آخر رفاء
 طبق آیه مع العسر یسراء
 شاهد شهیدان دشت کربلاء
 به سربالائی راه رفتن اگر چه سخت است می ارزد
 گواه سوره قرآن است آخر هر سختی رفاء است
 نشانی آیه مع العسر یسراء است
 شاهد عملی شاهدان کربلا هستند

۹۸

یارون هر کسی خدمت گذار خلقه
 نور راه گشای راهنمای خلقه
 با سعادت و بمثل باغ وقفه
 زنده یا مُرده همش میون خلقه
 هر کسی که به مخلوقات خداوند پذیرایی کند
 مانند نوریست که آنان را هدایت کند
 مانند باغ وقف است که به همه خیر می رساند
 حضور غایب ندارد

۹۹

هر کس که از رحمت خدا بدوره
 راهزن و راه وَن راههای عبوره
 از خود راضی با تکبر و مغروره
 خشکه مقدس مثل امیر تیموره
 هر کسی که از رحمت خدا بهره ی نبرد
 دزد و سدد راه مردم آزار است
 خود پسند و ناآگاه است
 ممکن است ظاهر تظاهر کند ولی عملش او را رسوا می کند

۱۰۰

هر سخن گوئی سخن شنو نبونه
عمل هکردن سخت و بئوتن آسونه
بعضی سخنرانان بگفته ی خود عمل نمی کنند
عمل کردن سخت است و گفتن آسان است

۱۰۱

میرون بئوته جان عاشق گفتگو مه
گنج دفینه داخل سینومه
میران گفت جانان عاشق گفت و شنودم
سینه ام در و گنج ها دفینه است

۱۰۲

خله کس آباد بی نا خراب بئینه
هر دار دکاشتی همون تره بار دینه
خیلی ها سر راه بودند اما به باطل گرائیدند
هر نهالی که بکاری بار همان را خواهی چید

۱۰۳

هر کس روزی غیر از خدای جا خانه
هر کس که دزد و دغله بی ایمانه
هر کس روزی از غیر خدا بخواهد
هر آنکه دزد و بدکار و بی ایمان است

۱۰۴

هر کس کتاب گفتارشه افکاره
هر کار شاهد شه عمله کاره
هر آنکه می بینی کتابی از گفتار خود می باشد
زیرا هر کاری شاهد فاعل کار خود می باشد

۱۰۵

هر کس لالائی گنه شه خو نشونه
دینداری مثل جنگ با شیر زیونه
نوی خواب آور می زنند اما خود نمی خوابند
محفوظ نگهداشتن دین و عفت و شرف کمتر از جنگ نیست

کلید انبار سخن بستومه
دانشجوی دید و عقل و اندیشمومه
زبانم کلیدی است به قفل انبار سخن
بدیده و عقل و اندیشه ام عمل می آموزم

مثل تف سربالا جواب بدینه
کراد دار بن کراد شیل در انه
بسان تف سر بالا بر خود آوار نمودند
زیر درخت کراد جز آن نمی روید

بی توکل و ترسو و ناتوانه
شیطان و مهمان سفره شیطان
بسا ترسو و ناتوان و بی توکل است
شیطان است و از سفره شیطان می خورد

ون کرده کار ون گواه کاره
زبان مخلوق قلم کردی گارره
و کارهای او گواه کرده خودش می باشد
زبان خلایق قلم خالقش می باشد

خوش بحال آنکس که فکر و خیاله
همش به حساب رسیّی شه أعماله
خوشا بحال آنکه در اندیشه نکوست
و دائم در اندیشه محاسبه کردار خویش است

۱۰۶

هر کس نیت و ن تفتنگ تیره
شه تنور نون پخته یا فطیره
نیت هر کسی تیر کمان اوست
تنورست که پخته یا ناپخته نانش پای اوست

۱۰۷

هر کس وجود و ن بار بازاره
ته تن ته شاهد گفتار و کرداره
وجود هر کس کالای بازار اوست
تن تو شاهد گفتار و کردار توست

۱۰۸

میرون بئوته جان خدا مه یار بووشه
مه بتیم تن صاحب اختیار نبوشه
میران گفت خدای عزیز یارم شود زیباست
و این تن یتیم من صاحب اختیارم نباشد

۱۰۹

یارون شاه کورش تاجدار دئیه
حقوق بشر بنیان گذار دئیه
یاران شاه کوروش تاجدار رفت
بنیان گذار منشور حقوق بین الملل رفت

۱۱۰

با دشمن درون خود در جداله
مثل آب جاریه صاف و زلاله
و با دشمن درون خود در جنگ است
و بسان آب چشمه سار زلال و بی ریاست

شه اسبویه بار آرد و خمیره
هر کس شه زنجیر کردار آسیره
آسیابست که بهار خود می تراود
هر کس اسیر زنجیر کردار خویش است

یکدست فروشنده یکدست خریداره
وجدان ترازو ایمان ترازو داره
خرید و فروش بده و بستان دستان اوست
وجدان ترازو و ایمان ترازو دار است

مه عقل و حیا مه نگهدار بووشه
که دزدو نامرد و حرام خوار بووشه
عقل و حیا نگهدارم شود
که دزد و نامرد و حرام شود

فخر هر شاهون روزی گار دئیه
کوتاه گر دست هر بد کار دئیه
فخر همه شاهان روزی گار رفت
کوتاه کننده دست هر بدکار رفت

مثل شاه عباس تاجدار دئییه
 پیاده روی امام زوآر دئییه
 بسان شاه عباس تاجدار بوده
 امام زوآر پیاده رونده بوده
 باشآن و وقار و افتخار دئییه
 امام رضای خدمت گزار دئییه
 با همه شأن و وقار و افتخار بوده
 امام رضای خادم مردم بوده
 ۱۱۱

یارون دینداری شاه و گدا نداینه
 خداشناسی ریش و عبا نداینه
 یاران دینداری شاه و گدا ندارد
 خداشناسی پروای هیچ لباسی ندارد
 عقل و معرفت سفید سیاه نداینه
 مهر و محبت پیر و برنا نداینه
 عقل و معرفت سیاه و سفید ندارد
 همچنانکه مهر و محبت پیر و برنا ندارد
 ۱۱۲

هیچ پهلووئی رستم زال نبونه
 هیچ مؤمن به غم کس خوشحال نبونه
 هیچ پهلووانی همتای رستم زال نمی شود
 هیچ مؤمنی در غم دیگران خوشحال نمی شود
 هر زیباروئی صاحب کمال نبونه
 شیر دست بسته خوراک شال نبونه
 هر زیباروئی صاحب کمال نمی شود
 شیر دست بسته خوراک شغال نمی شود
 ۱۱۳

هیچ پناه گاهی مثل قرآن نبونه
 هیچ تحفه مثل ختم قرآن نبونه
 هیچ پناه گاهی بسان قرآن نمی شود
 هیچ ارمغانی بسان ختم قرآن نمی شود
 هیچ جاندار حریف این بی جان نبونه
 هیچ مجلسی بدون قرآن نبونه
 هیچ موجودی حریف این بی جان نمی شود
 کلام حق گفتار شیطان نمی شود
 ۱۱۴

دل همیشه در سرای یاره یارون
 اینجا مهمون و امانت داره یارون
 دل همیشه در سرای یار است یاران
 اینجا مهمان و امانت دار است یاران
 خسته توتیای روزی گاره یارون
 از دست طمع سخت گرفتاره یارون
 خسته و توتیای روزگار است یاران
 از دست طمع سخت گرفتار است یاران
 ۱۱۵

میرون بئوته جان تن مثل آبندونه
 عو که توم بیّه مرغ پرواز کنّه شونه
 میران گفت جان و تن آدمی بسان آبندان است
 آب که تمام شد پرندگان پرواز می کنند

۱۱۶

حکیم اون که مریضی بکشیه
 قاضی اون که بی حسابی بدیه
 طبیب آنست که بیماری کشیده است
 قاضی آنست که ناصوابی کشیده است

۱۱۷

فقیری مثل تله دست شیره
 در کار و کوشش هر چند که با تدبیره
 نداداری بسان تله در دست شیر است
 هر چند که در کارها کوشا و با تدبیر باشد

۱۱۸

یارون هر کسی واعظ روزگاره
 گواه مریضون رنگ رخساره
 یاران هر کسی واعظ روزگار خویشان است
 گواه بیماری رنگ و رخسار اوست

۱۱۹

کدوم نام که دل در نشونه تا گور
 کدوم شخص که همراه انه دورادور
 کدام نام است که ازدل نمی رود تا گور همراه است
 کدام شخص است که دورادور همراه توست

۱۲۰

تا عو دره مرغ و ماهی فراؤونه
 ماهی گوشت لذیذ مار و مورؤونه
 تا آب در اوست مرغ و ماهی فراوانند
 و ماهی ها گوشت لذت بخش مار و مور است

حاکم اون که فقیری بکشیه
 دوست اون که ظاهر باطنش یکیه
 حاکم آنست که نداداری کشیده است
 دوست آنست که درون و بیرونش یکیست

دست و پا دوسّه در غل و زنجیره
 مثل پنیرساز بی مایه پنیره
 دست و پای بسته اسیر در زنجیر است
 مانند پنیرسازی که شیر بی مایه می پرورد

بهترین گفتار ون هکرده کاره
 عمل هر کار نیت صاحب کاره
 و بهترین گفته او کار انجام شده اش می باشد
 عمل صاحب کار از نیتش هویدا است

کدوم دوست که ته همراه انه تا گور
 کدوم شخص که انه بزور و مجبور
 و کدام دوست است که همراه تو تا گور می آید
 کدام شخص است که به زور و اجبار می آید

نام خدای که دل در نشونه تا گور
 شخص دوست و آشنا همراه دره دورادور
 نام خداوند است که تا گور از دل نمی رود
 دوستان و آشنایان دورادور همراه تواند
 دوست نماز که ته همراه انه تا گور
 همسایه آزار بدی انه به مجبور
 دوست نماز است که همراه تو گور می آید
 همسایه که از تو آزار دیده است باجبار می آید

۱۲۱

هیچ ولگ دار تن دگته نئونه یارون
 هیچ ساخته به عالم ساخته نئونه یارون
 هیچ برگی بدون خواست خدا از درخت نمی افتد
 هیچ مضمونی بدون صانع شکل نمی گیرد
 هموم جوری که روئیده نئونه یارون
 تا جان خدا نخواست نئونه یارون
 همان گونه که خود به خود روئیده نشد
 تا خداوند خلاق نخواهد شکلی پدید نمی آید

۱۲۲

هیچ تله تائی بی تله مار نبونه
 هیچ عروس زن بی شیمار نبونه
 هیچ دامی بدون نخ و چوب محوری نمی شود
 هیچ عروسی بدون رهنمود مادر شوهر نمی شود
 هیچ تله خنه بدون پی چار نبونه
 هیچ لشکر جنگ بی سردار نبونه
 هیچ زمینه دمی بدون پیرایه چینی فریبکارانه نمی شود
 هیچ غازی جنگاوری بدون سردار لشکر نمی شود

۱۲۳

میرون بنوته جان دنیا یک بازی چو
 لذت دنیا طعمه شیر تلو
 میران گفت دنیا بازیچه بیش نیست
 لذت بودن دنیا طمع تله شیر است
 مال وزندگی سرگرمی و چو
 عاشق لذت و شهوت دیوانو
 ثروت و زندگی فراوان سرگرمی وراث است
 عاشق لذت و شهوت دیوانه و نادان است

۱۲۴

نخورده نمک هیچ دیده کور نبونه
 هر سنگ سفید نمک و شور نبونه
 بدون گردش چرخ و فلک ظلمت و نور ندارد
 هیچ چیز مثل عقل کمک کور نبونه
 هیچ چیزی بسان عقل کمک نابینا نیست

۱۲۵

یارون خشک آرد بی عو خمیر نبونه

هیچ خورد و خوراک بی حساب شیر نبونه

یاران آرد خشک بدون آب خمیر نمی شود
هیچ خوراکی بی حساب شیر نمی شود

۱۲۶

یارون هر زمینی کشت و کار نبونه

هیچ حمال بار بی چاربیدار نبونه

یاران هر زمینی کشت زار نمی شود
هیچ بارکشی بدون چاروادار نمی شود

۱۲۷

یارون کارهای دنیا تموم نبونه

هر نسل به نسل حوال دینه شونه

یاران کار دنیا تمام نمی شود
هر نسلی دنیا را به نسل دیگر حواله دهد می رود

۱۲۸

یارون هیچ بنده را خود مختار ندیمه

هیچ پیوند بی قول و قرار ندیمه

یاران هیچ بنده ای را خود سرو آزاد ندیدم
هیچ پیوندی را بدون قول و قرار ندیدم

۱۲۹

دیار بدیار چرخ هیتمه دنیاره

هر جا زمین بدیمه آب و هواره

دیار به دیار دنیا را گشتم
هر جا زمینی و آب و هوایش را دیدم

۱۳۰

هیچ جوونی به میل خود پیر نبونه

اوسا کار نکرد آهن شمشیر نبونه

هیچ جوانی باخواست خود به پیری نمی رسد
آهنی که ضرب چکش استاد ندیده باشد شمشیر نمی شود

بی حساب کتاب پائیز بهار نبونه

هیچ سواره کاره بی مهار نبونه

بدون حساب و کتاب هیچ پائیزی بهار نمی شود
هیچ راکب و مرکوبی بدون محار نمی شود

عمر در نیمه راه پل کشنه شوونه

قدم بقدم نشونه دینه شونه

عمر در نیمه راه پل را خراب می کند
هرگام بگام نشانه رفتن باو می دهد می رود

هیچ مزیره صاحب اختیار ندیمه

هیچ ساخت و بنا را بی ساختار ندیمه

هیچ مزد بگیر را صاحب اختیار ندیدم
هیچ بنایی ساخته ای را بی ساختار ندیدم

خلق گوناگون بدیمه همه جاره

زمین سفره رنگ به رنگ غذاره

همه جا را با مخلوق گوناگون دیدم
زمینی سفره مانند و رنگ با رنگ غذا را دیدم

خَله به ظاهر بیدار ولی خفتونه
همی نان دیوانه تر از دیوانونه
بسیار کس به ظاهر بیدار ولی خفته اند
همه دیوانه تر از دیوانه اسیر نارند

چرخ نکنین که نیافتنیه یارون
رحم و مروت خود آموزی یارون
نچرخید که نیافتنیست یاران
رحم و مروت نوعی خود آموزیست

عالم چو دریا سخن چو ابر و بارون
سخن را سخن زاد ولده یارون
عالم چون دریا سخن چون ابر و باران
هر سخن خوبی را زاد و ولدی نکوست

قسمت مقدر سالار کاروونه
عمر همه مثل عورُش کنه شوئه
مقدارات الهی کاروان سالار این راه است
عمر همگی بسان آب جاریست گذران است

قاضی بقضا مشکل آسان کننه
شاعر امر معروف ایمان کننه
و قاضی مشکلات را آسان می کند
شاعر امر به معروف و ایمان می کند

خَله رفیق خواسته و ناخواستونه
خَله شه ور زرنگ و یکطرفونه
بسیاری از رفقا دو دل و ناخوسته اند
بسیار بر سر منافع خود زرنگی یک طرف دارند

۱۳۱

میرون بئوته جان دین بافتنیه یارون
علم و ثروت رنگ زنده گییه یارون
میران گفت جانانم دین بافتنیست
علم و ثروت رنگ زنده گیست یاران

۱۳۲

آستاد سخن هرگز نمینه یارون
هرگز نمرده فردوسی سخن دون
سخن دان خوب هرگز نمی می میرد
فردوسی با سخنش زنده است و هرگز نمرده

۱۳۳

دنیا گذرگاه حیوون و انسونه
شب و روز منزل بمنزل انه شوئه
دنیا گذرگاه حیوان و انسان است
شب و روز منزل به منزل می آیند و می روند

۱۳۴

حکیم با دوا درد درمان کننه
عالم با ثنا سخت روان کننه
دکتر با دارو دردها درمان می کند
عالم با ثناگوئی سختی را آسان می کند

۱۳۵

خله زیر دست زیر ستم بمونس
خله حرف حق عمق شکم بمونس
خیلی زیر دست زیر ستم مانده اند
خیلی حرف حق ناگفته در عمق شکم مانده

خون بُو کتّه ولی لارِ چر ا مه
رفیق ناحق و خون حق تشنامه
بوی خون می کنم ولی در علفزار دنیا می
رفیق ناحق تشنه خون حقم

هر کس در دنیا رنج بکشیه زنده وء
به مثل حمار زیر بار روز و شوء
هر کس در دنیا باروزگار ساخت رنج کشیده زنده است
بسان چارپا شب و روز زیر بار دنیا است

دزد و دغل مطیع امر شیطونه
شال از نامردی دنبال ضعیفونه
هر دزد و دغل براه شیطان می رود
شغال از نامردی دنباله روباهست

منع می خوارون کتا شه می فروشه
همراه غافله دزد پرده پوشه
منع می خوران میکند ولی خودش می فروش است
تن دزد دارد و لباس زاهد می پوشد

خله سال و ماه سر بیو غم بمونس
خله محکومه جای حاکم بمونس
سال و ماه سر می شود غم می ماند
خیلی محکوم بجای حاکم نشستند
۱۳۶

دنیا داد زنه من یار بیوفامه
با اینکه پیرو سخن ور و دانا مه
دنیا داد میزند و اعلام می دارد که یار بیوفاهستم
با اینکه پیر و سخن ور دانایم
۱۳۷

هر کس بمرده زنده بیه زنده وء
هر کس حق پشت کتا ناحق روء
هر کس مُرد و دوباره زنده شد زنده است
هر کس پشت به حق کرد و رو بناحق ناحق است
۱۳۸

فخر و تکبر خصلت نامردونه
شیر که اصالت داینه مرد میدونه
خودبزرگ بینی متکبر بودن پیشه نامردان است
شیر چون اصالت دارد مردانه در میدان جولان می دهد
۱۳۹

میرون بئوته جان مه دل جوش و خروشه
آثار سجده زانو و پیشانوشه
میران گفت جانانم دل من در تب و تاب است
آثار زهد فروتنی در زانو و پیشانی دارد
۱۴۰

هیچ کس بهتر از تو تِه غمخوار نبوتِه

هیچ کار تِه دست هکرده کار نبوتِه

هیچ کس بهتر از تو غمخوارت نمی شود
انجام کار هیچ کس بخوبی انجام کثرت نیست

۱۴۱

یارون هر کس عمل وَنِ گواهِ

دل شاهد پشتِ پرده تِه همراهه

یاران عمل هر کسی گواه اوست
دل شاهد پشتِ پرده همراه توست

۱۴۲

عازم به سفر کوی یار مه یارون

نماز و قرآن و روزه دارمه یارون

اراده دارم بکوی یار سفر کنم
نماز و قرآن و روزه دارم یاران

۱۴۳

سخن درخت کهنه نبوتِه یارون

از یک شاخه هزار شاخه بونه یارون

سخن نیک چون درختی که کهنه نمی شود
از هر شاخه هزار شاخه می شود

۱۴۴

میرون بئوته جان مأمور گفتگو مه

پرواز به دیار دور گذشتومه

میران گفت جانان مأمور گفتگو می باشم
پروازگر دیار دور گذشته ام

۱۴۵

هیچ وصی تِه دست و دل کار نشونه

بهتر از خدمت بخلق هیچ کار نبوتِه

هیچ وصی بعد از تو بکار دل خواست نمی پردازد
بهتر از خدمت به خلق الله هیچ کاری نمیشود

آفشاکر هر کار زشت و زیباء

وجدان قاضی همه جا خیر خواهه

و افشاگر هر کار زشت و زیباست
وجدان قاضی همه جا خیر خواه توست

هم ترس دارم هم امیدوارمه یارون

کار حق و ناحق کرده دارمه یارون

هم ترس دارم هم امیدوارم یاران
کار حق و ناحق بسیار کردم یاران

هرچی مصرف بَوَوِ و شتِه بونه یارون

هر شاخه هزاران میوه بونه یارون

هر چه مصرف شود بیشتر می شود یاران
هر شاخه هزاران میوه می شود

همیشه فکر و خیال و اندیشومه

به مثل بلبلی این شاخه آن شاخومه

همیشه در اندیشه و خیالم
بلسان بلبلی آواره شاخه هایم

اگر بواره خوشحالیه زمینه
هر تلخی مزه آخرش شیرینه
اگر بیارد خوشحالیه زمین است
هر تلخی را در عاقبت میوه شیرین است

تفنگ تش بخر دوپشت سر در بورده
نوکر آقا و آقا نوکر هکرده
تفنگ آتش گردد و وارو تیر انداخت
نوکر بجای آقا و آقا به نوکری رفت

راه زندگی پیموده دارمه یارون
رو درپیش حق شرمونده دارمه یارون
راه زندگی را پیموده دارم یاران
در پیش حق روی شرمنده دارم یاران

عمر شه کر کسوره کر بزوء بورده
آرباب شه خیرات چی باقی بشته بورده
و عمر خرمن را جمع کرده و رفت
و ارباب خیرات خود چه باقی گذاشت و رفت

واعظ خائن حرف بدل نشونه
هر پل دوازده پله آمل نبونه
و سخن واعظ خائن بدل نمی رود
هر پلی دوازده پله آمل نمی شود

برمه ابر که وارث دابنؤ سنگینه
چش برمه کته هر وقت که دل غمگینه
گریه ابريست که باران سنگینی دارد
چشم گریه میکند هر زمانی که دل غمگین باشد

۱۴۶

یارون سال چل اوضاع بهم بخرده
دشت و صحرا ره زیر و زبر هکرده
یاران سال چهل اوضاع بهم ریخت
دشت و صحرا را زیر و زبر کرد

۱۴۷

خاطر به خاطر افزوده دارمه یارون
در این راه دل سرگشته دارمه یارون
خاطر به خاطر افزوده دارم یاران
و در این راه دل سرگشته دارم یاران

۱۴۸

دشت آرزو آخر سر بیته بورده
کارگر مزیر شه مزه هیته بورده
دشت آرزوهایم به آخر رسید و رفت
و کارمزد طلبکار مزدش گرفت و رفت

۱۴۹

صد سخن به یک ذره عمل نبونه
زمین بی آب و زحمت حاصل نبونه
صد سخن گفته به یک عمل نمی شود
زمین بی آب و زحمت حاصل نمی شود

۱۵۰

زمین زایمان هکرده گل گیاهره
 مارو وچه شکر هکرده خاره
 زمین زایمانی نو از گل و گیاه کرد
 مادرو فرزند خدا را شاکر شدند

شاگرد معلم دیدنی هامه
 طلبه مکتب خانه دنیا مه
 شاگرد معلم دیدنی هامه
 طلبه مکتب خانه دنیا مه

این صندوق رمز خدا شناسیره
 این دهن ولاره تعصب تعصبی ره
 این صندوق رمز خداوندی چیست
 این دهن دره تعصب گرایانه چیست

هر کس رفیق شه ذات و خوئی یارون
 هر کس عمل باطن روء یارون
 هر کس رفیق ذات خوی خویشان است
 هر کسی عمل باطن خود را نشان میدهد

کدوم شخص که جوون نئی و پیره
 کدوم راه که نزدیک و خله دیره
 چه کسیست که جوان نشده پیر است
 کدام راه است که نزدیک و خیلی دور است

ابر بیتا وارش بزوئی صحراءره
 چشمه شه سینه شیر هدا و چه هاره
 ابر آمد و باران صحرا را در برگرفت
 و چشمه از سینه خود به فرزندان شیر داده

۱۵۱

میرون بئوته جان من بنده خدامه
 دو تا چش وینا دو تا گوش شنوامه
 میران گفت جانانم من بنده خدایم
 از دو تا چشم بینا و دو گوش شنوایم

۱۵۲

ون بدونم خلقت آدمی ره
 مهر و محبت و عشق و عاشقی ره
 باید بدانم خلقت آدمی چیست
 مهر و محبت عشق و عاشقی چیست

۱۵۳

پیلوی سامون همان پیلوئی یارون
 دزدبا شرابخور هم گفتگوئی یارون
 سایه روشن حدود کوهستان همان همسایه کوهستان است
 دزد با شرابخوار هم گفتگوست

۱۵۴

کدوم شخص که پادشاه فقیره
 کدوم شخص که در کربلا اسیره
 چه کسیست که پادشاه فقیران است
 چه کسی که در کربلا اسیر است

۱۵۵

جوون فلج مادرزادی و پیره
آن راه قبر که نزدیک و خله دیره
فلج مادرزادی پیر است
آن راه قبر است که نزدیک است ولی دور می نماید

هر جا عو شونه سبزه و ن نشونه
آدم بی خیر مثل خشکه درونه
بهر سو که آب می رود سبزینه نشانه اوست
آدم بی منفعت بسان گره خشک است

حق حقه غریب و آشنا نداینه
مرگ مرگه دیگر شاه و گدا نداینه
حق حق است غریب و آشنا ندارد
مرگ مرگ است فقیر و شاه ندارد

سرج کلوء با دوام و نمیره
دانش سرای صحرائی فقیر
بسان گلوله قراقروت بادوام و نمیراست
دانش سرای صحرائی فقیر است

خوش به حال آنکس که بشته نشونه
راه و پل و وقفی بحل شه نشونه
خوشحال آنکس که از خود کارنیک بجا گذاشت
راه و پل وقفی از خود نشانی بگذار

ابراهیم ادهم پادشاه و فقیره
آن شخص زینب در کربلا اسیره
ابراهیم ادهم پادشاه است ولی فقیر است
آن شخص حضرت زینب است که در کربلا اسیر است

۱۵۶

چشمه سربالا انه پایینی شونه
خیر مثل عو و چمن و ن نشونه
چشمه می جوشد و بالا می آید روپایین می رود
خیر بسان آبست و چمن نشانه اوست

۱۵۷

بی گناه ترس از دادگاه پاسگاه نداینه
عالم عالمه پائین بالا نداینه
آدم بی گناه ترس از دیوان ندارد
عالم محور خداست پائین و بالا ندارد

۱۵۸

طبری آخرین محصول ماست و شیره
مثل پند و نصیحت مرد پیره
طبری آخرین محصول ماست شیر است
بسان پند و اندرز مرد پیر است

۱۵۹

روز و روزگار ناخواسته انه شونه
اگر خوانی ته نوم بمونه زمونه
روز و روزگاری ناخواسته می آیند و میروند
اگر می خواهی نام نیکویت در زمانه بماند

۱۶۰

ظلم بکشی رعیت تن جمع دنیه
گر چه مکه در ابرهه دنیه
رعیتی که ظلم دیده جامعی بر تن ندارد
گرچه مکه بجای خود باقیست ولی ابرهه نیست

هیچ پیمانی بی عهد و قرار نبونه
شیر کلی سر شال شکار نبونه
هیچ عهد و پیمانی بدون قرار نیست
دراطراف مسکن شیرشغال را مجال شکار نیست

هر دل که درد دره خنه خدای
عباس و هفتاد و دو تن شهداء
هر دل که درد در اوست خانه خداست
حضرت عباس و ۷۲ تن شهید عاشورایند

أحسن خالقین بگفته خدامه
از روی زمین خلیفه خدامه
واحسن الخالقینی بفرموده خدایم
و خلیفه خدا در روی زمین هستم

که خلق خدا در دنیا فراوونه
فرق آدم مثل گوسفند و چپوئه
که خلق خدا در دنیا فراوانند
فرق آدمی چون گوسفند و چوپان است

دل که غم دره لب خنه دنیه
شیر گله خینه وقتی تله دنیه
دلیکه غم دارد لب را خنده نیست
شیر گله را بدور از تله می خورد

۱۶۱

هیچ زراعتی بی کشت و کار نبونه
هیچ خیانت کار امانت دار نبونه
هیچ زراعتی را بدون زحمت کشت کار نیست
هیچ خیانت کاری امانتدار نمی شود

۱۶۲

دله درد دره خدا هداء
شاهد حسین و زینب اسرانه
درونم دردیست آن درد را خدا داد
گواه امام حسین(ع) و حضرت زینب و اسرایند

۱۶۳

میرون بئوته جان پادشاه دنیامه
صاحب اختیار دیگر خلقها مه
میران گفت جانانم پادشاه دنیایم
صاحب اختیار خلقهای دیگرم

۱۶۴

یارون این نظر این حقیر میروئه
همه محبوب خدای مهربوئه
یاران این نظر این حقیر میران است
همه محبوب خدای مهربانند

۱۶۵

درخت و سرشاخ و برگ و میوه‌ها
پوشش آدم نشونه حیاء
درخت شاخسار و برگ و میوه هاست
پوشش آدمی نشانه حیای اوست

هر خالی بنه سرکوی لار نبونه
هر سردار عباس علمدار نبونه
هر زمین خالی کوه لار نمی شود
هر سرداری عباس علمدار نمی شود

ون بدونم پیری و جوانی ره
ون بدونم غصه و خوشحالی ره
باید بدانم که پیری و جوانی چیست
باید بدانم که غصه و خوشحالی چیست

پیری جوانی دوران تجربیه
غضب جای حق بهتر از شیرینی یه
پیری و جوانی دوران تجربه اندوزی است
غضب جای حق بهتر از شیرینیست

آبر و باد حامل حمل روزی‌ها
هرکشت و کار محصولاتش از خدای
آبر و باد حاصل روزی‌ها هستند
هر کاشتن و درو کردن حرکت خداداد است

یارون دست حق همه کجه پیدای
پوست بر تن دار به مثل جامع‌ها
یاران دست حق در همه جا پیداست
پوسته درختان بسان جامع هاست
۱۶۶

هر بی اصالت اصالت‌دار نبونه
بادمجون تیم آفرا موسار نبونه
هر بی اصل و نسبی اصیل نمی شود
بذر بادمجان درخت افرای تناور نمی شود
۱۶۷

ون بدونم رموز زندگی ره
ون بدونم تلخی و شیرینی ره
رموز زندگی را باید بدانم
باید بدانم تلخی و شیرینی چیست
۱۶۸

رمز زندگی علم خود آموزیه
غصه چون نمک مزه خوشحالیه
رمز زندگی علم خود آموزیست
غصه چون نمک مزه خوشحالیست
۱۶۹

میرون بئوته جان روزی رسون خدای
وارش دونه دونه ارزاق خدای
میران گفت جانانم روزی رسان خداست
باران دانه دانه از ارزاق خداست
۱۷۰

ورگ باطنی و ظاهر میش هاریش
 بعد عصای خونریز درویشه هاریش
 آدمیانیکه گرگ گونه درلباس میش رفتن رابیین
 بعد عصای خون ریز درویش را بنگر

یار مهربان بئوته برو میه آغوش
 خورشید آفرین بیته شه روی رو پوش
 یار مهربانم فرمود در آغوش من بیبا
 و خورشید آفرین نقاب از چهره برداشت

صدها زخم دارمه از میدان درنشومه
 شصت ساله که در جنگ و مبارزو مه
 صدها زخم برتن دارم ولی از میدان بیرون نمیروم
 شصت سال در جنگ و مبارزه ام

بی لیاقت درس آموزگار مه
 خدای بخشنده دارمه شرمسارمه
 بی لیاقت درس آموزگارم
 خدای بخشنده دارم شرمسارم

هر کار هکردمه ته رو برو دیارمه
 من بی حیاء هلو امیدوارمه
 هر کاریکه کردم پیش تو عیان است
 من با کمال پروئی از بخشش تو امیدوارم

چش واهکن شه پس و پیش هاریش
 اول شه نیت دل خویشه هاریش
 چشم باز کن و به پس و پیش نگاهت کن
 اول بسه درونست بنگر

۱۷۱

صبح سوائی اذان بیمومه گوش
 ماهتابون عروس دپوشیه شه روپوش
 بام داد صبح صدق اذان به گوش رسید
 ماه تابان همچون عروس روپوش بتن کرد

۱۷۲

میرون بئوته جان سردار جنگجومه
 مثل سیل بندنیروی نامشروعمه
 میران گفت جانان سردار جنگجوییم
 بسان سیل بند نیرو نامشروع ام

۱۷۳

اقرار کمه که نادون روزی گار مه
 از هر نعمت دانشگاه برخوردارمه
 اقرار می کنم که نادان روزگارم
 از هر نعمت دانشگاه برخوردارم

۱۷۴

خدای کریم شرمونده شه کارمه
 هر کجا مخفی و ته پیش آشکارمه
 خدای بخشنده پیش تو شرمنده ام
 پیش خلق تو پنهانم ولی پیش آشکارم

۱۷۵

تره بوم ته مرگ نشونی هاره
ته وقت بمردن امیروزو فرداره
و نشانی های مرگت را به تو بگویم
از امروز و فردا و هنگام مردنت بگویم

ته کم بشنوسن دو تا گوشه هاره
مرگ ته پیر و مار و همسایه هاره
و کم شنیدن دو گوشه هایت بگویم
مرگ پدر و مادر و همسایه ها را بگویم

هیچ زاد بطن مار نمونسه یارون
هیچ چال جولای کار نمونسه یارون
هیچ زاده در بطن مادر نمانده است
هیچ چاله جولای کار نمانده

اول طبقه ون بالا خنوء
سوم طبقه ون پائین خنوء
اولین طبقه بالا خانه اوست
سوم طبقه پایین خانه اوست

اول مار بتیم بالا طبقوء
سوم طبقه قبره پائین خنوء
اول طبقه شکم ماسار است
سومین طبقه قبره است

و نگ با ونگ خامه برسنم صداره
ته موی سفید و چش کم ویناره
می خواهم بانگ در بانگ صدایم را برسانم
می خواهم از موی سفید تو و چشم کم نور تو بگویم
۱۷۶

ته بی اشتهائی و قود و غذاره
ته کمر درد و ته دستان عصاره
از غذا افتادن و بی اشتهائی تو بگویم
درد کمر تو و عصای دستانت را بگویم
۱۷۷

هیچ میوه سردار نمونسه یارون
هیچ رنگی به رخسار نمونسه یارون
هیچ میوه ای بالای درخت نمانده است
هیچ رنگی بر رخسار نمانده است
۱۷۸

کدوم ساختمان که سه طبقوء
دوم طبقه ون مهمون خنوء
کدام ساختمان است که سه طبقه دارد
دوم طبقه مهمان خانه اوست
۱۷۹

ساختمان دنیا که سه طبقوء
دوم طبقه زمین مهمون خنوء
ساختمان دنیا که سه طبقه است
دومین طبقه زمین مهمان خانه است
۱۸۰

همون داد و بیداد مه استاد بئیّه
سگِ گلّه میرون استاد بئیّه
همان داد و بیداد استاد من شده
سگِ گلّه میران استاد شده

دورازهی وهوی قیل و قال چی خاره
کارِ حلال و مال حلال چی خاره
دور از هیاهو و قیل و قال چه نیکوست
کارِ هلال و مال هلال چه نیکوست

رقم به رقم نصیحت گومه یارون
دوست عزیز خسته تشنومه یارون
رقم به رقم نصیحت گویم یاران
دوست عزیز خسته و تشنه ام

با همه هوشیاری غافل گیر بئیمه
آهوی کوه لار بیما تیر بئیمه
با همه هوشیاری غافل گیر شدم
آهوی کوه لار بودم و نشانه تیر شدم

بی چرخ فلک پائیز بهار نبونه
هیچ ساختمانی را بی معمار نبونه
بی گردش چرخ فلک پائیز بهار نمی شود
هیچ ساختمانی را پی معمار نمی شود

آشون نصف شو داد و بیداد بئیّه
هاتفِ غیبی بر من ایجاد بئیّه
شب گذشته داد و بیداد شده
هاتفِ غیبی بر من ایجاد شده

۱۸۱

گوشه نشینی فکر و خیال چی خاره
در آغوش وصال خیال چی خاره
گوشه نشینی و فکر و خیال چه نیکوست
در آغوش وصال خیال چه نیکوست

۱۸۲

آب چشمه دامن کوه مه یارون
هر جادرمه مه نشون سبزومه یارون
آب چشمه ی دامن کوهستانم یاران
هر جا هستم نشان من سبزاره

۱۸۳

دست روزی گار خورد و خمیر بئیمه
آهسته آهسته آخر پیر بئیمه
از ستم روزگار خردو خمیر شدم
آرام آرام آخر پیر شدم

۱۸۴

بی باد و بارون زمین گلزار نبونه
بی امر خدا مریم بار دار نبونه
بی باد و باران هیچ زمینی گلزار نمی شود
بی امر خدا حضرت مریم صاحب فرزند نمی شود

۱۸۵

هر شکاف جسم چش و روشن نبونه
 هر دلپکه رحم ناینه مؤمن نبونه
 هر شکاف جسم چشم و روشن نمی شود
 هر دلپکه رحم در آن بنا شد مومن نمی شود

حضرت علی(ع) ته مددکار بووشه
 ته دست و زبون مردم آزار نبوشه
 و حضرت علی(ع) تو را مدد کار شود
 دست و زبانت از مردم آزاری باز دار

اصلاً پیر نوّی همش جوان دوووشی
 به هیچ قیمت حق را بناحق نرووشی
 اصلاً پیر نگردی و همیشه جوان باشی
 به هیچ قیمت حق را به ناحق نفروش

ته دل روشن مثل کوه طور بووشه
 ته چشم از دید نامحرم کور بووشه
 دلت روشن بسان کوه طور گردد
 چشم بد از نامحرمان پوشیده دار

در دنیا غم و ذلت نکشی جانا
 به غیر از خدا منت نکشی جانا
 در دنیا غم و ذلتی نکشی
 به غیر از خدا منتی نکشی

هر حرکت زبون نئونه سخن نبونه
 هر پیری بیدار و دانشمند نبونه
 هر حرکت زبان نمی شود و سخن رسا نمی شود
 هر پیری بیدار و دانشمند نمی شود

۱۸۶

اگر خوانیکه خدا ته یار بووشه
 ته ایام بکام روزی گار بووشه
 اگر می خواهی خداوند تو را یار باشد
 ایام روزی بکام تو گردد

۱۸۷

اگر خوانی شاه دو جهان بووشی
 غذای لذیذ و شیرین کام بنوشی
 اگر می خواهی شاه دو جهان شوی
 غذای لذیذ و شیرین کام بنوشی

۱۸۸

اگر خوانی که ته قبر پر نور بووشه
 هر درد و غم و رنج از تو دور بووشه
 اگر می خواهی قبرت پر نور گردد
 هر درد و غم و رنج از تو دور گردد

۱۸۹

اگر خوانی شو راحت باخسی جانا
 از دست شیطان غفلت نکشی جانا
 جانا اگر می خواهی شب راحت بخسی
 از دست شیطان غفلت نکشی

۱۹۰

در میان خلق صلح و سازش هکینه
در زمین خشک کار وارث هکینه
و در میان خلق الله صلح و سازش کند
در زمین خشک و ناامیدی کار باران کند

دعا کمه که شمه نون دَوّو راغون
تن جوانی دارین و عقل پیرون
دعا می کنم که نان شما در روغن باشد
تن جوان داشته باشید و عقل پیران

همه ره همراه با خدا بدیمه
مار و حمل و خان و خانه خا بدیمه
همه را همراه با خدا دیدم
مار و حمل و خمان خانه خواه دیدم

حیف که کتلوم تو بیره نخ تو نیره
حیف با گل هم نشین بوء بونیره
حیف که دوک نخ رسی تاب بخوردونخ آرام باشد
حیف با گل همنشین باشد بو نگیرد

حیف در میان آشنا ناآشنائی
حیف آدمی و از آدم جدائی
حیف در میان آشنایان غریبه ئی
حیف آدمی ولی از آدم جدائی

بزرگ اونکه عفو بخشش هکینه
هر بی سرپناه سرپوشش هکینه
بزرگ آنست که عفو و بخشش کند
هر بی سرپناه را تحت پوشش گیرد
۱۹۱

بارون و برارون و دوست و رفیقون
دنیا خیر بورین و آخرت ایمون
یاران برادران دوستان و رفیقان
و در آخرت دارای ایمان و در دنیا خیر نکو ببرید
۱۹۲

میرون بئوته جان هیچ کس تنها ندیمه
هر کس بدیمه سه تا چار تا بدیمه
میران گفته جانم هیچ کس را تنها ندیدم
هر کسی را دیدم ۳ تا ۴ تا دیدم
۱۹۳

حیف که زمان مفت بوره برنکرده
حیف این همه لالتره خونیره
حیف است که زمان مفت برود و برنگردد
حیف این همه لالتره خواب نبرد
۱۹۴

حیف این همه صداره ناشنائی
حیف این همه بینش تو نابینائی
حیف این همه صدا ناآشنائی
حیف این همه بینش که تو نابینائی
۱۹۵

حیف دل که وقت اذان وضو نیره

حیف دل رفیق دزد و زورگو بیره

حیف دل وقت اذان وضو نگیرد

حیف دل دزد و زورگو بگيرد

حیاء ترش خلی نیه که داره بیاره

فهم کنی نیه که هر جا بار بیاره

حیا لوجه ترش جنگلی نیسته خودرو عمل آید

فهم کدو نیست که هر جا بار بیارود

وِن بدونم گمراه یا سر راه مه

وِن بدونم بند و مه یا رهامه

باید بدانم که گمراه یا سر راهم

باید بدانم بنده ام یا رهام

هر کس نماز و روزه سر راهه

هر کس بندو رهبر و ره نماء

هر کس نماز و روزه را ادا کند سر راه است

هر کس بندو رهبر و رهنماء

زبون فتیله سخن شعله نوره

بی حبّ علی(ع) هر کیه کر و کوره

زبان فتیله است سخن شعله نور است

بی حبّ علی(ع) هر کی باشد کرو کور است

حیف دل سنگ دریا بوءِ عو نیره

حیف دل رنگ بی رحمی سیو بیره

حیف دل سنگ دریا باشد آب نگیرد

حیف دل رنگ بیرحمی سیاهی به خود گیرد

۱۹۶

دل پل نیه که بشکه معمار بسازه

آبرو پیتته نیه رو هار بیاره

دل آدمی پل نیت که شکسته آنرا معمار بسازد

آبرو چوب پیت نیست که رودخانه بیارود

۱۹۷

وِن بدونم وینا یا نابینامه

وِن بدونم تنها مه یا همراه مه

باید بدانم که بینا یا نابینایم

باید بدانم تنها یا همراه کسی هستم

۱۹۸

هر کس حقه ناحق نکنه و یناء

هر کس شیعو دوازده تن همراه

هر کسی حق را بناحق نمی فروشد بیناست

هر کسی شیعه ی دوازده تن را همراهی کند

۱۹۹

دل دریای نور و چشم چشمه نوره

عقل و دانش رهبر و راه عبوره

دل دریای نور و چشم چشمه نور است

عقل و دانش رهبر و راه عبور است

۲۰۰

مه چش درویش و مه دل مثل آئینوئ
مه طالع کمو مه دشت بینچ چکوء
چشم من درویش و دل من بسان آئینست
بختم با من یار نیست همانند خوشه پو شالیم

هر لار بچرستییه نشونه دموء
بی دین اگر خان و شاه بی طالوء
هر گوسفند لار چریده را دمیه پروار گوا هست
بی دین اگر خان و شاه بود طالع نحس دارد

ورف بدی چپون بالا بالا کومه
چمن سبز ورفه دنبال عومه
چوپان برف و باران دیده بلندای کوهایم
چمن سبز برفهای دنباله برف کوهستانم

هیچ کس از دید خدا مخفی نبونه
هیچ گناه مثل بی انصافی نبونه
هیچ کس از دید خدا مخفی نمی شود
هیچ گناهی بسان بی انصافی نیست

همش با نشاط و با صفا دووشی
ظاهر میش و باطن و رگ نما نبوشی
همش با نشاط با صفا زندگی کن
باید به ظاهر میش و باطن گرگ نما نباشی

همه گنه که مه دست بار شروء
مه صحبت همه پند حکیمانوء
همه می گویند کالای دست من شیرین است
صحبت من همه پند حکیماناه است

۲۰۱

هر جا سبزه زاره نشون چشموء
هر کس بلا بکشیه نصیحت گوء
هر جا سبزه زار است نشان چشمه ساراست
هر کس سرد و گرم روزگار کشید نصیحت گوست

۲۰۲

میرون بئوته جان پیر با تجربومه
کردی مه شولا و سرین دست چومه
میران گفته جانا پیر با تجربه ام
کردی لهاف و چوبدست متکای من است

۲۰۳

هیچ یادی گاری مثل وقفی نبونه
هیچ کار بهتر از خود کفائی نبونه
هیچ یادگاری بسان موقوفه نمی شود
هیچ کاری بهتر از خود کفائی نیست

۲۰۴

اگر خوانی که راحت دنیا دووشی
سیرت و صورت هر دو زیبا بووشی
اگر می خواهی در دنیا راحت باشی
سیرت و صورت زیبا باشی

۲۰۵

طبری فارسی

- هر مزیریکه خدمت گزاره یارون
اگر خوش رفتار و خوش کرداره یارون
۲۰۶
- ما همه مزیر صاحب کارمی یارون
اگر به فرمان صاحب کار می یارون
۲۰۷
- هر کس در دنیا مغلوب زرو زوره
آنکس که به چشم حق شناسی کوره
۲۰۸
- آدم بخیل خواب و خیال یارون
چون کلب در لب آب زلاله یارون
۲۰۹
- یارون روز و شو گردش روزی گاره
هر بنا نشون دست اوستا کاره
۲۱۰
- آدم بی غم مفت حماله یارون
ارزش آدم هجر و وصاله یارون
۲۱۱
- کیومرث پادشاه ایران کجا رفت
کوروش تاریخ ملک ایران کجا رفت
۲۱۲
- فقیر و دست تنگه روزی گاره یارون
همیشه عزیز صاحب کاره یارون
- فقیر و محتاج روزی گارمی یارون
همه عزیز پروردگار می یارون
- از خود بدورو مغرور و بی شعوره
برده دنیا تسلیم هر دستوره
- آرزوی یار بی وصاله یارون
حمال در حطب مفت حماله یارون
- تک تک خلقت همه آموزه گاره
ساختمان دنیا ساخت کردی گاره
- بی رنج و عذاب شادی محاله یارون
آب هر جا که سرد تره زلاله یارون
- سرسلسله پادشاهان کجا رفت
بنیان حقوق همگان کجا رفت

- خسرو پرویز و نوشیران کجا رفت
شداد و بهشت جاودان کجا رفت
۲۱۳
- اردوان مغلوب اردکان کجا رفت
قطع مولد فرزندان کجا رفت
۲۱۴
- اشکبوس با آن زور و توان کجا رفت
رستم فاتح جنگ دیوان کجا رفت
۲۱۵
- دارا کشت دست وزیران کجا رفت
اسکندر که کشته قاتلان کجا رفت
۲۱۶
- آثار سخن سخن سرانه یارون
دانشمندان دانش سرانه یارون
۲۱۷
- جمشید ضحاک و فریدون کجا رفت
ایرج شاه مقتول برارون کجا رفت
۲۱۸
- پشت نریمان سام سوار کجا رفت
رستم پهلوان اسفندیار کجا رفت
۲۱۹
- روشن تر از روز گردش روزی گاره
شو بستر خواب و روز بازار کاره
۲۲۰
- کاوس تیر انداز آسمان کجا رفت
نمرود خداوند جاهلان کجا رفت
- سر مخفی تا زایمان کجا رفت
آزمایش بازی چوگان کجا رفت
- سهراب پور شاه سمنگان کجا رفت
رخش و گرزو تیرو تیر کمان کجا رفت
- ماهیار و سیار دو خائنان کجا رفت
بادست خالی رفت از جهان کجا رفت
- یادی گاری و راز بقانه یارون
چراغ راه آینده ها نه یارون
- سلم و تور با آن همه قشون کجا رفت
منوچهر گرفته باب خون کجا رفت
- زال و روداب رستم نامدار کجا رفت
فردوسی شاعر روزی گار کجا رفت
- به کل مخلوق خدا آشکاره
این هر دو زیر نظر کردی گاره

- خله سرمايوءِ که عذاب یارون
خله حجاب که بی حجاب یارون
۲۲۱
- عاشق اون که عاشق رمز و رازه
عاشق تر از این عاشق دیده بازه
۲۲۲
- دنیاره راه دور و درازه یارون
هر حرکتی دنبال نیازه یارون
۲۲۳
- کتاب داستان یاد و خاطر و مه
خوشه جمع کرون دشت گذشومه
۲۲۴
- هزار تاییک عاشق گفتگونه
هر کس که صاحب فکر و اندیشونه
۲۲۵
- هر کجا سخن از دلبره و دلداره
قانون مصلحت پروردی گاره
۲۲۶
- دنیا میدان تاخت و تاز بروءِ
هم ورگ زو زوءِ هم شیر غروءِ
۲۲۷
- مثل حمل و نقلی چون شراب یارون
مثل ماهی پیدا زیر آب یارون
- چون یوسف از این عاشقی بی نیازه
عاشق اون کسّیه که دیده سازه
- خله پیچ و خم و رمز و رازه یارون
پشتیبان هر نیاز نمازه یارون
- شاگرد استاد فکر و اندیشومه
زبون نوار ضبط صوت سینومه
- جویای حال و هوای گذشونه
مثل معلم ناقل تجربونه
- آدم تا خاتم سرمنشاء هر کاره
پرفروش ترین شیرین ترین بازاره
- چپ پرش و راست پرش دوروزه
چپون شهریارِ مسئول گلوءِ

- آنکس که در دنیا راحت بالینه
آنانکه نادیوانه و نایقینه
۲۲۸
- هر ناامیده پشت پرده امیده
هر دریرا قفل و هر قفل کلیده
۲۲۹
- حرف حق مثل عسل شیرینه یارون
حرف حق بناحق تلخ‌ترین یارون
۲۳۰
- خیلی مردها آرایش دنیانه
بعضی مال مردم خوار زاهدِ نمانه
۲۳۱
- خیلی آدم‌ها پُرو و بی حیانه
مثل حمار زیر بار وارث هانه
۲۳۲
- یارون دزد سه طبقه و سه گرونه
بدترین دزد زبونهای ناحق گونه
۲۳۳
- یارون هر کس من منم زنه شیطونه
دنیا به مثل یک پل گذور نه
۲۳۴
- هر زمینی را تخم گیاه یارون
هر نارسی را وقتی رساء یارون
۲۳۵
- یا دیوانه محض یا به یقینه
مزدور خراب کاری شیاطینه
- هر شب سیاه آخر صبح سفیده
هر مریض سخت بخدا امیده
- درپیش فرهادشیرین شیرین یارون
زنبوردونه کدوم شهدشیرین یارون
- مثل نوعروس خودبین و خود نمانه
گاهی شمشیر خون ریز زیر عبانه
- مهمون ناشکر سفره خدانه
پیر کفن نمای سر بهوانه
- دزد دست و زبون چش و ابرونه
دزدان دست و چشم هم بی شرم رونه
- هر کس با ملک و مال نازنه نادونه
این سرچراگاه و آن سر قبرستونه
- هر تخم را بوقتش شکوفاء یارون
همیشه نارس دور از خدای یارون

- دل دوربین که ساخت دست خدای
عکاس ماهر هر نوع کارهای
۲۳۶
- یارون قطامه دشمن یا علی‌یه
زشت‌ترین سیرت و صورت زیبائییه
۲۳۷
- یارون هر خفته دنبال یک بیداره
هر صدا به مثل اقرار هر کاره
۲۳۸
- یارون هر سینه کتاب داستانه
هزار تا به یک را توان بیانیه
۲۳۹
- یارون پادشاه یک خلقت خدای
شاهی که خالق و واحد و یکتای
۲۴۰
- هر دور نمائی که خوش نماء یارون
هر کس ظاهرش رنگ ورناء یارون
۲۴۱
- دنیا فقیر و گدای علمه یارون
خلق همه خط خوانای علمه یارون
۲۴۲
- یارون جوانی فصل آموزشیه
هم فصل آرایشی‌یه ظاهرته
۲۴۳
- مثل چراغ مه گیر آبرهای
نمایش‌گر پرده سینمائ
همدست ابن ملجم مرادیه
مثل خنجری زیر عبا مخفییه
هر حرکت مثل قلم کردی گاره
تو خود سر تا پایت شاهد هر کاره
بر روی طاچه در بسته نهانه
این گنج سینه قسمت عارفانه
مردم را با آن التماس و دعای
میرون را با آن التماس و دعای
چه مرد یا زن فریبای یارون
سر پوشیده چاه زیر پاء یارون
هر چیز نشون و گویای علمه یارون
دریا قطره دریای علمه یارون
فصل آموختن علم و تجربوبیه
میوه شیرینه هلو نرسیه

- یارون جوانی فصل گنه کاریه
فصل پیمودن راه بالائیسه
۲۴۴
- یارون پیری فصل دانه جمع کریه
بر بعضی بهتر از فصل جوانیه
۲۴۵
- یارون فتنه و فتنه گذار کذابه
قاتل سهراب اصلاً افراسیابه
۲۴۶
- ضامن آهو امام رضاء یارون
آمر خداوند دین و تقواء یارون
۲۴۷
- یارون این زمانرا زمانی بهاره
بهترین زمان کشت کار بهاره
۲۴۸
- زمین مادر هر کشت کاره یارون
ترش و شیرین دست تخم کاره یارون
۲۴۹
- از دریا نگر ببین چه غلغلو
از هر طرفی چه موج رفت و روء
۲۵۰
- دربا خانه خلقت نو بنوعه
دربا حیات هر زنده و سبزوء
۲۵۱
- دور و زمان نیمه دیوانه گیسه
گاهی سقوط جبران ناپذیریه
- فصل جمع کریه کشت جوانیه
بر بعضی غم و رنج و پشیمانیه
- بد عقیده و مردم آزار کذابه
رستم قاتل بعد از مرگ سهرابه
- ضامن امام رضا خدای یارون
بهترین تقوا شرم و حیاء یارون
- بهار آدم پیوند خوردن یاره
اگر آن دشت با کشاورز سازی گار
- شکم آماده حمل باره یارون
بهترین میوه اولاد و یاره یارون
- چه جانورانی که ناشناختوء
دریا عجایب تر از هر اعجوبه
- دریا قفسه آبی پروانوء
باران مثل خون رگ هر زنده وء

- یارون علم و دانش مثل پروانوء
هر پرنده گان را حرکت از قووء
۲۵۲
- ماه رمضون ماه نیایش و دعاء
ماه بهار قرآن کلام الله هه
۲۵۳
- دنیا روی کفه دست خدائ
به امر موج دریا بیا بروئه
۲۵۴
- دنیا ره سه مرحله زنده گیه
نوجوانی فصل علم آموختنی یه
۲۵۵
- کتاب معلّم معلّم یارون
کتاب سخنان بی سواله یارون
۲۵۶
- خدمت به خلق غرقه نجات یارون
امر معروف حکمه واجباته یارون
۲۵۷
- قوت هر جسم حمال باره یارون
عدل و مروّت به سر اوساره یارون
۲۵۸
- دل قفل و کلید چشم باز و بستوء
آن قفلی که خراب و بد عقیدوء
۲۵۹
- هر کس ایمان دو بال پرندوء
دین قوت قلب و قوت بازوء
- ماه دعوت به سفره خدائه هه
ماه بخشیدن خدا از گناهه
- خلق مثل کف روی آب دریا نه
در آخر هم غرق قعر این دریانه
- نوجوانی و جوانی و پیری هه
جوانی عشق و پیری غم خوردنیه
- کتاب مخزن علم عالم یارون
کتاب قلّه عوج کماله یارون
- پند و نصیحت و تبلیغاته یارون
توبه آخرین راه نجاته یارون
- علم و دانش چون باربند باره یارون
نماز و روزه پیش بار باره یارون
- دروازه بان عقل و داخل خنوء
آن کاخ بدن لانه درندوء

طبری مازرونی شکوائیه

زعفر جَنّی همراه آسراءِ
عباس دست جدا و حسین سر جدا
زعفر جَنّی همراه اسراست
هنوز دست عباس (ع) و سر حسین (ع) جداست

یک زمان دنیا هر کی هر کی بئیّه
خدا بدونه نقه چتی بئیّه
زمانی دنیا شهر بی کلانتر شد
خدا می داند نمی دانم چگونه شد

گلزار و بلبل و باغبون نمونه
هیچ کس تا آخر عمر جوون نمونه
گلزار و بلبل باغبان نمی مانند
هیچ کس تا آخر عمر جوان و شاداب نمی ماند

به مثل رفیق نیمه راه یارون
مثل لینگ رج بورده راه یارون
بسان رفیق نیمه راه است
بسان ردّ پای راه رفته است یاران

فقیر آدم سره خواستگار نشونه
خشکه دارسه هیچ وقت بهار نبونه
درمنزل آدم فقیر کسی بخواستگاری نمی رود
درخت خشک هیچگاه بهار نمی شود

دشت کربلا تا کوفه خله راهه
هلو کربلا ناله آسراء
از کوفه تا دشت کربلا راه زیادیهست
هنوز از کربلا ناله اسرا می آید
۲۶۰

وارش دعی تا سهل جاری بئیّه
مال و زنده گی قاطی باطی بئیّه
باران آمد چنانکه سیل جاری شد
مال و زندگی مردم در هم بر هم شد
۲۶۱

معروف نیزه زیر همون نمونه
ورف در سر کوه و بیابون نمونه
گویند نیزه شکسته در زیر انبان نمی ماند
برف در سر کوه و بیابان نمی مانند
۲۶۲

جوانی هم یار بیوفاء یارون
یکروز دوا و صد روز بلاء یارون
جوانی هم یار بی وفاست یاران
یک روز دوا و صد روز بلاست یاران
۲۶۳

هیچ کس رفیق بی حال و کار نبونه
زمین بی آب و خشک بخار نبونه
هیچ کس رفیق بی حال و کار نمی شود
زمینی بی آب و خشک باشد بخار ندارد
۲۶۴

با مزاح گمه دین هم پارتی بازیه
بی پرده گمه دنیا ضعیف کشیه
با مزاح گویم دین هم پارتی بازیست
بی پرده می گویم دنیا ضعیف کشیست

هیچی مثل ناله دل نور ندینه
بی برمه یعقوب چشمه نور ندینه
هیچی بسان ناله دل را نورانی نمی کند
بی گریه چشمان یعقوب را نور نمی دهد

خصم یکرو بهتر از دوست دو روء
بدترین دزد دزد داخل خنوء
زیرا دشمن یکرو بهتر از دوست دورُست
بدترین دزد دزد داخل خانه است

خانه آسب حماسه خالی طوروء
یا به مثل شال دنبال شیر کروع
میخواهد اسب رابه سوی خود کشدولی طبره خالیست
یا به سان شغال دنبال دام در حال زایمان است

میوه از درخت سرشاخوء یارون
ترشه یا تله عیب از ریشوء یارون
میوه از درخت شاخ و برگ است یاران
ترشی یا تلخی آن از ریشه است یاران

با طعنه گمه پول مرتضی علی یه
آن کس که جلو تره خله قویه
با طعنه گویم پول مرتضی علیست (ع)
آنکس که بگام جلو تر است خیلی قویست
۲۶۵

هیچی مثل برمه چشمه نور ندینه
بی ناله دریا موسی عبور ندینه
هیچ بسان گریه چشم را نورانی نمی کند
بی ناله دریا موسی عبور نمی دهد
۲۶۶

میرون بئوته جان مه دل پاره پاروء
دزد بیابون دزد سرگردنوء
میران گفت جاننا دل من پاره پاره است
دزد بیابان دزد سرگردنه است
۲۶۷

یار بیوفا گل دو رنگ روء
بمثل دوستی ورگ با گلوء
یار بی وفا گلیست که دو رنگ و بو دارد
بسان دوستی گرگ با گله است
۲۶۸

سخن معرف سخن گوء یارون
مایه از تخم و عو و ریشوء یارون
سخن معرف سخن گوشت یاران
مایه از تخم و ریشه است یاران
۲۶۹

وَنَ بَدونمِ رَحْمی و بیره
اگر خدای پس قاضی مدعیه
باید بدانم عدالت خواهی و بی عدلی چیست
اگر از خداوند است پس قاضی مدعیست

خانه بدوشی و دیوار غار دئیمه
مثل خشکه دار بی برگ و بار بئیمه
خانه بدوش ساکن بای دیوار غار شدم
بسان درخت خشک بی برگ بار شدم

مأمور اجل دست اسیر بئیمه
غریب این شهر ما آشنای علیمه
در دست مأمور اجل اسیر شدم
غریب این شهرم و آشنای علیم

سرزنش بکشیه دست فقیریمه
ته زمین آب و هوای سبزییمه
شماتت کننده دست ناداری هستم
آب و هوا و سرسبزی زمین تو هستم

واجب الامرات بی چون و چراء
خلق دیگر دنیاره چی گناه هه
واجب الامر تمامی موجودات بی چون چرا است
مخلوقات دیگر را چه گناه هست

وَنَ بَدونمِ رَحْمی و بیرحمی ره
وَنَ بَدونمِ این دستورات از کیه
باید بدانم رحم کردن و بیرحمی چیست
باید بدانم این بازی ها از کیست
۲۷۰

به مثل مجنون بی سر اوسار بئیمه
آخه بیچاره روزی گار بئیمه
بسان مجنون بی افسار شدم
آخر بیچاره روزگار شدم
۲۷۱

سردار رشید بیما دستگیر بئیمه
دست و بال دوس ته پلی برسیمه
سردار دلاوری بودم دستگیر شدم
دست و بازو بسته پیش تو اسیر آمدم
۲۷۲

شکنجه بکشیه دست مریضمه
ته رعیت ته دشت کشاورزیمه
زجر کشیده دست بیماری هستم
رعیت کشاورزی دشت تو هستم
۲۷۳

میرون بئوته جان حاکم فقط خدای
آدم بخطا تبعید بدنیاء
میران گفت جانانم صاحب قدرت فقط خداست
حضرت آدم با خطائی از بهشت بزمین رانده شده
۲۷۴

خورده مار جمع بد بوآردنیه
لاک عو پس دینه خمیر که شل بئیه
پیراهن نامادری بدجوری دریده شد
لاوک آب می زاید آنگاه که خمیر شل شود

سر به سجده زمینه غصبی مه
شورای محل یا بالاتر قاضی مه
ولی سجده گاه درزمین غصبی می نهم
شورای محل یا بالاتر از او قاضی هستم

بی دست و پا با لمه نپسین یارون
شه جابشناسین شه جاهنی شین یارون
دست و پا گم کرده با نمذ از جابرنخیزید یاران
خویشتن را بشناسید و بر جای خود بنشینید

اسیرز طنازیه زشت و زیبا مه
نه مثل یوسف استحکام بنامه
اسیر عشوه گران زشت و زیبایم
نه بسان حضرت یوسف در فکر استحکام بنایم

محصول خاک و آب و هواء یارون
شو و روز پرده سینما نه یارون
محصول خاک و آب و هواست
شب و روز پرده نمایشی بیش نیست

به حق ناحق این حرف قدیمیه
مرده یا زنده زن جای زن وسنیه
بحق یا ناحق این فرموده پیشینیان است
مرده یا زنده هر زنی جای زن دیگر را بگیرهوست

۲۷۵

یارون به ظاهر منتظر مهدیمه
اسپه کلا و ریش و عبا تسبیح مه
یاران در ظاهر امر منتظر مهدیه موعودم
صاحب کلاهی سفید و ریش و عبا و تسبیح هستم

۲۷۶

با پیشتر برو کله نکفین یارون
هر کسه ون جاهنی شنین یارون
با یک بفرمایید خود را بعنوان بسیار خودی جا نزنید
هر کسی را باندازه لیاقت در مجلس بنشانید

۲۷۷

خدای کریم در بند این دنیا مه
نه فرزند یعقوب رسول الله مه
ای خداوند کریم در بند این دنیایم
فرزند یعقوب پیغمبر خدا نیستم

۲۷۸

دنیا سفره قوت و غذاء یارون
خلقت خدا راز بقانه یارون
یاران دنیا خوان قوت و غذای آدمیست
خلقت خداوندی گوشه ای از راز بقاست

۲۷۹

آنگشتر دستِ کس و ناکسانه
هر کس کشت تخم نیت پنهانه
حلقه دست هر کس و ناکسیست
هر کسی بذر نیت پوشیده خویش است

حرف حق مثل غریب و پیر بئیه
دست تنگ و فقیر و گوشه گیر بئیه
سخن حق بشان نآشنا و پیرفروت است
تنگ دست و نادار و گوشه گیر است

مثل فقیری و پیری مرضینه
ظاهر یکینه دل وری ناراضینه
به سان بی چیز و پیر و بیمارند
ظاهراً یکی هستند اما از دل ناراضیند

بین حق و باطل سخت مبارزوه
این کار باطله صد در صد نامشروعه
بین حق و باطل جنگ سختیست
این کار باطل محض است (ناباروری) صددرصد نارواست (رج)

هیچ وصله مثل تن وصله نبونه
نماز واجب با نافله نبونه
هیچ پینه به سان خودی نمی شود
و نماز واجب با نافله نمی شود

میرون بئوته جان دنیا راز نهانه
گاه دست دیو و گاه دست سلیمان
میران گفت جانانم دنیا سر مکتوبیست
گاهی دست دیو و گاهی از آن سلیمان است
۲۸۰

یارون حرف حق عو دگته شیر بئیه
مثل تشه شیر بی مار پنیر بئیه
یاران سخن حق شیر آمیخته با آب شد
به سان شیر ترشیده و پنیر بی مایه است
۲۸۱

بعضی قانونه هم عرفی هم شرعینه
گاهی زن سه تا چار تا با هم وسنینه
بعضی قانون هستند که هم عرف دارا و هم شرعی است
گاهی زن سه و چهار با هم هوو هستند
۲۸۲

خدای کریم صاحب زمان کجوه
عنقریب که زن دشت اجاروه
ای خدای بخشنده حضرت مهدیه موعود کجاست
نزدیک که زن زمین اجاری شوند
۲۸۳

هیچ چار دله با تو یکدله نبونه
حج تمتع با فاصله نبونه
هیچ جا چهار دل با تو یکدل جان نمی شود
همانگونه که حج تمتع با فاصله نمی شود
۲۸۴

قانون مسلمان جهان قرآنه

این مصلحت مجتهد زمانه

اساس تعالیم مسلمانان جهان قرآن است
این فتوای مجتهد وقت است

۲۸۵

میرون بئوته جان یکدست چکه نزنه

ملاز بیئی مال خون چکه نزنه

میران گفت جانان یکدست بی صداست
حیوان هلال گوشتی به مردار شباهت دارد

۲۸۶

بعضی دزدانه پر زور توانانه

درنده خو و بی شرم و بی حیانه

عده ای دزدانه پر زور و توانمندند
درنده خو و بی شرم و پرده درند

۲۸۷

بعضی دزدانه که و شناء و تشنانه

سبیل دراز و بقول خود شجانه

بعضی از دزدان که گرسنه و تشنه اند
شارب الخمر و بقول خود دلیرند

۲۸۸

امید دارمه که دلها بهار بووشین

ارباب و فقیر کنار کنار دووشین

آرمانم این است که دلها بهار یکدیگر شوند
دارا و نادار در کنار هم باشند

۲۸۹

این قانون را حکم قطع دست دزدانه

دزدان در جهان ماشاءالله فراوانه

این قانون را حکمیت بر قطع دست دزدان است
الا ماشاءالله دزد در دنیا فراوان است

بی زوونه زنگ تکه تکه نزنه

هیچی مثل حرف دله لکه نزنه

زنگ بدون آویزه زبانه صدائی ندارد
هیچ سخنی دردناکتر از زخم زبان نیست

مثل رهزن اموال کاروانه

اینها منکر پیغمبر و خدانه

به سان راهزن دار و ندار کاروانند
اینها کسانی از منکران خدا و پیغمبرش هستند

مثل روباه دنبال کرکو و سیکانه

همسایه آزار و نامرد و گدانه

به سان روباه دنبال مرغ اردک می گردند
بفکر آزار همسایه و نامردی و نادارند

فخر و تکبر در دل کنار بووشین

با دین اسلام همه برار بووشین

خودخواهی و مفاخره جوئی از دل برکنار شود
با معیار دین اسلام همه برادر شوند

چماق بدست و کال چرم پاتوبه پانه
اینها ویشترها نسل به نسل هانه
چماقدار و پاتوبه بسته و چرمینه پوشند
اینها نسل اندر نسل چنینهند

زنها خواهر و مردها برار بووشین
در وقت بمردن شرمسار نبوشین
زن و مرد اجتماع یسان برادر و خواهر باشند
تا به هنگام مردن خجالت زده نشوند

اینها فرمون شوی پدر مادرهانه
گناه اینها گردن اساهانه
اینها فرمان بر پدر و مادر خویشند
گناه اینها بگردن اساتیدشان می باشد

همه بخدا متوکل بووشین
شه عقل طلاعر مفت به فل نروشین
و همه متوسل بخداوند شوند
و عقل و خرد طلاگونه را بخاکستر داغ نفروشند

کل رهبران گره گشانه یارون
پس چرا این ماه گره دو تانه یارون
تمامی رهبران دین گره گشای همه گانند
پس چرا در این ماه گره دوگانه در کار مردم است

بعضی دزدانه گیج و بی سروپانه
مثل گاب دزد بیابون و صحرا
عده ای دزدانی دیوانه و بی سر و پایند
عده ای در صحرا و بیابان گاو دزدند
۲۹۰

دعا کمه هر باخت ویشار بووشین
با دیانت و امانتدار بووشین
دعا می کنم هر غافل بخواب رفته بیدار گردد
با دیانت و امین و نیکو باشند
۲۹۱

بعضی دزدهانه نوری و جاهل هانه
بقول معروف خی نزه نوباز هانه
بعضی از دزدهایند که ناپخته و نارس و نادانند
بقول معروف نوپائی نیش گراز نخورده بی تجربه اند
۲۹۲

امید دارم هر جاهل عاقل بووشین
از من از میرون ناحق کسل نبوشین
امید دارم هر نادانی عاقل شود
از من نوعی میران ناحق بی رغبت نشوند
۲۹۳

کل مخلوق محتاج خدانه یارون
بخصوص شهید کربلانه یارون
تمامی آفریدگان نیازمند خدایند یاران
بالاخص آنانکه شهید کربلایند یاران
۲۹۴

ماه خاطرات کربلاء یارون
این ماه حادثه دوبله چراء یارون
ماه زنده کردن خاطره های کربلاست
در این ماه چرا حادثه دو برابر است

حضرت علی با ذوالفقار برسه
حیف محرم ناخواسته وار برسه
حضرت علی (ع) با ذوالفقار برسد
حیف است که ماه محرم ناخواسته وارد شود

احسن خالقین فتبارکلاه
شیطون و گندم اینها بهانه هانه

هر چیزی کتاب و گفتگو یارون
دانش زیاد کو دانشجو میرون

هر گیرنده از فرستنده یارون
دانش زیاد کو دانشجو یارون

رسیده و یا نارسیده یارون
دانش زیاد کودانشجو میرون

ماه محرم ماه عزاء یارون
ماه نذر و طعام و غذاء یارون
ماه محرم ماه عزاست یاران
ماه نذر و اطعام و غذاست

۲۹۵

امید دارم که حق بحق دار برسه
هر کاری بدست اهل کار برسه
امید دارم که حق به حقدار برسد
هر کاری بدست سزاوار آن کار برسد

۲۹۶

طبری فارسی

حضرت آدم خلیفه خدای
از دید خردمندان دور از خطای

۲۹۷

دنیا دانشگاه دانشجو یارون
هر خلق خدا آموزنده یارون

۲۹۸

هر صدا حلقه دروازو یارون
هر خیش خیش زبان گویندو یارون

۲۹۹

هر رنگی خود گویای مزو یارون
گاهی قرمز و گاهی سبزو یارون

۳۰۰

- یکی جوان خوش رنگ‌روءِ یارون
هر رنگی گویا و گویندوءِ یارون
۳۰۱
- یکی انجیر و یکی گردوءِ یارون
هر چیز صورت و چشم و آبروءِ یارون
۳۰۲
- هر گیاه که هر جا روئیده یارون
بعضی شاخوءِ بعضی بو توءِ یارون
۳۰۳
- خلقت خدا گروه گروه نه یارون
بعضی پشه‌ها بعضی مورچه‌نه یارون
۳۰۴
- گاهی قضاوت یکطرفوءِ یارون
میرون را سخن بگو نگوءِ یارون
۳۰۵
- جائی گرگ مصاف با بروءِ یارون
مادر شاهد مرگ و چوءِ یارون
۳۰۶
- گنجشک طعمهٔ بازو و واشوءِ یارون
هر جا صدای زجر و نالوءِ یارون
۳۰۷
- یک گفت شاهد هزاران ناگفتوءِ
هر خلق خدا هر یک یک‌دروازوءِ
۳۰۸
- یکی چو پیر و بی رنگ روءِ یارون
دانش زیاد کو دانش جوءِ میرون
- یکی آنار دونه دونهءِ یارون
دانش زیاد کو دانش جوءِ میرون
- اهلِ همون سرزمین و کوه یارون
بعضی تلخ و بعضی خوش مزوءِ یارون
- بعضی حشرات و پروانوئهٔ یارون
بعضی صیاد و بعضی طعمونه یارون
- شیر هم بزّد برّه آهوءِ یارون
وای چه رازی پشت این پردوءِ یارون
- در صحرای بی در دروازوءِ یارون
وای چه رازی پشت این پردوءِ یارون
- در جوبهای نالهٔ قورباغوءِ یارون
وای چا رازی پشت این پردوءِ یارون
- مثل جسم آدم که ناشناختوءِ
هر دروازه یک کشور اندازوءِ

میرون در این کنج کاوی دیوانوئ
 در بیابون وسیعی گمشدوئ
 ۳۰۹

یارون این جهان جای رنج و بلاء
 اگر چه گدائ یا که پادشاه
 ۳۱۰

آدم بدنیا تبعید توئ یارب
 دنیا دست ناحق و زورگوئ یارب
 ۳۱۱

دیوانه‌ای که خود را نشناختوئ
 وای چه رازها در پشت این پردوئ

جای غم و درد و مرگ پیدوئ
 اصلاً جسم بی مرگ این مادر نزاء

زندان بجای زجر و شکنجوئ یارب
 حق بعد از مرگ نوشه داروئ یارب

بسم الله الرحمن الرحيم

حکایت

خوانندگان محترم ، روزگار کنونی ، روزگار ترقی و پیشرفت و تکامل است و هر روزه از جانب نویسندگان ، مخترعان و دیگر اندیشمندان اخبار تازه‌ای از تحولات در جامعه کنونی به گوش ما می‌رسد که جای بسی شگفتی و قدردانی دارد. اما ذکر نکات و حکایات گذشته همواره چراغ راه نسلهای آینده بوده و خواهد بود. برای اینجانب در سن ۲۳ سالگی (سال ۱۳۴۴) اتفاقی عجیب رخ داد که ذکر آن می‌تواند حکایتی از شهودات خاصی در عالم ماوراء باشد.

در سفرم به شهرستان بابلسر از محل اقامتم از قریه‌ای بنام نسیه قشلاق (ده کوچکی در میان جنگل غربی شهرستان بابل) داشتم، در میان راه شبی در منزل یکی از آشنایان ماندم تا فردای آن روز در بابلسر بروم. پس از صرف شام دیدار با دوستان و آشنایان در اطاقی جداگانه با صاحبخانه خوابیدیم. به دلیل گرمی هوا هر دو درب اتاق باز بوده و من به طرف قبله که یک درب ورودی داشت ، به خواب رفتم.

پس از گذشت زمانی کوتاه از خوابم بیدار و دچار بیخوابی شدم و در رؤیاهام به سر می‌بردم. ناگهان صدای سگی را در حیاط صاحبخانه شنیدم که پس از سه بار پارس کردن خاموش شده و زوزه خفیفی کشید. از تراس خانه به طرف اتاق آمد ، سپس مقابل درب شمالی منزل به طرف باغ همان حیاط خانه پریده فرار کرد.

همزمان گاو صاحبخانه که در طویله بود، سه بار صدایش درآمد و خاموش شد. با قدری تأمل به دلیل داشتن تجربه در این زمینه و شنیدن اینگونه صداها تصور کردم که پلنگی در نزدیکی است. اما وقتی به دوری این منطقه با جنگل فکر کردم ، ناگهان صدای پای آدمی را شنیدم که از پله‌ای که قسمت عرضی خانه در سمت مشرق بود بالا می‌آمد. تصور دزد بودن این صدای پا به ذهنم رسید ، چشمانم را متوجه درب کردم تا او را ببینم ، اما صدای پا به نزدیک شدن به من بر شدت آن افزوده شده و خانه به طور شدیدی به لرزه در می‌آمد. در همین زمان ترس در من ایجاد شده، اما منتظر دیدن این پدیده عجیب بودم ، اما به محض نزدیک شدن وی دیگر توانائی دیدن هیچ جایی را نداشتم. ولی احساس می‌کردم او مرا می‌بیند و به همین دلیل فشاری عجیب را در دو طرف صورتم تا چانه احساس می‌کردم تا حدی که تمام استخوان و گوشت صورتم را می‌کشید و به پایین چانه‌ام می‌رسید. توانائی حرف زدن و یا حرکت کردن نداشتم و فقط با ذکر یا علی ، یا امام حسین و یا امام حسن از آنان تقاضای کمک کردم.

سختی لحظات مرگ که گفته‌اند چون پوست کندن گوسفند زنده می‌باشد در من برای چند مرتبه ایجاد شد. تا اینکه دیگر اثری از وی ندیدم و چشمان من روشن شد.

خواستم صاحبخانه که پهلویم خوابیده بود را بیدار کنم، اما غرورم اجازه نمی‌داد، چرا که ما جنگل نشینان خودمان را انسانهای پر دل و جرأت می‌دانستیم.

حکایت گفته شده واقعیت محض است و هیچگونه اغراقی در آن نیست. و به این دلیل گفته شده وظیفه خود را در بجای گذاشتن تجربیات و به دست آمده ادا کرده باشم.

و به گفته بزرگان دین زکات علم ، نشر آن است. و ماندگاری علم و دانش همچون چشمه جاری به تداوم و تقویت آن است و به حکم قرآن در آیه ۲۸۶ سوره بقره (ما هر کس را به قدر طاقتش تکلیف می کنیم و یا در سوره طاهّا آیه ۱۳۱) ما به مردمان نعمت دادیم تا بیازمائیم آنان را که هر انسانی چقدر از دانش بدست آورده و جهت ترویج آن و انتقال به دیگران تلاش خواهد کرد.)

طبری مازرونی در شأن دنیا

پیش خدمت شیرین سخن و خندونه
بهشت کافر زندان مؤمنونه
خدمت گذار شیرین سخن و خندانست
بهشت کافران زندان مؤمنان است

قاتل هابیل قاپیل وِن براره
که یکور رستم یکور اسفندیاره
قاتل هابیل برادر وی می باشد
در یکسو رستم و از سوی دیگر اسفندیار است

شیطون به خله رهبر و رهنمونه
به نظر میرون دنیا مفت گرونه
شیطان رهبر و رهنمون بسیار است
به نظر میران این دنیا به مفت نمی ارزد

نگهبان کاخ جسم روح الله می
سردار جنگ نفس زشت و زیبامی
پاسبان کاخ جسم روح الهی هستیم
سردار جنگ نفس زشت و زیبائیم

هر کس طالب علمه او دانشگاه هه
معروف هفتاد و دو درد دوا
هر کس طالب علم باشد هر کند دانشگاه اوست
معروف آنست که بر هفتاد دو درد دواست

دُنیا سفره پذیرای مهمونه
قصه تلخ و شیرین پیشترونه
دنیا سفره پذیرایی هر مهمانیست
قصه تلخ و شیرین گذشته گان است
۳۱۲

یارون دنیا میدون کار زاره
گویا این رسم و رسوم روزی گاره
یاران این دنیا میدان کارزار است
گویا این رسم و پیشه روزگار است
۳۱۳

آدم به تبعید در دنیای زندونه
خون قابیل در رگ خله جریونه
آدمی زاد تبعیدی در زندان دنیا است
خون قابیل در رگ خیلی ها جریان دارد
۳۱۴

ما همه امانت دار این دنیامی
در عزت و لذت و رنج و بلامی
ما همه گان امانت دار این دنیائیم
گاهی در عزت و لذت و رنج و بلائیم
۳۱۵

زنبور عسل کار گاهی از خدای
وِن محصولات آب و گل و گیاه هه
زنبور عسل کارگاهست بیانگر قدرت خداست
مایه کار وی آب و گل و گیاه است
۳۱۶

کو چش حقیقت وینی که بوینه
انصاف دووُشه مثل عسل شیرینه
چشم حقیقت بین کجاست تا حقیقت را ببیند
اگر انصاف باشد دنیا همانند عسل شیرین است

تلخی فقر و شیرین عشق و شوری دوره
وعدۀ سیاه چال و بوسه خاک گوره
تلخی ناداریست و شیرین عشق و ورزیدن و شوری دوری آن
وعدۀ اوزندان سیاه چال بوسه درکام کشیدن خاک گور است

رستم بمرده و نام رستم بمونس
شم آخر تووم بیونورشم بمونس
رستم رفت بجز نام از وی نمانده است
شمع آخر تمام شد و حکایت نور باقیست

تلخه و شیرینه کار خدا شیرینه
خداجان دینو هروقت بخواسته گینه
تلخ و شیرین است کار خداوند است
خداوند جانرا بامانت میسپارد و روزی آنرا می ستاند

گنه که یعنی ندومه کی تراه کشت
ای کشته کره بکشتی که تره کشت
می خواهد و انمود کند نمی دانم چه کسی ترا کشته
و میگوید ای کشته کرا کشتی باید که ترا کشت

یارون این دنیا بهشت سرزمینه
هر ور اشنی گل کاری و رنگینه
یاران دنیا سرزمینی بهشت گونه است
بهر سوی بنگری گل‌های رنگارنگ است

۳۱۷

یارون این دنیا تلخ و شیرین و شوره
دنیا عروس وعدۀ جور بجوره
یاران این دنیا تلخ و شیرین شور است
دنیا عروس هزار چهره و هزار وعده است

۳۱۸

یارون این دنیا پُر بوردا کم بمونس
خیر و شر هر کس بعالم بمونس
یاران این دنیا زیادش رفت و کم مانده است
خیروشر آدمی که جزء و نام نیک و بد نمانده است

۳۱۹

دستی که حاکم بوورینه خون درنینه
راضی ناراضی کار خدا راضینه
معروف است دستی راکه حاکم بریدخونی جاری نیست
راضی و ناراضی از کار خدا راضی هستند

۳۲۰

تیره بزوء کمان بشته شه پشت
هر ور بوری خداکینه ته دست مشت
تیرانداز تیر برهدف زد و کمان را در پشت پنهان کرد
بهرسو که بروی خداوند مشت تراباز می کند

۳۲۱

نشونه خنۀ تیراندازها مه
به مثل توپ فوتبال زیر پا مه
آماج تیـــــر تیراندازانم
به سان توپ چوگان زیردست و پایم

صیاد شه کارد تیز کنه مه مقابل
امید دارمه که خدا بیره مه قاتل
صیاد دربرابر من مشغول تیز کردن کاردش است
امیددارم که خداوند قاتلم به کیفر برساند

روزی خور سفرهٔ گذشته‌ها مه
انبار دار اموال آینده‌ها مه
روزی خور سفرهٔ گذشته گانم
انباردار امانت دار آینده گانم

فرسخ به فرسخ امروز و فردامه
خواهی نخواهی مغلوب این دنیا مه
فرسنگ به فرسنگ در امروز و فردایم
خواهی نخواهی شکست خورده ی این دنیا مه

همه در خط بالا بالا دووشین
بی مسئولیت راحت دنیا دووشم
همه در خطۀ بالاتر و رفاه باشند
بدون مسئولیت در این دنیا زندگی کنم

میرون بئوته جان سپر هر بلامه
محنت کش فقر و دست تنگه دنیا مه
میران گفته جانا سپر هر بلایم
محنت کشته دست فقر و نادار دنیا مه

۳۲۲

آهوی لار بیما تیر بخرده مه دل
لارمه وَر بیّه مثل زهر هلاهل
آهوی لار بودم که تیر در دلم نشست
وشیرینی چرای لار بکام من زهر هلاهل شد

۳۲۳

دنیا مه ارث و من وارث دنیا مه
اگرچه گدامه یا که پادشاه مه
دنیا میراث من و من وارث دنیا مه
اگر چه نادارم یا که سلطانم

۳۲۴

من مسافر کشتی به این دنیا مه
در تلاطم طوفان این دریا مه
من مسافر کشتی ی این دنیا مه
دست خوش تلاطم طوفان این دریا مه

۳۲۵

امید دارمه که همه رفاء دووشن
من هم در حدّ فرمون شوها دووشم
امیدوارم که همگان در آسایش باشند
من هم در حدّ فرمان بر آنها باشم

۳۲۶

مه عقل و خرد رو فراموش بئیه
در انتظار کفن فروش بئیه
عقل و خرد من رو به فراموشی شد
و چشم براه کفن فروش هستم

کسیکه سخن بشناسه آرزومه
گوشه نشین و تنها و تند خومه
کسی که سخن شناس باشد آرزویم چنین است
گوشه نشین تنها و تندخویم

کشکول بگردن کتا کتا گدامه
خود گل فروش سخن های زیامه
کشکول بگردن کرده گدای آستان دره ایم
خود گل فروش سخن گویانم

باغبون عقل و صاحب سخن میرون
علم و دانشه پیرو کهن میرون
باغبان عقل صاحب سخن است میران
علم و دانش عمر دراز دارد میران

مثل جنگ با شیر و پلنگه یارون
در پیش نادون خون مثل رنگه یارون
مانند جنگ با شیر و پلنگ است یاران
در نظر نادان خون رنگی پیش نیست

شمع جان من رو بخاموش بئیه
آسا مه سر صورت سفید پوش بئیه
شمع جان من رو بخاموشی گرائید
حالا موی سر و صورتم سفید شد

۳۲۷

پیر تنها مه عاشق گفتگومه
از بسکه با خویشان بگو بشنومه
پیر تنها ایم عاشق صاحبم
از بس که با خویشان در جدال و گفتگویم

۳۲۸

میرون بئوته جان دانشجوئ دنیا مه
خیره گیر سخن سخن گوها مه
میران گفت جانانم دانشجوی دنیا ایم
احسان پذیر سخن سخن گویانم

۳۲۹

باغ آدمی میوه سخن میرون
این میوه ی شیرین در دهن میرون
باغ آدمی میوه سخن است میران
این میوه ی شیرین در دهن است میران

۳۳۰

چرخ زندگی آسیوسنگه یارون
حرف جاهلون تیرو خدنگ یارون
چرخ زندگی همانند سنگ آسیاب است یاران
سخن جاهلان تیر و خدنگ است یاران

۳۳۱

کدوم پیش نمازه که نماز نخونه
کدوم دشت کشت کننا تاشنه
کدام پیش نماز است که نماز نمی خواند
کدام دشت است که ناکاشته درو می کنند

پیش نماز میت که نماز نخونه
کشت دنیا ره در آخرت تاشنه
پیش نماز میت است که نماز نمی خواند
بذر در دنیا کاشته رادر آخرت درو می کنند

خداجان خرین من جان فروش بئیمه
سخن بمونه من فراموش بئیمه
من جان فروش شده و خداوند خریدار جان من
به سخن بماند من فراموش شدم

چاربیدار و حمل و نقل بار می یارون
همه پلامزه روزی گار می یارون
چهاروادر حمل و نقل باره ایم یاران
همه مزدور شکم و روزگاریم یاران

من خنه نشیر ما دل بیابونیه
جوانی کاشتن و پیری جمع کریه
من خانه نشین شدم اما دل بیابانیست
جوانی کاشتن پیری جمع آوری است

کدوم نمازه که بی وضو خوننه
کدوم دشت کشت کننا نتاشنه
کدام نماز است که بی وضو می خوانند
کدام دشت است کشتزار است ولی درو ندارد
۳۳۲

نماز میت بی وضو خوننه
دشت دنیا کشت کننا نتاشنه
نماز میت را بی وضو می خوانند
دشت دنیا است که میکارند ولی درو نمی کنند
۳۳۳

مهمون خدامه سفید پوش بئیمه
شعله چراغ بیمه خاموش بئیمه
مهمان خدایم و سفید پوش شدم
شعله چراغ بودم و خاموش شدم
۳۳۴

ما همه حمال روزی گار می یارون
تن مزیر و جان پیش قرار می یارون
ما همه گان بار بر این روزگاریم یاران
تن ما کارمزدو پیش جان خود قرارداد داریم یاران
۳۳۵

من پیر بیما دل به مثل جوانیه
کار دنیا مثل کشاورزیه
من پیر شدم دل بسان جوانیست
کار دنیا بسان کشت زار است
۳۳۶

هر سر صدائی پند و سخن نبونه
هیچ زینت مثلِ حجاب زن نبونه
پند و اندرز مانند هر سخن عادی نیست
بذرادمی خودبخود زن یا مرد صاحب کمال نمیشود

زمین بی حساب پست و بلند نبونه
بذر آدمی شه مرد و زن نبونه
زمین بدون دستور دشت و کوه نشده
نطفه خودبخود در شکمها مؤنت و مذکر نمی شود

محصول باغ علم و بینشه یارون
شه دشت آبر و ورف و وار شه یارون
محصول باغ دانش و اندیشه خویش است
دشت خود را ابر و برف و باران است

پرده بکشیه روی زشت و زیباره
محک بزوء بینا و نابیناره
و بروی زشت و زیبا پرده افکند
بینا و نابینا را آزمود

مرهم به دست پاره پوره هکرده
گل گلو منگو رخس شیهه بکرده
و مرهم بدست پاره پوره نمود
گاو گلم صدای رخس رستم در داد

یارون هیچ زمین بی آب چمن نبونه
هر محسن سفید پیرو کهن نبونه
یاران هیچ زمینی گیاه و چمن نمی شود
هر ریش سفیدی با تجربه نیست
۳۳۷

آفتاب بی دلیل خاموش روشن نبونه
هر دری دهن نئونه سخن نئونه
آفتاب روزگار بی علت غروب نمی کند
هر شکاف بدن کار دهان را نمی کند
۳۳۸

هر کس دانشگاه شه دانشه یارون
نور روشن آن ور چشمه یارون
هر کسی دانشگاه دانش خویش است
نور دانش آن سوی چشم است
۳۳۹

دست روزی گار چرخ هدا شه کلاره
امتحان بیته از پیر تا برناره
دست روزگار کلاه خود را چرخاند
و از پیر و جوان امتحان گرفت
۳۴۰

دوره چرخ هیته تشه شیره هکرده
ختم دور ارباب و برده هکرده
دوران چرخید و ترش را بجای شیرین نمود
دوره ی ارباب رعیت خاتمه یافت
۳۴۱

کدوم رنگ که یک رنگ و بیشتر نبونه
کدوم رنگ هیچ رنگ و ن رنگ نبونه
کدام رنگ که یکرنگ بیشتر نمی پذیرد
کدام رنگست که همتائی ندارد

دین اسلام یک رنگ و دو رنگ نبونه
هم رنگ خون حسین هیچ رنگ نبونه
دین موبین اسلام است که یکرنگ و دو نمی شود
خون امام حسین (ع) رنگیست که همتا ندارد

نقاب دارون رومی نقاب بئیه
یکور رستم و یکور سهراب بئیه
و نقاب از چهره ی بعضی ها بکناری شد
یکسو رستم و یکسو سحراب شد

گاهی پیاده و گاهی زین سواره
خدا عالمه دونه کی خوار و زاره
گاهی پیاده و گاهی برزین نشسته است
خدا داناست بد و خوب را می شناسد

همسایه بوردا خجالتی بمونس
ته عمر بوردا بدی خوبی بمونس
همسایه کوچید خجالت بر جای مانده
عمر بر باد رفت بدی خوبی مانده است

کدوم رنگ که هر رنگ بخواهی بونه
کدوم رنگه با هیچ رنگی رنگ نبونه
کدام رنگ است که بهر رنگ دلخواه بدل می شود
کدام رنگست که بدل به هیچ رنگی نمی شود
۳۴۲

دنیا رنگه که هر رنگ بخواهی بونه
رنگ قرآن با هیچ رنگی رنگ نبونه
دنیا آنست که بهر رنگی چهره می نماید
رنگ قرآن با هیچ رنگی بدل نمی شود
۳۴۳

در سال چل ایران انقلاب بئیه
سردار لشکر آفراسیاب بئیه
در سال چهل در ایران انقلاب شده
سردار لشکر همچون آفراسیاب شد
۳۴۴

روزو روزی گار عجیب نقش و نگاره
این هم جوری امتحان کردی گاره
روز و روزگاری عجب نقش و نگاریست
این هم نوع امتحان الهیست
۳۴۵

بازی توم بیو کسالتی بمونس
جنگ صلح بیو بی عدالتی بمونس
بازی تمام شد کدورت و ناحوالی مانده است
جنگ به صلح گرائید بی عدالتی مانده است
۳۴۶

روز هر چی دراز بوءِ نماش سرانه
سالی اتا روز نوروزه آخرانه
روز هر چه دراز باشد غروب در پی دارد
سالی یکروز بیشتر نوروز نمی آید

محصولات شه دکاشته داره یارون
هر کس یت عمل کاره یارون
و خود میوه ی درخیمت که کاشته است
هر کسی فرزند کرده ی خویشتن است

زمان بزمان نشون هدا بئیبو
کارشناسی یه استخوانها بئیبو
گاه بگاه لحظه به لحظه نشانده می شد
و استخوانها کارشناسی و مشخص می شد

گله ندیمه که گله بان ذئیبو
پیری ندیمه روزی جوان نئیبو
گله ای ندیدم که گله بانی نداشته باشد
پیری ندیدم که روزی جوان نبوده باشد

مثل آب بکام دشت کشت زاره
خورده مار خوب بهتر از بد ماره
به سان آب بکام دشت کشت زار است
نامادری یه خوب گاهی بهتر از مادر است

شو هر چی تاریک بوءِ آخر سرانه
نه ماه و نه روز مار بتیم سرانه
شب هر چقدر تاریک باشد آبستن روز است
نه ماه و نه روز زحمت مادر تازایمان کم می شود
۳۴۷

هر کس شاهد شه کرده کاره یارون
خوب کار وءِ یا مردم آزار یارون
هر کسی شاهد اعمال خویش است
خوب باشد یا مردم آزار
۳۴۸

ویسبو قبرستون نمایشگاه بئیبو
هم نمایشگاه هم سینما بئیبو
ای کاش که قبرستان نمایشگاه می شد
هم نمایشگاه و هم سینما می شد
۳۴۹

دشتی ندیمه که دشتی بان ذئیبو
جسمی ندیمه که زایمان نئیبو
دشتی ندیدم که دشتیانش نباشد
طفلی ندیدم که زائیده نشده باشد
۳۵۰

هر کس خیرخواه خلقت روزی گاره
داروی درمان درد هر بیماره
هر کسی خیر خلقت روزگار را می خواهد
داروی درمان بخشش هر بیماریست
۳۵۱

کدوم رازه که دل بدل خبر داره
کدوم مخفیه همه جا آشکاره
کدام راز است که دل از دلی خبر دارد
کدام پنهان است که همه جا آشکار است

راز محبت دل بدل خبر داره
مخفی مرگ که همه جا آشکاره
راز محبت است که دل از دل خبر دارد
پوشیده مرگست که همه او را می شناسند

زلیخا عاشق بی دستور نثیه
میرون گنه هیچ کار بی منظور نثیه
زلیخا بدون خواست خداوند عاشق نمی شد
میران میگوید هیچ کاری بدون مقصود نشده

مثل کوزه گنج و زر خدامه
بمب اتم آزمایش خدامه
به سان کوزه کنز (گنج) ولایم
بمب اتم امتحان خدایم

نماشته سر آفتاب پی خیره یارون
عازم به سفر راه قبره یارون
در شامگاه غروب آفتاب است یاران
آماده براه سفر قبر است یاران

کدوم صید که صیاد وین شکاره
کدوم میوؤ حاصل دوتا داره
کدام صیدبست صیادش را شکار می کند
کدام میوه است که محصول دو درخت است
۳۵۲

صیاد عاشقه شه معشوق شکاره
میوه فرزند حاصل دو تا داره
صیاد عاشق است که معشوق او را شکار می کند
میوه فرزند است که محصول دو درخت است
۳۵۳

یوسف بی دلیل از یعقوب دور نثیه
هیچ دل تاکنون راضی به زور نثیه
حضرت یوسف بدون برهان از یعقوب دور نمی شد
هیچ دلی تاکنون به زور رضایت نداد
۳۵۴

من حمل حمل بار پر بهامه
حامل دست آدم و با حوامه
من حمل کالای پر بهایم
حامل دست آدم با حوایم
۳۵۵

هر کس پیره هر روز کوچ سره یارون
یکروز درد سر یکروز کمره یارون
هر کس پیره همه روزه در سر کوچه است یاران
روز درد سر دیگروز درد کمر است
۳۵۶

من خم نئیمه خم مه جا خینه یارون
 مَن شه نشومه عومره وینه یارون
 من دولا نشدم دولا شدن بسراغم آمد
 من خودم نمی روم آب مرابرده و از سرم گذشت

بهتر از همه تو دُونی چه کارومه
 مزیر دنیامه همیشه خسومه
 تو بهتر از همه میدانی که چه کاره ام
 کار بمزد همیشه دنیا و خسته ام

شصت سال عمر هرکدمه هلا نادون مه
 پکله تک لنگ نشورده مهمون مه
 شصت سال زندگی کردم هنوز نادانم
 در پس اجاق مهمان پاننشسته و وامانده ام

کدوم ماهی یه هر وقت بیتی تازو
 کدوم دادگاه حاکم محکوم اون جو
 کدام ماهی هرگاه صید کنی تازه است
 کدام دادگاه حاکم و محکوم در آنجاست

ماهی توبه گهنه کاره تازو
 دادگاه قبر که حاکم محکوم اون جو
 ماهی توبه گنهکار است که تازه است
 دادگاه قبر است که حاکم و محکوم در آنجاست

من غم نخرمه غم مره خینه یارون
 مَن خونشومه خومره وینه یارون
 من غم را نمی خورم غم مرا می خورد یاران
 من بخواب نمی روم خواب مرا می برد

۳۵۷

خدای کریم مهمون ته خونومه
 مأمور امر دست و دل و دیدومه
 ای خدای کریم مهمان خانه توام
 مأمور دست و دل و دیده گانم

۳۵۸

میرون بئوته جان سرگشته و حیرون مه
 عازم به سفر منتظر پیغومه
 میران گفته جانم سرگشته و حیرانم
 عازم به سفرم گوش براه پیغامم

۳۵۹

کدوم درب باز و بسته دروازو
 کدوم کتاب خوندو و ناخوندو
 کدام درب باز و بسته دروازه است
 کدام کتاب است و خوانده است و ناخوانده

۳۶۰

قرآن در باز و بسته دروازو
 کتاب دانشه خوندو و ناخوندو
 قرآن کریم درب باز و بسته دروازه است
 کتاب دانش است و خوانده است و ناخوانده است

۳۶۱

کدوم خنوءِ یک جا ویشتر نبومه
کدوم نونه هرچی خینی ویشته بونه
کدام خانه است که یک جا بیشتر نمی شود
کدام نان است هر چه می خوری بیشتر می شود

عاشق دوست که انا ویشتر نبونه
نون علم که هرچی خینی ویشته بونه
عاشق دوست است که یک جا بیشتر نمی شود
نان علم است که هر چه می خوری بیشتر می شود

به مثل یک پشت بوم دو هواءِ
بر قومی شفا و بر قومی بلاءِ
بسان یک پشت بام و دو هواست
بر قومی شفا و بر قومی بلا

رنج برده دونای دل در نشیه
ویشترین آثار در مصر و یونانیه
رنج بردگی در دل دانا نشسته
بیشترین نشان در مصر و یونان است

شاهدِ کجی به دیوار معمار مه
اصلاح همه ره از خدا خواستارمه
گواه من معمار کجی دیوار است
براست آمدن کار همگان را از خدای می خواهم

کدوم خنوءِ مهمون بیمو نشونه
کدوم خنوءِ مهمون صاحب خنونه
کدام خانه است که مهمان آمده نمی رود
کدام خانه است که مهمان صاحب خانه است

۳۶۲

مهر و محبت بدل بیمو نشونه
خنه قبر که مهمون صاحب خنوءه
مهر و محبت بدل آمد نمی رود
خانه قبر است که مهمان صاحب خانه است

۳۶۳

دنیا بر بعضی گل و بعضی گزنا
جمعی در رفاه و جمعی در جفائِ
دنیا بر بعضی گل است و بر بعضی گزنه
جمعی در رفاه و جمعی در جفا

۳۶۴

یارون دوران برده گی سربئیه
برده سوزنی شاهون تفریح بیه
یاران دوران بردگی بسر آمد
برده کشی تفریح شاهانه بود

۳۶۵

میرون بئوته جان بی زار روزی گارمه
بعضی نظر سنجی ترازو دارمه
میران گفته جانم از روزگار بی زارم
ترازو دار نظر سنجان روزگارم

۳۶۶

ده خوبی مال دهبان و برارونه
نمونه امام علی(ع) شاه مردونه
روستای خوب از آن کدخدا و برادران است
نمونه اش حضرت علی(ع) شاه مردان است

هوا و آبر و وزف و وارث و عوره
این معلم تعلیم علم خوره
هوا و ابر و بکرف و باران آب را
این معلم تعلیم علم خواب خود را

کوه و جنگل سبز و دشت و درباره
گردش شب و روز و گرما سرما
کوه و جنگل سبزه و دشت دریا را
گردش شب و روز و گرما و سرما را

هر کس شه معرف شه کارهائ
وروف و وارث و کوه و دشت و دریائ
هر کس خودش معرف کارهای خود است
برف و باران و کوه و دشت دریاست

در وقت سختی ته جا همراه بووشه
با پول و مقام شه رفیق نروشه
به هنگام سختی از تو همراه باشد
با پول و مقام رفیق خود را نفروشد

میرون بئوته جان دنیا به مفت گردونه
هر کس دوناء همدرد درد دارونه
میران گفته جانانم دنیا به مفت نمی ارزد
هر کس دانا هم درد دردمندان است
۳۶۷

یارون بوی نین گردش روز و شوره
دشت و کوه و سنگهای آسپه سیوره
یاران گردش روز هر شب را ببینید
دشت و کوه و سنگهای سفید و سیاه را
۳۶۸

یارون بوی نین قدرتی خداره
خلق گوناگون دریا و صحرا
یاران ببینید قدرتی خداوند را
مخلوق گوناگون دریا و صحرا را
۳۶۹

خلقت صنعت بی نظیر خدائ
هر خلق خدا نشونه خدائ
خلقت صفت بی نظیر خداست
هر خلق خدا نشونه خداست
۳۷۰

رفیق اون که ته جا جدا نبوشه
ون سفره با ته سفره جا نبوشه
رفیق آنست که از تو جدا نشود
سفره وی از سفره تو جدا نشود
۳۷۱

دیار بد یار چرخ هیتمه دنیاره

هر کار کنئی شاهد دُونین خداره

دیار به دیار گشتم دنیا را زیر پا نهادم
در هر کاری که می کنی خدا را شاهد بدانید

۳۷۲

یارون هیچ جائی غیرخدا ندیمه

خلق همه ضبط صوت خدا بدیمه

یاران هیچ جا غیر از خدا ندیدم
مخلوق همه را ضبط صورت خدا دیدم

۳۷۳

راسته سرسی پلنگه ناله انه

مرگ برسیه شیر به طوبله انه

در راستای بلندای گردنه ناله پلنگ می آید
عمر به سر رسیده را شیر در طوبله می خورد

۳۷۴

میرون بئوته جان صیاد روزی گار مه

گرما سرما بکشیه روزی گاره مه

میران گفت جانم صیاد روز گارم
گرما سرما کشیده ی روز گارم

۳۷۵

ون بدونم خداره چی نیازه

هر حاجت رواره حاجت مند نیازه

باید بدانم خدا را چه نیاز است
هر حاجت روا حاجتمند نیاز است

۳۷۶

پیغوم هدامه غریب و آشناره

شمه سرتا پا شمه کار گواهه

غریب و آشنا را پیغام دادم
زیرا سرتا پای شما گواه کار شماست

هر چی بدیمه ساخت خدا بدیمه

پس همه ره شه کار گواه بدیمه

هر چه دیدم ساخته خداوند دیدم
پس همه را گواه کار خود دیدم

صیاد در کمین تفنگ ناله انه

تو هم منتظر باش ته حواله انه

صیاد در کمین ناله تفنگ می آید
تو هم منتظر باش بر سر تو حواله خواهد شد

مسلح به عقل و بینش و افکارمه

خداره شکر شه اوساره شه دارمه

بعقل و بینش افکار مصلح هستم
خدا را شکر که عنان اختیارم دست خودم است

هر موجود را بر وجود او نیازه

پس هر بی نیازه نیازمند نیازه

هر موجودی را بر وجود او نیاز است
هر بی نیازی را نیازمند نیاز است

دست بردامن حکیم روز و شومه
دنیا کار خیر دار مو عقبا بیمومه
دست بردامن حکیم روز و شوم
در دنیا کار نیکو کردم و در عقبا بیمه ام

زنده زنده مرده مونی چنه خاره
روز کاروشو حساب رسی چنه خاره
زنده زنده بمرده مانیدن چه زیباست
حساب رسی کار شب و روز چه زیباست

تا جوان بیمه دست بهر کار بئیمه
همچون مریض بی پرستار بئیمه
تا جوان بودم دست بهر کاری می زدم
همچون بیمار بی پرستار شدم

هیچ دل بیدرد دعا اثر نبونه
هیچ بیدرد زایمان مادر نبونه
هیچ دل بی دردی را دعا اثر نمی شود
هیچ بی درد زایمان مادر نمی شود

دست بردامن شاه مردون مه یارون
به آمر سالار شهیدون مه یارون
دست بردامن شاه مردانم یاران
به امر سالار شهیدانم یاران

میرون بئوته جان طیب دم و وومه
در دین اسلام و مذهب شیعومه
میران گفته جانم طیب دم و بازدمم
متدین باسلام و مذهب شیعه ام

۳۷۷

شوهای دراز بیداری چنه خاره
شو اگر شه قبر بدونی چنه خاره
بیداری در شبها دراز چقدر زیباست
شب اگر قبر خود بدانی چه زیباست

۳۷۸

خسته توتیای روزی گار بئیمه
آسا پیر بیما مثل بیمار بئیمه
خسته توتیای روزگار شدم
حالا پیر شدم بسان بیمارم

۳۷۹

هیچ کال آهنی تیغ و خنجر نبونه
هیچ پرنده را بی بال و پر نبونه
هیچ آهنی خامی تیغ و خنجر نیکو نمی شود
هیچ پرنده را بی بال پر نمی شود

۳۸۰

تن به سفر و دل بزندان مه یارون
همراه هر سال رفیقون مه یارون
تن به سفره دل به زندانم یاران
همراه هر سال رفیقانم یاران

۳۸۱

مره خسته و پیرو دستگیر هکردی
من گندم بیمه آرد و خمیر هکردی
خسته و پیرو دستگیرم کردی
مرا مهمان خود و غافلگیر کردی

اگر یک طرف و یک نگاهه یارون
دنیا حمال و آخر رسوا یارون
اگر یک طرف یک نگاهه است یاران
دنیا حمال و آخر رسوا است یاران

خله زمستون سخت بهار بئینه
خله ناخش خار و خار نخار بئینه
بسیار زمستان سخت بهار شدند
بسیار بیمار شفا و بسیار سالم بیمار شدند

قاصد یوسف بشیررون بئیه
بیت الحزن یعقوب گلشن بئیه
قاصد یوسف بشیرنام روان شد
خانه پراندوه یعقوب گلشن شد

موسی نیمه که رو هکنم دریاره
سلطان سلیمان له نکن مورچه هاره
موسی نیستم که روی بر دریا کنم
ای شاه سلیمان مورچه ها بزیر لگدمال نکن

نامرد دنیا مره آسیر هکردی
مره شه مهمون و غافل گیر هکردی
ای دنیای نامرد اسیرم کردی
گندم بودم آرد و خیرم کردی

۳۸۲

هر کس طالب مال دنیا یارون
مثل دو تا لینگ یک کفش پاء یارون
هر کس طالب مال دنیا است یاران
به سان دو لنگه یک کفش پاست یاران

۳۸۳

خله تی ساپه زین آسب سوار بئینه
خله فقیر بی مال مالدار بئینه
بسیار پابره بر زین اسب سوار شدند
بسیار فقیر به مال مالدار شدند

۳۸۴

آفتاب در بیمو هوا روشن بئیه
شفای چشم یعقوب پیره بئیه
آفتاب در آمد و هوا روشن شد
شفای چشم یعقوب با پیراهن یوسف شد

۳۸۵

ایوب نیمه که صبر هکنم بلاره
یونس نیمه که جا هکنم دریاره
ایوب نیستم که تحمل صبر و بلا را داشته باشم
یونس نیستم که در دریا سکنا کنم

۳۸۶

ملاخنة صبر و یقین بلاءِ
بهشت و جهنم هم همین دنیا
مکت خانة صبر و یقین بلاست
بهشت و جهنم هم همین دنیا
است

۳۸۷

گمون کمه که دوره آخر بئیه
گت و کوچکی این سر اُون سر بئیه
گمان می کنم که دوران به آخر رسیده
بزرگ و کوچک از این سر به آن سر شدند

۳۸۸

در دنیا مثل غریب و گم بئیمه
دشت و بیابون هر جا که بپرسیمه
در این دنیا بسان غریب و گم گشته شدم
دشت و بیابان هر جا که پرسیدم

۳۸۹

کدوم گهنه وء نوون جور نبونه
کدوم وچوء مار جا دور نبونه
کدام گهنه است که نوبسان وی نمی شود
کدام بچه است که از مادر دور نمی شود

۳۹۰

گهنه دوست که نو ون جور نبونه
وچه ماهیه عوی جا دور نبونه
گهنه دوستی است که نو همانند وی نمی شود
بچه ماهی است که از آب دور نمی شود

۳۹۱

باغ انار ترش و شیرین دنیا
آزمایش دیندار و بیدین اینجاء
باغ انار ترش و شیرین دنیا است
آزمایش دیندار و بی دین همین جاست

مه نظر دنیا جور دیگر بئیه
آقا نوکر و نوکر مهتر بئیه
به نظر من دنیا جور دیگری شده
بالا دست پائین و ضعیف توانا گردید

آتا گم بئی دار مؤ حلو ندیمه
همه بئوتنه دله ولی ندیمه
یک گم کرده دارم هنوز پیدا نکردم
همه گفتند دل است ولی ندیدم

کدوم دوست که هیچ وقت رنجور نبونه
کدوم زمین اهل قبور نبونه
کدام دوست است که هیچ وقت رنجور نمی شود
کدام زمین است که اهل قبور نمی شود

مار مهربانه هیچ وقت رنجور نبونه
زمین که غضب اهل قبور نبونه
مادر مهربان که هیچ وقت رنجور نمی شود
زمینی که غضب باشد قبرستان نمی شود

ساختمان ساخت کردی گار مه یارون
 پروریده وطن مارمه یارون
 ساختمان ساخته و پرورده کردگارم یاران
 پروریده مام میهنم یاران

صد تا تفنگ دار وِن حریف نبونه
 سخن وِر خوب خیلی کم و گرونه
 صد مرد مصلح حریف وی نمی شوند
 سخن وِر خوب خیلی کم و گران است

طبری تسلیه گالش و چپون مه
 رفیق تنها خسته دم زنونه مه
 طبری یه تسلیت بخش گاوبان و چوبانم
 رفیق تنها خسته دم زنانم

هر کس عمل بروزی گار بمونس
 سنگ مقبره بیادی گار بمونس
 عمل هر کسی در روزگار مانده
 سنگ گورستان بیادگار مانده

مهر وطن بر حیوان عیانه یارون
 نی و طبری یار غریبانه یارون
 حبّ وطن بر حیوان عیان است یاران
 نی و طبری یار غریبان است یاران

نقشه نقاشِ روزی گار مه یارون
 نقل انتقالِ پیر و مار مه یارون
 نقشه نقاش روزگارم یاران
 نقل انتقال پدر و مادرم یاران

۳۹۲

سخن دراز و هر وربکشی شونه
 گویاتر از بلبل، بلبل زبونه
 سخن دراز و هر سو بکشی می رود
 گویاتر از بلبل و زبان او است

۳۹۳

حکیم باشیه صحرا و بیابون مه
 بمثل پله پله نرده بوُن مه
 حکیم دنای صحرا و بیابانم
 بسان پله پله نرده بانم

۳۹۴

یارون بُورده نا جا و آثار بمونس
 هر کس سزاوار شه کردار بمونس
 یاران رفتند و اثر و نشان مانده
 هر کسی سزاوار کردار خود مانده

۳۹۵

وطن مثل یار مهربانه یارون
 هر کس در غربت دل نگرانه یارون
 وطن بسان یار مهربان است یاران
 هر کسی در غربت دل شکسته دارد

۳۹۶

از بسکه بفکر رخ یار دئیمه
از بار سنگین آخر نخار بئیمه
از بس که به فکر رخ یار بودم
و از گرانی بار آخر بیمار شدم

هیچ کسّه ذله تا آخر خش نداینه
دنیا جائیکه آسایش نداینه
آخر دل هیچ کس را خوش نمی کند
دنیا جائیست که آسایش حقیقی ندارد

گنه چه ونه فرق بوء بین مهمون
یکی غرق نعمت و یکی غرق خون
و می گوید چرا باید فرقی بین مهمان باشد
یکی غرق در ناز و نعمت یکی غرق در خون

وِن بدونم چه باری کوله بار مه
وِن بدونم چرا رنج و آزار مه
باید بدانم چه باری کوله بارم هست
باید بدانم چرا در رنج و آزارم

هر دین و دانش صاحب کوله باره
دنیا خود محله رنج و آزاره
هر دین و دانش صاحب کوله باره است
دنیا خود محل رنج و آزاره است

به مثل ککّیه سردار بئیمه
حمال حمل بار دلدار بئیمه
بسان فاخته ی بالای درخت شدم
حمال بار سخت دلدار شدم
۳۹۷

دنیا با کسی سر سازش نداینه
یا پلاره ناینه یا خورشه ناینه
دنیا با کسی سرسازش ندارد
یا طعام را ندارد یا خورشت را ندارد
۳۹۸

خدای کریم پیغومه رسنه میرون
خوب حرفی بزو بابا طاهر عریون
خدای کریم میران پیغام می دارد
خوب سخنی فرمود بابا طاهر عریان
۳۹۹

وِن بدونم به کی امیدوار مه
وِن بدونم بدست کی مهارمه
باید بدانم به چه کسی امیدوارم
باید بدانم مهارم در دست کیست
۴۰۰

هر دلی به صاحب دل امیدواره
هر کس بدین و وجدان خود مهاره
هر دلی به صاحب دلی امیدوار است
هر کسی بدین وجدان خود مهاره است
۴۰۱

سخن گو دار و میوه زبون یارون
میوه سخن دوتون گرونه یارون
درخت سخن گو و میوه زبان یاران
میوه سخن دانان گران است یاران

این آب تشنه زمین تلم ماره
تولد این دو تا یار کشت زاره
این آب تشنه زمین حاصل خیز است
و تولد این دو یار کشت زار است

در کل خلیق آدم خلق بی‌مه
وقت مرگ و محشر آدم بموتم
در کل خلیق آدم خلق شدم
و به هنگام مرگ و محشر آدم بمانم

بارون مثل شیر سینه مارونه
حاکم و محکوم هر دوی جا زندونه
باران بسان شیر سینه مادران است
جای حاکم و محکوم هر دو زندان است

قاصد خدا با چی حواله انه
عسل شیرین یا تشه سرکه انه
و فرستاده خدا با چه حواله می آید
مانند عسل شیرین یا سرکه ترش می آید

سخن میوه‌های گوناگون یارون
هر میوه بهر زمین نبونه یارون
سخن میوه‌های جور واجوریست
هر میوه ای بهر زمینی نمی شود
۴۰۲

سخن مثل آب چشمه کوهساره
مثل یاریکه منتظر شه یاره
سخن بسان آب چشمه سار گوهستان است
بسان یاریست که چشم در راه یار است
۴۰۳

خداره شکر که خلق آدمیمه
امید دارمه که خوی آدم بموتم
خدا را سپاس که خلق آدمی هستم
امیدوارم که در خوی آدمی بمانم
۴۰۴

زمین زایشگاه و بتیم مارونه
دنیا هم پرورشگاه وهم زندونه
زمین زایشگاه و شکم مادران است
دنیا هم پرورش گاه و هم زندان است
۴۰۵

هیچ کس ندوته فردا چی نامه انه
خنه خوشحالی یا برمه برمه انه
هیچ کس نمی داند که فردا چه نامه ای می آید
کنده کنان و خوشحال یاگریه کنان می آید
۴۰۶

مثلِ جو گندم آرد آسیو بونه
روز هر چی دراز بوئه آخر شو بونه
بسان جو و گندم آرد آسیابان است
روز هر چقدر دراز باشد آخر شب می شود

تا قفل در سینه ره باز هکنم
چته پیش خلق شه مشت باز هکنم
تا قفل درب سینه ام را باز کنم
چقدر پیش خلق مشتم را باز کنم

شب ظلمات بی سحر بیئمه
چش بره راه مسافر بیئمه
شب ظلمات بی سحر شدم
چشم بره راه مسافر شدم

همه گنه که دل خدای خنوع
یارون دل مؤمن محکمر از کوهه
همه می گویند که دل خانه ی خداست
یاران دل مؤمن محکمر از کوه می باشد

مه یار اون که هر جادره مه کنار
اون یار که بخشش گنه همه گهنکار
یارمن آنست که هرکجا که باشد درکنارمن است
او یاریست که همه ی گنهکاران را می بخشد

عمر آدمی مثل عوانه شونه
از رنج و غم سرسوبن سو بونه شونه
عمر آدمی بسان آب در گذر است
از رنج و غم همانند آدمیان دو سنگ آس است

۴۰۷

چنه با خدا راز و نیاز هکنم
چته پیش هر کس دست دراز هکنم
چقدر با خدا راز و نیاز کنم
چقدر پیش هر کس دست دراز کنم

۴۰۸

مثل مرغک بی بال و پر بیئمه
مثل انتظار دمه در بیئمه
بسان مرغ بی بال پر شدم
بسان چشم در راه دم درب شدم

۴۰۹

خدای کریم ته سر منزل کجوع
اون دل که پاکه بالاتر از مکوع
خدای کریم سر منزل تو کجاست
آری آندل که پاک است بالاتر از خانه ی خداست

۴۱۰

میرون بئوته جان دل دارمه خنه یار
هر جا اشمه ویمه نشونه یار
میران گفت جانان دلی دارم که خانه یاراست
و هرکجا می نگرم نشانه یارم را می بینم

۴۱۱

سفرهٔ پهن و شنا تشانه یارون
بینائی چشم نابینانه یارون
سفره برای تشنگان و گرسنگان گسترده است
روشنی بخش چشم نابینایانند

وین ونگ رس جان خدا دوشه
کلید دست بند فقره بووشه
فریاد رس او خدای خوب باشد
کلید دست بند فقرا باشد

به امر و فرمان او رها بووشم
خود پادشاه و فرمان روا بووشم
از امر و فرمان او جدا بشوم
خود پادشاه و فرمان روا بشوم

هر حرکت از نیروی خدا بدیمه
از هر نفس رفع و دفع خدا بدیمه
هر حرکتی را از نیروی خدا دیدم
در هر نفس رفع و دفع خدا دیدم

سی سال تاشصت سال پیرو عاقل می یارون
در بین جنّته و نار دو دل می یارون
سی سال تا شصت سال پیر و عاقلیم یاران
در میان جنت و نار دو دلیم یاران

عزیز خدا گره گشانه یارون
عصای دست هر لنگ پانه یارون
عزیزان خداوند گره کشایند یاران
و عصای دست هر لنگ از پا افتاده اند

۴۱۲

آدم خامه که دست به دعا بووشه
مشکل گشای خلق خدا بووشه
کسی را می خواهم که دست به دعا باشد
مشکل گشای خلق الله باشد

۴۱۳

یارون خامه از خدا جدا بووشم
هم کارفرما هم کارگشا بووشم
یاران می خواهم از خدا جدا بشوم
هم کارفرما و هم کارگشا بشوم

۴۱۴

هر کجه بوردمه بجز خدا ندیمه
از دید و دیده هر دو خدا بدیمه
هر کجا رفتم بجز خدا ندیدم
از دیده دیدگان هر دو خدا بدیدم

۴۱۵

تاپیش از سی سال چون و جاهل می یارون
شصت سال به بالا پیر کامل می یارون
تا پیش از سی سالگی جوان نادانیم یاران
شصت سال به بالا پیر و کاملیم یاران

۴۱۶

نادون و نابینا کر و لاله میرون
 اُمید به خدای ذوالجلاله میرون
 نادان و نابینا کر و لال است میران
 امید بخدای ذوالجلال است میران

جاهل و غافل گرمه بازار دئیمه
 مسته مسته خو بیما ویشار بئیمه
 نادان و غافل گرم بازار بودم
 غافل خواب مست بوده و بیدار شدم

کدوم اسیره راه فرار نداینه
 کدوم آدم که پیر و مار نداینه
 کدام اسیر است که راه فرار ندارد
 کدام آدمیست که پدر و مادر ندارد

أسیر آجل راهه فرار نداینه
 آدم صفی الله پیر و مار نداینه
 اسیر مرگ راه فرار ندارد
 حضرت آدم پدر و مادر ندارد

غیراز خجالت هر چی هداره خوامه
 شربت شیرین رنج و بلاره خوامه
 غیراز خجالت هر چه داده می خواهم
 شربت شیرین رنج و بلارا می خواهم

خدای کریم بی پر وباله میرون
 در شأن آدمها بی کمال میرون
 خداوند کریم بی پر و بال است میران
 در شأن آدمها بی کمال است یاران

۴۱۷

یارون جوانی سرکوه لار دئیمه
 بلبل خونش گلزار یار دئیمه
 یاران جوانی سر کوه لار بودم
 نغمه بلبل گلزار یار بودم

۴۱۸

کدوم زندانه در و دیوار نداینه
 کدوم شهرستانه شهردار نداینه
 کدام زندان است در و دیوار ندارد
 کدام شهرستانی که شهردار ندارد

۴۱۹

زندان وجدانه در و دیوار نداینه
 قبرستان شهر که شهردار نداینه
 زندان وجدان در و دیوار ندارد
 شهر گورستان شهردار ندارد

۴۲۰

میرون بئوته جان حکم خداره خوامه
 جوهر آدم شرم و حیاء ره خوامه
 میران گفته جانم حکم خدا را می خواهم
 جوهر آدمی شرم حیا را می خواهم

۴۲۱

مه جا همنشین بیو صحبت هکرده
 مره با نماز شب رحمت هکرده
 وبامن همنشین شده صحبت کرده
 مرا با نماز شب رحمت کرده

کدوم حرفه که گناملترین کلامه
 کدوم حرفه که هم حلال و حرامه

کاملترین حرف فدای حق تا جانه
 هر چیز حلال اسراف آن حرامه

عقل مثل پر و بال پرندگان
 میرون شکر عقل عاجز و ناتوانه

گل خوش بوی بعد از جنگ جهاده
 این گل قرآن و پیغمبر و داماده

حاصل کارِ مزد دست بناء
 پس ضامن عیب و نقص ما خدای

أحسن خالقین فتبارک الله
 قرآن پایان نامه خط خدای

یارون میرون خدا دعوت هکرده
 مره قرآن خوان و کرامت هکرده
 یاران میران را خدا دعوت هکرده
 خواندن قرآن را به من آموخت و کرامت فرمود
 ۴۲۲

طبری فارسی

کدوم حرف که بالاتر از اسلامه
 کدوم حرف که شاه پیش او غلامه
 ۴۲۳

بالاتر از دین اول عهد و پیمان
 حسین(ع) پادشاه و پابند ایمان
 ۴۲۴

سلطان بدن عقل و دین و ایمان
 شکر حق به عقل کار پیغمبران
 ۴۲۵

اصول دین توحید و عدل و معاده
 این جنگ را حسین در کربلا نهاده
 ۴۲۶

هر ساختمانی ساخت دست بناء
 ضامن عیب و نقص بنا بناء
 ۴۲۷

آدم ساخته فوق دست بناء
 شاهد شهیدان دشت کربلانه
 ۴۲۸

- دنيا گاهى گل و گاهى گورستانه
 گاهى اسير دست برادرانه
 ۴۲۹
- گاهى برده زليخاي زمانه
 گاهى باعث قطع دست زنانه
 ۴۳۰
- سخن ميرون تلخ و شيرين و شوره
 يا چشم طمع به حريم رنجوره
 ۴۳۱
- سخن ثروت سخن سراء يارون
 سخن گوهر عمق درياء يارون
 ۴۳۲
- سخن سواد هر بي سواد ميرون
 سخن حديث غمگين و شاد ميرون
 ۴۳۳
- با يك نوک پا خراب بکن بازيره
 اين بيرحمى ها و بي عدالتره
 ۴۳۴
- آدم صنعت پروردي گاره يارون
 قادر به تواناي هر کاره يارون
 ۴۳۵
- اين جسمى که شهدشيرين زنبوره
 اينکه به همه چشم و چراغ و نوره
 ۴۳۶
- گاهى بيت الاحزان پير کنعانه
 گاهى پادشاه و گاهى در زندانه
- گاهى زليخا برده و او سلطانه
 گاهى پادشاه عزيز مصر يانه
- دوستيه دارا با فقير چند منظوره
 يا خود در محاصره ظلم و زوره
- سخن باقى و باقى فناء يارون
 سخن دانشمند دانشگاهه يارون
- سخن مانده گار و خاطرات ميرون
 سخن حرف پيران و استاد ميرون
- اين ظلم و ستم ها و ضعيف کشيره
 اين دروغ هاى حقوق بشريره
- کارفرماى خلق روزى گاره يارون
 زشتى پنهان و خوب آشکاره يارون
- فردا در قبر گوشت فاسد منفوره
 فردا در قبر نزديکترين از او دوره

- یارون هر کسی عالم روزی گاره
تخم آدمی سرگل کشت زاره
۴۳۷
- هر یادآوری حکم قضاء یارون
خبرنگار ناخود آگاهه یارون
۴۳۸
- یارون این دُنیا معرفّ خدای
خلقت خدا از زمین و هواء
۴۳۹
- دین و حیا نقش زنده گی یارون
هر عمل صدای پنهانیه یارون
۴۴۰
- دنیاره یکنوم صفحه روزی گاره
هر جای دنیا مثل نقش و نگاره
۴۴۱
- یارون کل خلقت همه از خدای
پستی و بلندی هستی نیستی خدای
۴۴۲
- سردار رشید جوانی بیوفائی
آسا که پیرو ناشنا نابینائی
۴۴۳
- یارون دنیا کشتی روی هواء
نمایش و صنعت کار خدای
۴۴۴
- هر کس بتوان هر کجای کاره
بر حسب قضاء ذاتش صاحب اختیاره
- بمثلِ اخطار روح صدای یارون
وجدان پیغام وحی خدای یارون
- هر ساختار معرفّ کار بنای
کدوم ساختمان غیر ساخت خدای
- هر کس خود عکاس باطنیه یارون
دین عملیه نه گفتنی یه یارون
- به یقین هر خلق قلم کردی گاره
هر خاطرات عکس و هم عمل آثاره
- یقین هر توانرا توانا خدای
دنیا و عقبا فنا بقاء خدای
- تا وقتی توانی برانی میرانی
در خط نماز و روزه و تقوائی
- در سفر بندر سفید سیاهه
برای خود خدا آزمایشگاهه

- نماز شاهد مأمورین خدای
آذان نام خدا و رسول الله هه
۴۴۵
- بخشش خدا بی نهایته یارون
عفو بخشش کمال لذت یارون
۴۴۶
- شیر به شکار و آهو فراره یارون
یک رو زمستون یک رو بهاره یارون
۴۴۷
- دل دماوند کوه آتش فشانه
آب گرم لار حسرت دو چشمانه
۴۴۸
- کدوم چشم که بینا و نابینای
کدوم تیراندازه تیرش بی صدای
۴۴۹
- هر چشمی بدیدن خود نابینای
چشم تیراندازه که تیرش بی صدای
۴۵۰
- هر مؤلفی مثل واعظ یارون
زکات هر علم دادن فیضه یارون
۴۵۱
- داری نداری دست خدای یارون
سیاه سفیدی رنگ دنیای یارون
۴۵۲
- وقتش صبح و ظهر و مغرب و عشاء
نام حضرت علی ولی الله هه
- همون جور که خود بی نهایته یارون
بخشش گهنه کار شجاعته یارون
- این رسم دیرین روزی گاره یارون
یک رو شوره زار یک رو گلزار یارون
- مثل آتشکده زردشتیانه
زبان شعله چراغ فروزانه
- کدوم چشمو آب شور دریای
کدوم آهوئه که صیاد شیدای
- آب دیده گان شور مثل دریای
شکار عاشقه که معشوق شیدای
- هر شعر شاعر درو نافذه یارون
نمونه شاعری چون حافظه یارون
- پستی بلندی کار خدای یارون
دنیا خانه آزمایشگاهه یارون

- دنیا طعمه لذیذ گرسنوءِ
غافل از اینکه شیر در کنار خفتوءِ
۴۵۳
- من معلم نصحیت گومه یارون
منبع مه سینه زبون چشمومه یارون
۴۵۴
- دنیا میدان بازیه میر و موره
گاهی میدان اسکندر و تیموره
۴۵۵
- یارون و برارون و سرمایه دارون
کو سلطنت چهارصد ساله فرعون
۴۵۶
- شاه تاجدار خانه خاک گوره
زاد آدم حریص و زنده گی شوره
۴۵۷
- یارون هر کس در دنیا مثل مزیره
عقل چراغ روشن و راه تدبیره
۴۵۸
- خدای کریم بنده شناس توئی تو
قدرت نمای بی کم و کاس توئی تو
۴۵۹
- در باغ دلم گلی بهاره یارون
آن گل همیشه چشم انتظار یارون
۴۶۰
- گوارای جوان بی تجرو بوءِ
چون اسکندر در نظر قیدافوءِ
- سخن پرور سخن شنومه یارون
باغدار میوه نوبه نومه یارون
- پا تخت حضرت سلیمان و موره
گاهی تاج به سرگاه خاک به سر به گوره
- کو قشون اسکندر و گنج قارون
کو جمشید جم و ضحاک و فریدون
- این نازنین تن خوراک مار و موره
هر کس چشم ظاهرینه باطن کوره
- کار فرما قسمت مقدر و تقدیره
خوش بحال آنکه حلال خورده شیره
- خالق کل عالم ناس توئی تو
بی مثل و نظیر و بی قیاس توئی تو
- آن گل خاطرات و مانده گاره یارون
آن گل دل و دلبر و دلدار یارون

بسم الله الرحمن الرحيم

حکایت

از حکایت دیگری که هیچگاه آن را فراموش نخواهم کرد و تجربه آن را در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی، در باغ مرکبات یکی از آشنایان در قسمت شرقی شهرستان آمل از سرگذراندم می‌باشد. حضور من در این باغ جهت دروی علفهایی بوده که برای گاوها بود. که در همین زمان و در حین تراشیدن علفها احساس کردم صدائی در میان علفها به گوش می‌رسد. سرم را بلند کرده متوجه یک سگ متوسط اندام، قرمز رنگ تیره که زبانش بیرون آمده و لهله می‌زند، آتشی از پشت کمر تا بالای کولش زبانه می‌کشد. به دلیل حرکت تقریباً نیمه یورتمه بادی در هوا، شعله آتش را به سمتی کج شده و با ارتفاع ۱۰ سانتی متر در حرکت بوده و هیچ اثری از سوختگی نبوده و هنگامی که به من نزدیک شده بود، مکثی کرد و با نگاهی به من دور شد. پس از آن من مبهوت به این موضوع نگاه می‌کردم، سپس مشغول تراشیدن علفها شدم. تا لحظاتی بعد که به خود آمدم، با تعجب سر بلند کرده و به مسیر عبور سگ نگاه می‌کردم، وقتی دورتر شده بود، با علم به اینکه من نگاهم به اوست، برگشت و نگاهی به من کرد و رفت.

طبری مازرونی محبت

دل غیر از صلاح عشق شکار نبونه
عشق عاشقان در دل کنار نبونه
دل غیر از صلاح عشق شکار نمی شود
عشق عاشقان در دل به یک سو نمی رود

قاصد دلبر چشّه جلو بیره
مهر و محبت دریای غوره بیره
فرستاده ی دلبر جلوی دیده گانش را بگیرد
آب دریای مهر و محبت را بگیرد

هیچ چیز مانع دیدار یار نبونه
دریا دریاء هیچ وقت مهار نبونه
هیچ چیز مانع دیدار یار نمی شود
دریا دریاست هیچ گاه مهار نمی شود

سخن به سخن بشکوفه غنچه گل
دلبر بلبل و ناله رنگ و بوی گل
سخن به سخن باز شود غنچه ی گل
دلبر بلبل است ناله رنگ و بوی گل

تن دور از هم و دل پهلو به پهلو
یک رکعت نماز وتر و دو سجده
تن دور از هم و دل پهلو به پهلو
یک رکعت نماز وتر و دو سجده اند

بی عو هیچ زمینی سبزه زار نبونه
هیچ دیدار مثل دیدار یار نبونه
بی آب هیچ زمینی سبزه زار نمی شود
هیچ دیداری بسان دیدار یار نمی شود
۴۶۱

حاکم خامه که دل جلوره بیره
شکوفه لبخند جلوره بیره
حاکمی خواهم که در برابر خواهش نفسانی بایستند
جلوی لبخند شکوفه را بگیرد
۴۶۲

هیچ کس جلودار دل یار نبونه
هزار هلله لبخند یار نبونه
هیچ چیز جلودار دل یار نمی شود
هزار هلله لبخند یار نمی شود
۴۶۳

دل گلستان و دهان شکوفه گل
چشم چشمه باغ و عودینه باغ گل
دل گلستان است و دهان شکوفه گل
چشم چشمه باغ است بگل باغ آب می دهد
۴۶۴

دل عاشقان همدیگر گرونه
دو خوشه انگور اتا دار ریشونه
دل عاشقان در گرو همدیگر نند
مانند دو خوشه انگور که ریشه یکدرخت هستند
۴۶۵

عاشق با دل راه شونه با پا نشونه
عاشق صادق هر جا پیدا نبونه
عاشق با دل راه می رود با پا نمی رود
عاشق صادق هر جا پیدا نمی شود

همون گویای عشق عاشقه یارون
وزن هر سنگ بروزن عاشقه یارون
همان گویای عشق عاشق است یاران
وزن هر سنگ بر وزن عاشق است یاران

کدوم تیره که هر جا یک ناله زنه
کدوم گلستانه گل لاله زنه
کدام تیر است که هر یک ناله می زند
کدام گورستان است که گل لاله می زند

تیر لاله تن هر جا یک ناله زنه
هر جا گورستانه گل لاله زنه
تیر برتن نی هر جا ناله دیگر می زند
هر جا گورستان است گل لاله می زند

کار عاشقی نمک زنده گیّه
عشق مثل گل بهار زنده گیّه
و کار و عشق نمک زندگیست
عشق بسان گل بهار زندگیست

عاشق خسته و وشنا تشنا نبونه
عشق سر جدا بونه دل جدا نبونه
عاشق خسته و گرسنه و تشنه نمی شود
عاشق سر جدا می شود اما دل جدا نمی شود
۴۶۶

عاشقی مثل دین و دانشه یارون
عشق بارو طالب سنگ کششه یارون
عاشقی بسان دین و دانش است یاران
عشق بارو طالب سنگه کشیشه یاران
۴۶۷

کدوم انگشت بی لاله زنه
کدوم شعلو که بی تش شعله زنه
کدام انگشت که بی نی ، نی می زند
کدام شعله است که بی آتش شعله می زند
۴۶۸

انگشت زبونه بی لاله زنه
آه سرد دل بی تش زبونه زنه
انگشت زبان است که بی نی ، نی می زند
آه سرد دل بدون آتش زبانه می کشد
۴۶۹

گمون کمه که زنده گی عاشقه
هر کاریکه عشق دنیه اجباریه
گمان می کنم که زندگی عاشقیست
هر کاری که عشق نباشد اجبار است
۴۷۰

مهر و محبت غنچه بیار بیاره
غنچه گل بوو سوغات برسم یاره
تا مهر و محبت غنچه بیار بیارد
تا غنچه گل شود و برای یارم تحفه ببرم

به مثل چپ چپ چاچ لوء یارون
مه دوست عزیز بوردا نیموء یارون
بسان قطره قطره یاران طره خانه است
دوست عزیز من رفت نیامد یاران

دو تا مهر و آتا انگشت نگارینه
یا دوتا صورت به یک روح آفرینه
دو مهر و یک انگشت نگارین است
یاد و صورت را در یک روح آفرینند

چون شیرین قوت بازوی فرهاده
شیرین فرموده لشکر فرهاده
همچون شیرین قدرت بازوی فرهاد است
شیرین فرمانده لشکر فرهاد است

شه تیر بخردا مره پناه هداء
مه دل بیتا شه دل مره هداء
خودش تیر خورد اما مرا پناه داد
دل از من گرفت و دلش را بمن داد

بورم باغ دل گل دکارم شه یاره
شبانه روزه بشمارم تا بهاره
بیاغ گل بروم و در قلب آن گل یارم را بکارم
آنقدر روز و شب بشمارم تا بهار از راه برسد
۴۷۱

مه چشم چشمه دامن کوه یارون
مه زبون نوار آه نالوء یارون
چشم چشمه دامن کوهستان است یاران
زبان من نوار آه و ناله است یاران
۴۷۲

یارون عاشقان یک امر اللهینه
گویا دل عاشق جابجا بئینه
یاران عاشقان یک دستور خدایند
گویا دل عاشق جابجا شده اند
۴۷۳

یادش به خیر اونکه همیشه مه یاده
کوهه بیستون گرچه جنگ جهاده
یادش بخیر آنکس که همیشه بیاد من است
کوه بی ستون هر چند که جنگ جهاد است
۴۷۴

مه دوست عزیز مره شفا هداء
وی مره شه دل دله جا هداء
دوست خوبم مرا شفا بخشید
و مرا در درون دلش جای داد
۴۷۵

هیچی مثلِ عودوستِ وطنِ نبونه
هیچ لبخندِ گویا تر از چمنِ نبونه
هیچ دوستِ آب مانند چمن نمی شود
هیچ لبخندِ گویاتر از چمن نمی شود

دوتا دوست هم هر دوتا قدیمینه
ماهی ره زنده هیچ کس بی عو ندینه
دوتا دوستند هر دو تا قدیمیند
هیچ کس ماهی را زنده بدون آب ندیدند

شبانهِ روزِ دل در باغِ یاره یارون
بازارِ عاشق همیشه داغِ یارون
تمام روز و شب در باغِ یار است یاران
بازارِ عاشق همیشه داغِ یارون

مثل وشنا تشنائی خواهی نخواهه
مهر یار هدا مهر قابِ خدا هدائه
بسانِ گرسنه و تشنه هم خواهی نخواهی اند
مهر را یار داد قابِ آن خدائیسست

مهر و محبتِ خرید و فروشِ نبونه
حرفِ حقِ حقه ناحقِ گوشِ نشونه
مهر و محبتِ خرید و فروشِ نمی شود
حرفِ حقِ حق است بگوشِ ناحقِ نمی رود

هیچی مثلِ عودوستِ وطنِ نبونه
هیچ سوغاتِ یارِ مثلِ لبخندِ نبونه
هیچ چیزِ بسانِ آبِ دوستِ وطنِ نمی شود
هیچ ارمغانِ یارِ بسانِ لبخندِ نمی شود
۴۷۶

عو و ماهی سرِ مشقِ وفادارینه
عو هر جا بورینِ آخرِ رو به پئینه
آب و ماهی سرِ مشقِ وفاداریند
آب هر جا برودِ آخرِ رو به بازگشتنِ است
۴۷۷

عاشقِ بلبلِ فراغِ یاره یارون
مثلِ پروانه دورِ چراغِ یارون
بلبلِ عاشقِ درِ فراغِ یار است یاران
بسانِ پروانه دورِ چراغِ یارون
۴۷۸

مهر و محبتِ بدلِ ناخودآگاهه
آن کس که دلِ هدائه دلبِره هدائه
مهر و محبتِ دو مخلوقِ ناخودآگاهِ دلند
آنکس که دلِ داده دلبِره هم داده
۴۷۹

نورِ عاشقی هرگز خاموشِ نبونه
صد چادرِ مثلِ حیاِ روپوشِ نبونه
نورِ عاشقی هرگز خاموشِ نمی شود
صد چادرِ مانند حیاِ روپوشِ نمی شود
۴۸۰

تاریک خنه ره مشت سو بدیمه
با اینکه قهر بیمی خنه رو بدیمه
و خانه ی تاریکم را پر نور دیدم
با اینکه قهر بودیم خنده کنانش دیدم

بی شرم و حیاء گنه دل گفتاره
لال مازدونه زبون لاله ماره
بدون شرم و حیا گفتار دل را می گوید
آنچنانکه مادر لال زبان لال را می فهمد

تره بدیمه سخت گرفتار بئیمه
شه دواره ته لب کنار بدیمه
ترا که بدیدم سخت گرفتارت شدم
داروی خودم را در کنار لب تو دیدم

زرد و ذلیل و پر پر بونا کلینه
خاک عاشقان گل لاله در انه
زرد و ذلیل پرپر شده می ریزد
از خاک عاشقا گل لاله می روید

هر جا که درمه مه روبرو یارون
مه چشم انتظار مه آرزو یارون
هر جا که هستم در روبروی من است
چشم در راهی یه من آرزوی من است

آشون نصف شو شه یار خو بدیمه
شه ماه جبین شه روبرو بدیمه
دیشب در نیمه شب یارم را در خواب دیدم
ماه جبین خودم را روبروی خودم دیدم
۴۸۱

آنگشت با لله صدا زنه شه یاره
عاشق شب تار آشنسته شه یاره
انگشت با نی یارش را صدا می زند
عاشق در شب تار یارش را می شناسد
۴۸۲

به مثل بلبل ته گلزار بئیمه
از فراغ تو آخر نخار بئیمه
بسان بلبل گلزارت شدم
از فراغ تو آخر ناخوش شدم
۴۸۳

باغ عاشقی گل ناله در انه
هر جا کلینه شعر و سخن در انه
نالۀ گل از باغ عاشق می آید
هر جا که می ریزد شعر و سخن بر می خیزد
۴۸۴

مه دل آینه مه یار رو یارون
مه سخن مه یار گفتگو یارون
دلم آینه روی دلبر است یاران
با سخن من وصف یار را خواهی شنید
۴۸۵

کدوم دوست که زشت و زیبا نداینه
کدوم چشم که شرم و حیاء نداینه
کدام دوست است که زشت و زیبا ندارد
کدام چشم که شرم و حیاء ندارد

مهر و محبت زشت و زیبا نداینه
دیوانه عشق شرم و حیاء نداینه
مهر و محبت زشت و زیبا ندارد
دیوانه ی عشق شرم و حیاء ندارد

همیشه شه معشوق جارو برونه
دو تا جسم و یک روح و یک آرزونه
دائماً با معشوق خود روبروست
دو تا جسم و یک روح و یک آرزو می باشند

انگار که مه جان حرکت هکرده شونه
آفتاب دکنه روز مه و رشو بونه شونه
انگار که جان من حرکت کرده می رود
روشن و آفتابی بر من شب تاریک می شود

خوشی طبل صدا از راه دوره
گور عاشقان رفت و آمد نوره
اما صدای طبل از دور خوش است
گور عاشقان محل آمد و شد نور است

کدوم درد که دارو و دوا نداینه
کدوم شخص که ترس و عبا نداینه
کدام درد است که دارو و درمان ندارد
کدام شخص است که ترس و عبا ندارد
۴۸۶

درد عاشقی دارو و دوا نداینه
عاشق صادق ترس و ابا نداینه
درد عاشقی دارو و درمان ندارد
عاشق صادق و پاک ترس و ابا ندارد
۴۸۷

یارون دل عاشق مثل آئینونه
دائیم در وعده و وعید و گفتگونه
یاران دل عاشق بسان آئینه است
همیشه در وعده و وعید و گفتگو است
۴۸۸

آنروز که مه یار سفر هکرده شونه
قدم به قدم مره لوگینه شونه
آنروز که یارم سفر کرده و می رود
هر گام بگام مرا زیر پا می گیرد و می رود
۴۸۹

یارون وعده ی عاشقی جور بجور
عاشق صادق زنده مرده یکجوره
یاران وعده ی عاشقی جور واجور است
عاشق صادق زنده یا مرده یکسان است
۴۹۰

زبون خاموش و دل سرصدامه میرون
خاک ره علم علمامه میرون
زبان خاموش و دل در جوش و خروشم میران
خاک راه علم دانایانم میران

با نام علی (ع) جاری بیه مه زبون
علی مه جان و روح مه دین و ایمون
با نام علی (ع) جاری زبان میران
علی (ع) جان من و روح من و دین و ایمان من است

عشق بذر تولد کشت خدای
هر عاشقی که صادق بی گناهه

کشکول و نگار خلقت کردی گاره
عشق جبر و عاشق از خود بی اختیاره

در مسیر راه عاشقی جان بازه
در مزار چین روح هر دو تا شاده

آب گرم و سرد آن دونه که دست توشه
محال کس از نرینه شیر بدوشه

مرهم زخم دل دوائِ یارون
هر دودی بسوختنی گواهی یارون

خدای کریم دست به دعامه میرون
از علم شیرین و شنا تشنامه میرون
خدای کریم ترا می خوانم میران
از علم شیرین گرسنه و تشنه ام میران
۴۹۱

نهد و هفتاد طبری بئومه میرون
صدبار جان من فدای شاه مردون
نهد و هفتاد طبری گفتم میران
صدبار جان من فدای شاه مردان
۴۹۲

طبری فارسی

یارون به یقین عشق آفرین خدای
مهر و محبت بدل ناخود آگاهه
۴۹۳

دل کشکول درویش خیر نگاره
مهر و محبت خود کار و خود مختاره
۴۹۴

رنگین نگارین عاشق فلک نازه
شاهزاده خانم دختر پر یزاده
۴۹۵

مهر و محبت مثل چشمه خود جوشه
سنگ و زر یکیه تا زیر سر پوشه
۴۹۶

آه سرد دل چی جان فزای یارون
شعله آتش آتشگاه یارون
۴۹۷

طبری مازرونی انتظار

مرور زمان گل بونه در اینه گور
وا دکفه پر پر بزنه ون دور
همراه زمان گل می شود و از گور بیرون آید
بیاد وزد بجر دورش پر و بال بزند

گل خوش بوی جوانی شوق یاره
دلبر خاطرات خوش روزی گاره
گل خوش بوی جوانی از شوق یار است
دلبر خاطرات خوش روزگار است

من ته خواستگار تومه خواستگاری
مثل خودله ویمه تره ویشاره
من خواستار توام و تو خواستار منی
بسان خوابیدن ترا در بیداری می بینم

مثل پهلوونی کار زار ندیبه
وقت ناشناسه که انتظار نکشیه
مثل پهلوونی که تجربه کارزار ندارد
زمانرا نشناخته است که انتظار نکشیده است

چنه بکشم تسه چشم انتظاری
چنه هکنم دلتنگی بی قراری
چقدر برآید دو چشم در راه باشم
و چقدر دلتنگی و بی قراری کنم

راز عاشقی بدل مونه شونه گور
منتظر مونه تا یار بیه سر گور
راز عاشقی به دل می ماند و به گور می رود
چشم براه می ماند تا یار در سر مزار آید

۴۹۸

مه دل امیدوار و چشم انتظاره
گل بهار جوانی گل یاره
دلیم امیدوار چشم در راه است
گل بهار جوانی گل یار است

۴۹۹

هر کجه درمه مه روبرو دیاری
من ته منتظر و تو مه انتظاری
هر جا که باشم در روبروی من پیدائی
من چشم براه توام تو هم چشم در راه منی

۵۰۰

یارون آن کسی که غم یار نکشیه
دشته دل داینه شوی بیمار ندیه
یاران آنکسی که غم یار نکشید بسان پهلوانست
دل بزرگ دارد و شب بیماری ندیده است

۵۰۱

چنه هارشم ته عکس یادی گاری
چنه شه دله بزمن به بیعاری
چقدر به عکس یاد بود تو نگاه کنم
چقدر دلیم را به بیماری بزمن

۵۰۲

چنه روز و ماه به شمارم تا بهاره
مرد غیرت کشنو مال سر باره
چقدر شب و روز را بشمارم تا بهار بیاید
مرد را غیرت می کشد و اسب را سرباری

تا چنه انتظار بکشم شه یاره
چنه طعنه بشنوام گوشه کناره
تا چند چشم براه یار باشم
چقدر زخم زبان گوشه و کنایه را تحمل کنم

۵۰۳

گلزار مزار بیمو ته انتظارمه
دور از هر دیدار بیمو ته انتظارمه
گلزار مزار عشق بشدم در انتظار توام
چشم در راه توام از دیدار همه دور کشتم

غریب دیار در موته انتظارمه
دست روزی گار بیمو ته انتظارمه
ناآشنای دیار غربتم چشم در راه توام
هر چه می کشم بدست روزگار است

۵۰۴

گذر به گذر مه گوش زنگ زنه یارون
مه سر حنای رنگ برنگ زنه یارون
جابجا در گوش من زنگ می نوازد یاران
سرمن حنای رنگ با رنگ به خود می زند یاران

مه دیمه دیار مه ونگ کنه یارون
مه دل چنگ و سره سنگ زنه یارون
محیط وطن من مرا بانگ می زند یاران
دل من چنگی است که سرخودرابه سنگ می زند

۵۰۵

روز آه و ناله شو بشمارم ستاره
مثل مریض منتظر پرستاره
روز کارم آه و ناله و شب ستاره شمارم
بسان بیماری که در انتظار پرستار است

میرون بئوته جان دل دارمه پاره پاره
شو تا سوائی مه چشم ته انتظاره
میران گفت جانانم دلی دارم پاره پاره است
شب تا صبح چشمم براه است

۵۰۶

دیار بدیار چرخ گیرما یاره نارمه
وی مه دل درامن دل زاره نارمه
دیار بدیار می گرده اما یارم را ندارم
او در دل من است اما دل زارم را ندارم

آه سرد دل دارمو دلداره نارمه
یار دسته هدا یادی گازه دارمه
آه سرد دل دارم دلدارم را ندارم
یاد بود دست یارم را دارم

۵۰۷

شه یار دوریهی تحمّل نارمه
یار مه دل دراو من همین دل نارمه
تحمّل دوری یه یارم را ندارم
یار در دل من است و همین دل را ندارم

مه فکر و خیال همش مشغول کاره
مه دل امیدوار و چشم انتظاره
فکر و خیال من همیشه مشغول کار است
دل من امیدوار و چشم من در راه هست

چش انتظارودل بی وصال چی خاره
دل بیاد یار بنال بنال چی خاره
چشم در راهی دل بدون وصال یار چه زیباست
دل در یاد یار ناله دائمی چه زیباست

آن وقت خلّه که چش در انتظاره
آن شو چی کوتاهه که یار پیش یاره
آنگاه خیلی زیاد است که چشم در راه است
آن شب چه کوتاه است که یار در کنار یار است

لیلی شه خنه مجنون بدشت و کوهسار
غریب به غربت عاشق جدائی یار
لیلا در خانه خود و مجنون آواره دشت و کوهساران
غریب در غربت و عاشق جدائی یار

یارون گل باغ دار مو بلبله نارمه
هر جا ونگ کماشه جان دل نارمه
یاران باغ گل دارم امام بلبیل را ندارم
هر جا بانگ می زنم جان و دلم را ندارم

۵۰۸

هر کجه درمه دل در خنه یاره
مه باغ محبت همیشه بهاره
هر کجا هستم دل در خانه ی یار است
باغ محبت همیشه بهار است

۵۰۹

شوی بی خوئی فکر و خیال چی خاره
چش حسری بوره آب زلال چی خاره
بی خوابی شب و فکر و خیال یار چه زیباست
چشم اشک ریزان بسان آب زلال چه زیباست

۵۱۰

آن شو درازه که جان تن نخاره
آن روز شو نئونه آن شو وعده یاره
آن شب درازی که تن عزیزم بیمار است
آن روز به شب نمی رسد آن شب وعده یار است

۵۱۱

بلبل به گلزار خوئو کگی سر دار
گوهر شه سره امیر دشت پازوار
بلبل در گلزار می خواند و فاخته در بلندای درخت
گوهر در خانه ی خود و امیر در دشت پازوار

۵۱۲

یار بی صبرانه چشم انتظاره یارون

عشق حرف دله غیرگفتار یارون

یار بی صبرانه چشم در راه است یاران

در درون سخن عشق غیرگفتار است یاران

عاشق قاصد پیغوم یاره یارون

عاشق بلبل گلزار یاره یارون

قاصد عاشق پیامدار یار است یاران

بلبل عاشق گلزار و یار است یاران

۵۱۳

تبرستان

www.tabarestan.info



طبری مازرونی یاد وطن

مال و مالدار نام و گفتار بمونس
سخن میرون بروزی گار بمونس
نام گفتار مال و مالدار مانده است
گفته ی میران بر روزگار مانده

کتین تشه مار بشته که تشه داره
چنگوم دکاشته تاء کار بینه کاره
کنده محوری آتش رابرای نگهداری آتش گذاشت
میخ چوبی کاشت تا تنیده کارش را آغاز کند

آقا سرکتی خله دفنه گالش
دونا خینه تیر آرش کمون کش
وتیه ی معروف آقا سرخیلی گاو بان رادر خاک پنهان کرد
دانا تیز آرش کمان گیر را می خورد

شاگرد بوردنا آموزگار بمونس
کوچ بوردنا خینه سری آثار بمونس
شاگردان هم رفتند آموزگار مانده است
کوچیدنداز جایگاه خانه سرا فقط اثری مانده است

هم با صفا و هم جای چم ریساء
پیشه مالداري نسل حاجی شاه‌باء
هم جای باصفا نیست هم جای ندا در دادن
شغلش گاو داری و نبیره حاجی شاه باباست

جیربندوجور بندملک و تلار بمونس
ولگارا و اشارگوسه کنار بمونس
پائین بنده و بالا بند مرتع و تلار مانده است
درخت تکیه گاه عشقه و درخت رویش غم در کنار مانده
۵۱۴

تش کله خینه تش دچیه نهاره
آفتو سربشتو عو بیارده رو هارر
در اجاق برای پختن نهار آتش افروخت
افتو بر سر گذاشت تا از رودخانه آب بیاورد
۵۱۵

یارون گورمه شونه جمی سرکش
گوء و نگوآء و جونه کاء نالش
یاران گله ی گاو و پهلوی مرتع جمعی سرمیروند
بانگ و فریاد گاوها و نالش جوان گاو نر
۵۱۶

کارها نیمه کار در بندوار بمونس
مالدار بوردنا ملک و تلار بمونس
کارهای ناتمام در دامنه های مراتع جنگلی مانده
صاحب مال رفتند ملک و مراتع و تلار خالی مانده است
۵۱۷

تپه تپه سر هر جا که گاوسراء
میرون عاشق بیابون و صحراء
در بلندای تپه ها هر جا که گاو سرائیست
میران عاشق بیابان و صحراست
۵۱۸

غرب بندپی میرون زاده گاهه
سخن میرون آرام بخش دلہاءِ
زادگاہ میران در بندی پی غریبست
گفته میران آرام بخش دلہاست

دہس پی زہ بئو زرگلہ ر ہدہ مار
جونہ کبا ولشا داینہ ہوار دار
گوسالہ بانرابکوگوسالہ زرگلہ راپیش مادر فرستد
گاو نر جوان زوج تازہ گزیدہ دارد احتیاط کن

خامہ عو دوتّم کهنہ جوی بارہ
آدا ہکنم حق و حقوق یارہ
می خواہم آبرا بجوی کهنہ برگردانم
حق و حقوق یارم را ادا کنم

خور خور گیر تہ سرا سوراغ بئیرم
سبگ سنگین و لاغر و چاق بئیرم
پرسان پرسان نشان تو را بگیرم
سبک و سنگین و چاق و لاغری بگیرم

حال و ہوای دیگر بہ سرمہ یارون
اول دیماہ آرکماہ سَر مہ یارون
حال و ہوای دیگری در سرم است یاران
در آغاز دی ماہ و پایان ارکماہ ہستم

دشت مازرون ہم کوه و ہم دریاء
آدم بفنا ودنیا بی وفاء
دشت مازندران ہم کوه و ہم دریاست
آدمی فرزند فناپذیر و دنیا بی وفاست

۵۱۹

گوہ دوشہ برار کشت و جولہ ر بیار
گوہ بدوشت بینہ نمک سفرہ ر بیار
برادر گاو دوشندہ کشت و جولہ را بیار
گاواہا دوشیدہ شدہ سفرہ ی نمک را بیار

۵۲۰

مثل شکارچی دور زمہ شہ دیارہ
چمن سبز ہکنم قدیمی گفتارہ
بسان صیاد بر دور دیار خود می گردم
بنا بہ گفتہ پیشینیان از چمن سبززار بسازم

۵۲۱

خامہ تخم و تیم دکارم باغ بئیرم
تیرماہ سیزدہ شو طبری سینجاغ بئیرم
می خواہم بذر پاشی کنم
و در شب سیزدہم تیر ماہ طبری سینجاغی بگیرم

۵۲۲

فردا سوائی گو پنو سرمہ یارون
پینہ منزل و پی سرپیش سرمہ یارون
بام داد فردا سر گاورانم یاران
منزل خالی در پی دارم پشت سر و روبروئی ندارم

۵۲۳

پیرهن پارچه ندوته دارمه یارون
هزار حدیث نثوته دارمه یارون
پارچه ی پیراهمن نادوخته دارم یاران
هزاران حدیث ناگفته دارم یاران

بوم شه رسم و رسوم بندواری
از چشمه دانیش سخن سرائی
و از آن پل آداب و سنن مردم صافی ضمیرقدیم
و از چشمه دانش سخن سرائی بگویم

مه کار پاک و پیشه پیغمبرون مه
شیعه ی علی نماز و قرآن خونمه
کار من پاک است چرا که پیشه پیامبرانم
شیعه علی(ع) نماز و قرآن می خوانم

واش پشته بوم تلار سر شیر کروه
حرفهای قدیمی گمه یاد نشوء
پشته ی علوفه برای گاو در حال زائیدن بیرم
سخنان پیشینیان را می گویم از یادتان نرود

کشت و جوله هکنم بدوشم گوره
تلار بز پور بوم شیر کروره
کشت و جوله آماده کنم تا گاو را بدوشم
تلار و آغل بز گاو در حال زایمان را بیرم

ملک بندوار دل باخته دارمه یارون
نخ ریشته نبافته دارمه یارون
در مراتع بالا بند دلی باخته دارم یاران
نخ تابیده و نابافته دارم یاران
۵۲۴

خامه پل بسازم پل یادی گاری
چمن سرسبز هکنم از آب یاری
می خواهم برای یادبود تو پلی بسازم
و با آب یاری چمن زارها را سرسبز کنم
۵۲۵

خدا را شکر که گالش و چپون مه
نسل تا به نسل طایفه عمرن مه
خدا را شاکرم گاوبان و چوپانم آفرید
نسل اندر نسل طایفه عمرانم
۵۲۶

ورفه روزدار سر خال سر هکنم گوئی
تش کله کتین هیمه هکنم شوئی
روزبرفی از بالای درختان شاخهای نرم برای گاوم بریزم
کنده محوری آتش رابا هیزم برای شب آماده کنم
۵۲۷

نما شون سرمار مار هکنم گوره
کریس خال دکنم مارشن و نچوره
در تگنای غروب گاو را نوازشی گرانه بخوانم
در داخل چپرندی کوچک گوساله دوساله جادهم
۵۲۸

ملک بندپی تا محال محیاسر
جیر بندو جور بند بئیئه کهنه جینگاسر
در ملک بندپی غربی تامنطقه ی جنگلی محیاسر
از پائین بندو بالابند وخرمنگاه کهنه ی ایشان

واشن دسته بیرم نماش سر مجوکه
فن گالشی بوم دوماره گوکه
و دسته ئی از غنم بگیرم که در شامگاه برای گاو بی گوساله
از فنون گاوداری می گویم از گوساله دو مادری

یادا تارمه شی جوانئی رفتاره
هر کس خار هکنه شه نخاره کاره
و جوانئی خودم را بیاد می آورم
بر هر کسی که کار ناخوب را خوب نماید

طبیعت دل گشای عارفانه
پناه بر خدا جای امن و امانه
طبیعت دل پذیر و دل گشائی دارد
پناه بر خدا جای امن و امان است

از نسیه تا خردیمینو جز نوء
انجیل کتی و خلاردک و شوروء
از مرتع نسیه تا مرتع خردیمینو و جزنو
انجیلکتی و خلاردک و شوروء

آمروز خامه بورم پیر ومار کوسر
صله رحیم هکنم خالی خنه سر
امروز میخوام بخانه وسرای پدر و مادرم سری بزوم
و از خانه سرای خالی آنها عرض ادب کنم
۵۲۹

بهار روز و ماه چرده بیرم خالوکه
زنده گوکه خام دکشم مرده گوکه
در روز و ماه بهار برای گوساله کوچکم سزیننه بیرم
بر روی گوساله زنده ام پوست گوساله ی مرده
۵۳۰

شبها ویشار و دور زمه شه دیاره
مثل آئینه ویمه شه کرده کاره
شبها بیدارم و شب پیانه بدور دیارم می گردم
و کردهای خودم را بسان آئینه درنمایش می بینم
۵۳۱

سنگچال کوه سرای عاشقانه
ملک و میراث طایفه عمرانه
منطقه کوهستانی سنگچال قرارگاه عاشقان است
ملک و میراث طایفه عمران است
۵۳۲

اتا اتا شاب خامه راه بورم کوه
تا افراسی و وسئی سر گت دروء
گام به گام می خواهم در راه کوهستان راه بروم
تا افراسی و سیه سر دره بزرگ
۵۳۳

سَمزکتی بند سر سامون تلوو
 جمعی سر سامون سنگچال کوو
 سمزکتی بند سر سامان تلوو
 جمعی سر سامان سنگچال کوو

مثل اسب زین برگ سواره موته
 جای با صفا خانه یاره موته
 بسان کسی که سوار اسب زین و برگ دار است
 جای با صفائست بخانه ی یار می ماند

خسته دم زنون و جای در دارونه
 افسوس که حالا مثل تنگه تامونه
 استرحنگاه موقت کوچندگان است
 افسوس که حالا به تونبان تنگ می ماند

مانند دو سینه سر کله نروو
 دامن سابه سبز و با منظره
 مانند دو سینه برآمده در بالا سر مرتع نروست
 و در دامن شان مرتع سرسبز بامنظره سابه است

کوتر ته غور غور و تیکای جورجوره
 زنگ و طال چمر مثل ساز سنتوره
 غوغوی کبوتران و نغمه سرای تو کاست
 و صدای زنگ و طال بسان ساز سنتور است

ششمیره بندو ششمیرممرز چشمو
 برجسته کوه همه جا رو بروو
 شمشیر بند و شمشیر ممرز چشمه
 بر جسته کوه بهر جا رو بروو

۵۳۴

برجستل کوه سر کوه لاره موته
 سبز و خرّمه باغ و گلزاره موته
 کوه برجستل بالا کوه لار را می ماند
 سبز و شاداب است بسان باغ و گلزار را می ماند

۵۳۵

جمعی سر کوه سر راه مازرونه
 سفره پهن و منتظر مهمونه
 کوه جمعی سر در سر راه مازندران است
 سفره بازبست که منتظر مهمان است

۵۳۶

کوچک بند کوه مقابل کتروو
 شیار سینه اغوز چال دروو
 کوه کوچک بند در مقابل مرتع کترو است
 مانند شیار سینه دره اغوزچال است

۵۳۷

یارون زینت صحرا مال و طیوره
 دارسر حال ور هر ور تک تکه توره
 یاران زینت صحرا مال و پرندگانند
 بالای درخت درکنار شاخه هاهرسوتک تک تبر می آید

۵۳۸

گلناز گل روره گلاب بیته
چشه حال وهل هداه نقاب بیته
و گلناز من گل روی خویشتن را با گلاب شست
چشم را با جبار بالا پائین کرده و بخواب رفت

کیمه کیمه سر فنرسوسوک بیته
کوه پر کوه سر سلیم و کوک بیته
و سو سوی فانوس کومه سراها شدم
کبک زرین بلندای کوها شدم

اونجه به چارسامون ملک چمریاء
به گوش برسه هر ور که سر صداء
آنجا به چارسامان ملک خوش صدائست
یابگوش برسد هر سو که سر صداست

صحرا پرورده و پشمینه پوشیمه
پر و مار سفره سر گد بیمه
پرورده صحرا و پشمینه پوشم
نان حلال از سفره پدر و مادر خورده بزرگ شدم

جیر بنددچله از آر جور بندوسیته سر
مرا نماز یاد داء وشون بزرگتر
پائین بند دو چله از آر بالا بند و سی سر
بزرگ ایشان به من نماز می آموخت

کوچ سره روز ورف شلاب دئیته
تسه ور هنیشته و ره خواب بیته
روز کوچیدن باران شدیدوبرف باریدن گرفت
در کنار آتش نشست وی را خواب در ربود
۵۳۹

بهار بهار کگی کوکوک بیته
بهار ماه نماش سر خالوک بیته
فاخته ی بهاران و کبک کوهستان شدم
گوساله تازه زائیده شامگاه بهار شدم
۵۴۰

هر گذر ملک که گوسه مالیاء
چمریاء یعنی که ونگ رسی هاء
هر جای مراتع که نشان گاوسراست
چمریا یعنی که بانگ به خوبی بربانگ برسد
۵۴۱

من یاد آور حرفهای قدیمیمه
شیعه علی دوازده امامی مه
من یاد آور گفته های پیشینیانم
شیعه علی (ع) و دوازده امامی هستم
۵۴۲

گوکه بون بیمه ملک صحرای مه سر
چند شو خو دیمه زنهای سیو چادر
گوساله بان بودم مراتع صحرای مه سر
چند شب زنهای چادر سیاه را بخواب دیدم
۵۴۳

خلاءِ دِک بند هاهای گو پَنوِ
 اَمشُو شو منزل گردنه سر تلوِ
 بالای خلادک و هاهای گاوان را هی شنیدیم
 و امشب ایستگاه شبانه بالای گردنه تلوست

خله آبادی خراب بئینه مه سر
 همه خسته تن بمرده بی خبر
 چه بسا آبادی که در مه سر و یران شدند
 همه بی خبرانه با تن خسته مردند

عمران طایفه معروف جهانیه
 عمران نسبت علی شاه مردانه
 طایفه عمران در جهان معروفند
 و عمران القابست از امام علی (ع) شاه مردان است

سنگچاله کوه مکان جورسراء
 همسایه مسجد و تکاء سقاء
 کوه سنگچال مکان جورسراست
 همسایه مسجد و تکیه و سقاخانه است

شه دیمه و شه وطن هدار هکنم
 شه دل حرفها ره آشکار هکنم
 به جایگاه وطن خویشان بی مهبا گذر کنم
 و ناگفته های دلیم را آشکار کنم

زنگ و طال چمر کنه راه کرده گوء
 چاشت بار گیرون بندپن شوروء
 از گاوان راهی شده صدای زنگ و طال می آید
 اتراق چاشت گاه در بن بند شورآب

۵۴۴

دشت و بیابون و جنگل و تلاءسر
 هیچ کس خیر ندینه این خنه دودر
 دشت و بیابان و بیشه و تالار سرا
 هیچ کس از سرای دو در خیری ندیند

۵۴۵

سنگچال کوه سرمنزل عمرانیه
 عمران سوره‌ای از سوره قرآنه
 کوه سنگچال منزلگاه طایفه عمران است
 زیرا عمران سوره از قرآن است

۵۴۶

چشمه هیتکا در جای باصفائه
 نثوته هزاران حدیث گویاء
 چشمه هیتکا در جای با صفائی قرار دارد
 نگفته آن هزاران حدیث گویاست

۵۴۷

خامه دربورم گشت و گذار هکنم
 شه دوست قدیمه جا دیدار هکنم
 می خواهم بیرون بروم و گشت و گذار بکنم
 با دوست قدیم خود دیدار تازه کنم

۵۴۸

گورِ هاها و آسب قطار هکنم
تا گهو زمستون ره بهار هکنم
گاوآن را هی کرده و اسبان را قطار کنم
تا زمستان سرد و کبود را به بهار برسانم

گالش بنه ورتا شیبه کناء سر
گو چرم چرم درامونه تلار سر
از بونه گالشها تما آستانه در تالار
گاوآن آرام آرام به طرف تالار می آمدند

رسم و رسومات بندوار بمونه
تلم تلم ساد و دونپار بمونه
آداب و سنن شده در بالا وند بماند
آرایش تلم و نپار دوغ بماند

کشکول و کلز دسته دار بمونه
کابداری خورده خار بن پره دار بمونه
کشکول و کلز دسته دار بماند
بشقاب گودی دار چوبی یا خورد خوار بماند

خال و پیخال و گعلک چو بمونه
گنس و آقرا دار گچو بمونه
چیربندی و دامنه آن با پلکان چوبی بماند
و چوب خامه قاشق چوبی و درخت ازگل بماند

مه دل تنگ هیته نمه چیکار هکنم
آن این تلار و اون تلار هکنم
دلیم تنگ آمد نمی دانم چه کنم
آنقدر از این تلار به آن تلار آمد و شد کنم

۵۴۹

نماشون سر گو ونگ بکرده لوور
مار مار هکرده بورده تلم ساد سر
در تنگای غروب است گاو درسایه روشن مرتع
مادر مادر کرده تا پای نپار تلم پیش رفت

۵۵۰

سخن گمه که مه یادگار بمونه
گو بگوسته و گوگ به تلار بمونه
سخنی می گویم که از من یادگار بماند
گاو در گاوسرا و گوساله در تلار بماند

۵۵۱

باری گو پالون پشت لبدار بمونه
داغ کر تا ماشه تنگلی دار بمونه
پالان گاو باری و تخته بلند تعادل تالار بماند
انبوه و داغ گر سرکج بماند

۵۵۲

ای بوم کردی و دست چو بمونه
گته دار ملج جوله چو بمونه
دوباره بگویم کردی و چوبدست بماند
از بزرگ درخت ملج چوب جوله بماند

۵۵۳

کَشَن لوله دِلَه کِلْچو بمونه
تلم دو دنبال چال چال دو بمونه
لوله چای قاشقها وچوب اندازه شمارشیر بماند
دنباله چاله تلم دوغ بماند

وِن سر و رو اونجه هاره بمونه
امه روزگاره یادگار بمونه
سر و صورت آن بانجاها بماند
یادگار روزگارها بماند (رج)

هر کجه بورم دل رو به شه دیمومه
وارش بومه وارمه گل لاله بومه
هرکجا هر سو که بروم روبه جایگاه همیشگی برمیگردم
بارن می شوم می بارم و مانند گل لاله می شوم

عاشق عاشقه زشت و زیبا زیبا
دوستی پدر و مادر ناخودآگاهه
عاشق عاشق است زشت و زیبا نمی شناسد
دوستی پدر و مادر ناخودآگاهست پس هدیه خدائی

میوه شاخومه اصلش از ریشومه
سرشاخه اینجه ریشه اونجومه
میوه آن شاخه هستم که آب از ریشه خود نموده
هر چند شاخه در اینجا می ولی ریشه در آنجا می

نمک سوسنگ و سوسوبن سو بمونه
تَش سر بالا شعله چو بمونه
سنگ نمک سا و سراسر و وبن ساو بماند
بالای او جاغ لاشه چوب مشعل شبانگاه بماند

۵۵۴

سخن گمه که نقش و نگار بمونه
ممرز و اشارو کهلو و نگار بمونه
سخنی می گویم که نقش و نگار آن بماند
درخت زبان گنجشک و اشارو خرمالوی عشقه بماند

۵۵۵

عوی درّه و چشمه سر کومه
آخر بخار بومه ابر بومه شومه
آب دره به چشمه سار کوهستان بالا می
سرانجام بخار شده یا ابر می شوم و می روم

۵۵۶

وطن گرچه ویران و باصفا
مهر و محبت کمنند دلربا
وطنم هر چند ویرانه است اما با صفاست
مهر و محبت کمنند دلبرئیست

۵۵۷

صحرای وچومه صحرا پرورده مه
هر کجه بورم دل رو به شه دیمومه
فرزند بیابانم پرورده صحرا می
هر کجا که بروم دلم رو به جایگاه دائمیست

۵۵۸

وارش جخت وار زنه پر کو پر کوره
بورم منزل و فردا راه کنم گوره
 وباران به صورت رگبارباین دست کوهستان می بارد
 بمنزلگاه وگاسرا بروم و فردا گاوآن را هی کنم

بورم تا ماززون ملک خریدیمی نوره
جور به جور گمه رستمه گفتگوره
 تاهوالیه دشت بروم به مرتع خریدیموراسکن شوم
 جوبجور می گویم و گفتگویم را می رسانم

آن شومه تا شه ملک مارگیرمه گوره
دوم خار کمه چشمه عوی نوره
 آنقدر میروم تابه ملک خودبرسم وگوساله را اسکان دهم
 وبعدچشمه آب مرتع را تمیزوقابل مصرف می کنم

در صف اول بیمه آخر بیئمه
به مثل کوکبه بی چپر بیئمه
 در صف اول بودم و آخری شدم
 بسان گاوکوهی به شاخ و برگ شدم

چهار فصل سال شه کوه و رو دئیمه
گل بیمه پر پر بیمه ولو بیئمه
 چهار فصل سال سر کوه و دشت بودم
 گل کوهی پرپر شدم و تار و مار گشتم

هوا ابری و ورف زنه سر کوره
کال چرم دکنم دست هیرم دست چوره
 هوا ابری و برف در بالا کوه می بارد
 چارق بر پای کنم و چوبدست در دست گیرم

۵۵۹

دوشو راه دوم خسته نکنم گوره
نسیه و مندرکاء روبروره
 دو شب در راه باشم تا گاوآنم رازبیاد خسته نکنم
 و همچنین مراتع نسیه و مندرکا روبروی شان

۵۶۰

تلار به تلار با رگیرم باری گوره
اول کار گیرمه تلار سرون عوره
 از این تالار به آن تالار از گاو بارکش برمی گیرم
 لحظه آغازکارچکیدن های آبراز سقف تلاررفع میکنم

۵۶۱

سردار لشگر بیمه نوکر بیئمه
من پر بال و پر بیمه بی پر بیئمه
 سردار لشگر بودم به نوکری افتادم
 من دارای پر و بال توانا بودم بی پر شدم

۵۶۲

سر کوی لار بهاره کو دئیمه
مثل ورف تب تب بکرده عو بیئمه
 در بالا کوه لار به بلندای آن بودم
 بسان قطره قطره چکیده و آب شدم

۵۶۳

خوخری تلم لیمو زرین منگوره
نازی و زری رش تلم و زر گوره
گوساله گاولیمورنگ و گاو زرین فام را
نازی و زری و رش تلم و رزگو را

گوسه هرستم مار مار هکنم گوره
شیرو و آشکارو مارمه و ماهروه
در گاوسرا بایستم و گاوم را نوازش گرانه بخوانم
شیر و شکار و مادر مه و ماهرورا
۵۶۴

انبهار دار گنج ذخیرومه یارون
نگهبان آثار موزومه یارون
انبهار دار ذخیره گنج یاران
نگهبان آثار موزه ام یاران

من سخن گوپه شه دشت و کومه یارون
عتیقه شناس گذشتومه یارون
من سخن از دشت کوه می گویم
عتیقه شناس گذشته ام یاران
۵۶۵

آمشو ورف کنه گینه مال چراره
تا ملک واش بوو گو هکنن چراره
نشانه ایست که امشب برف سنگینی می آید
تا مراتع دوباره علفزار شوند گاوان چرا کنند

هوا دارسری زنه ملک و صحراره
آن خال سر هکنم تا بهار ماه ره
باد در هوا به بالای درختان می چرخد مراتع صحر را در برگرفت
آنقدر از شاخه های درختان به گاوان دهم تا بهار برسد
۵۶۶

کرک و لوو بار منبار هکنم
تنکه شیر گوره شو تلار دکنم
دیک بزرگ کوچک را در سر بار قرار دهم
گاو موقع زائیدن رابه تلار کرده و حفظ نمایم

گوره راه کنم حاکره بار هکنم
گنه ورفه روز گوکه پمار هکنم
گاو را راهی کنم و ائایه را بار و منبار کنم
در روزیکه برف سنگین است گوساله راهمراه مادر کنم
۵۶۷

کتین تش کله وشته سو سوک چی خاره
گوسه بازی مسه خالوک چی خاره
کنده آتش دراجاق و سوسوزدن هیزم نرم چه زیباست
و در گاوسرا بایزه گوساله تازه زائیده چه زیباست

بهار بهار گکی کو کوک چی خاره
گوسه مشت گو تلار گوک چی خاره
بهاران صدای کوکوی فاخته چه زیباست
گاوسرا پر از گاو و تلار پر از گوساله چه زیباست
۵۶۸

حوض پاک هکنم دست بکشم نوره
پئی بُورم که فردا راه کنم گوره
حوض ها راپاک نمایم و دستی بر ناوب آب بکشم
و برگردم که فردا گوانم را راهی کنم

بمثل پیرگوگوسه کاج کتنه
مثل لم جو قاره پلکتن کتنه
بسان گاوپیری که از بس مانده خوراک گوساله ها می خورد
بسان چاخائیس که با تخمماق چوبی کوبیده شود

پیش منزل بُورم رچاءِ دُونم عوره
بورم تلار پشت بیرم سرون عوره
یک روز قبلر از گاوان بروم جوپهای مرتع را
به بالای بام تلار بروم منفذهای آب را مرمت کنم

۵۶۹

خشکه دار تنه دار کتن کتنه
هر کس عاشقه دل بی قرار کتنه
دارکوب بر تنه درخت خشکیده می کوبد
هر کس که عاشق باشد دلش بی قرار می کوبد

۵۷۰





طبری مازرونی یاد دیار

دشت و مرتع ملک‌شاه و عمرونه
حاجی شاه بابا سرشاه مالدارونه
وتوابه ملک‌شاه و عمران دشت و مرتع آن می‌کنند
حاجی شاه بابا بزرگ دامداران است

کوه و کمرو گوسفند و گوچی خاره
در واضیاک و آنال کوه چی خاره
کوه و کمرش آن چرای گاو و گوسفند چه زیباست
مرتع در واضیاک و گوهار آنال چه زیباست

صبح و نماش سرهی و هوی چی خاره
تلار پشت کشک سرج کلوچی خاره
صبح و غروب هی و هوی دامداران چه زیباست
گلوله های کشک و قراقرت چه زیباست

سیوجی معروف گته کوه چی خاره
باری گو چابیدار هو هو چی خاره
مرتع سیاه اوجی معروف بزرگ کوه چه زیباست
و هو هوی چاروادار گاو بار بر چه زیباست

علفزار مثل گندم و جو چی خاره
چشمه چشمه سریخ یخ عوچی خاره
علفزار همانند جو و گندم زار چه زیباست
چشمه ساران بسیار سرد و گوار آب روان چه زیباست

غرب بندپی آستان مازرونه
از چلاو تا پری جا ون سامونه
بند پی غربی در استان مازندران واقع است
از چلاو گرفته تا پریجا و بالا کوه آن همسامان است
۵۷۱

فیلبند و نرو تا سبزه نو چی خاره
حاجی شیخ موسای روبروچی خاره
محل فیلبند و مرتع نرو و سبزه چه زیباست
محل حاج شیخ موسی در روبروی آن چه زیباست
۵۷۲

ورس چشمه بچو بچو چی خاره
گوسه گوسه تلم دو چی خاره
آب سرد و گوارای ورس چشمه چه زیباست
دوغ تلم گاوسراها چه زیباست
۵۷۳

آن دست‌وره کش اسپوی کوه چی خاره
ورس هیمه بار باری گو چی خاره
آنطرف دامنه سفید کوه چه زیباست
بار هیزم ورس از پشت گاو بارکش چه زیباست
۵۷۴

لسه بالا سرگت نوچی خاره
هر ور اشنی گوسفند و گو چی خاره
مرتع بالاسرلس معروف به گت نو چه زیباست
بهر سو می نگری چرای گوسفند و گاوچه زیباست
۵۷۵

نالہ حال بحالِ لَکھ وا بئیمہ
کتل سرین و کردی شولا دیئمہ
نالۂ از حالی بحالی شدن نی شدم
کنده بالش و روپوش نمدی را بر سر می کشدم

چپون خیالِ رمہ ہا بئیمہ
صحرا پلہ سر گوسفند ہمراہ دئیمہ
در خیال چوپان گلہ ہا شدم
ہمراہ گوسفند آغل گوسفندان شہارابہ روز آوردم
۵۷۶

کنال تشن دچینم کیمہ پل سریرہ
لکھ بزنم حالِ ترکہ سریرہ
از ریشۂ خشکیدۂ کنگرہادر آغل و جایگاہ (رج)
نی چوپان را در حالِ ترکہ سری بنوازم

کلآچی گوسفند شیر بدوشم دریرہ
چائی پلا ہکنم دری کتری رہ
شیرگوسفند سیاہ و سفید رادر ظرف دری بدوشم
کنہ آمادہ و چایی کتری بہ جوش آورم
۵۷۷

خنہ خابوردا خنہ خالی بمونس
عکس سنگ قبر یادی گاری بمونس
خانہ خدا می رفت و خانہ خالی ماند
عکس سنگ قبر بہ یادگار ماند

زمان گذشت و مکان باقی بمونس
صدای مجنون لیلی لیلی بمونس
زمان گذشت و مکان باقیست
صدای مجنون رفت و لیلی باقیست
۵۷۸

ابزار خیال و یار نقشۂ معماری
خدا بخواسہ بمونہ روزی گار
ابزار آن خیال و نقشۂ یار معماری آن است
خدا خواست شدہ در روزگار بماند

خامہ آتا پل بہ سازم یادی گاری
در سیرِ راہِ عبور بندواری
می خواہم برای یادگاری ام پلی بسازم
در سر راہ عبور مردمان شریف کوی نشین باشد
۵۷۹

تہ مالِ گردن زنگ و طالِ بمونہ
مہ دیار آباد مہ دل خوشحالِ بمونہ
و در گردن دامت زنگ و طالِ آہنگین بخواند
دیار من آباد و دل من خوشحالِ بماند

گالشہ برار تہ ملک و مالِ بمونہ
تہ مالِ پشت در پشت سالہای سالِ بمونہ
برادر خوب گالشِ الہی مرتع و دامت بماند
و دامت پشت اندر پشت و سالہای سالِ بماند
۵۸۰

دار سر خال سر ممرز و اشار و لگاره
 مار دل پی بدل و چه انتظاره
 و سرشاخه نرم درخت زبان گنجشک و... (رج)
 دل واپسی یه مادرو چشم درراهی فرزنددربی

یار ناراضی ته پشت و بال نبونه
 مال حرام ته چله و سال نبونه
 و تازمانیکه ناراضی در پشت بر است کسی حامی تو نیست
 مال حرام ثلث بعد از مرگ نمی شود

دار بی برگ و بار سایه دار نبونه
 پدر کشته ها دل وری خار نبونه
 همچنانکه درخت بی برگ و بار را سایه نمی شود
 با هیچ پدر کشته اعتماد نتوان کرد

هزار و یکشب قصه گو مه یارون
 تش پولا سنگ و چاق ماق قومه یارون
 قصیده گوی هزار و و یک شبم یاران
 سنگ چخماق پیته خشگ لای درختم

دار سر بنه سر بیته مال چراره
 خال سر هر کرده و اشار شاخه هاره
 از بالای درخت تاهر کجامرتع را پوشانده است
 شاخه های نرم از بالای درختان بر زمین ریخت

کهوز مُستون سر هکنم بهاره
 ورف گلم گلم کوه و صحرا بواره
 زمستان سرد و کبود را بهار می رسانم
 برف گلوله گلوله در کوه و صحرا ببارد
 ۵۸۱

ظلم و ستم بیته مال ته مال نبونه
 پروانه پوشال مثل سفال نبونه
 مالیکه از راه نامشروع به دست آورده مال تون نیست
 دل به پروانه پوشال تبند که در آن اعتباری نیست
 ۵۸۲

چار تا کتول دار سر باج لار نبونه
 هرزین اسب سوار خان و سالار نبونه
 کسیکه چهار گاوشیرده دار پردازنده باج لار نیست
 هر چابک سواری خان و سالار نمی شود
 ۵۸۳

میرون بئوته جان آستینی گومه یارون
 شهرزاد سخن شه دیمومه یارون
 میران گفت جاناقصه گویم یاران
 شهرزاد سخن گوی جایگاه خودم یاران
 ۵۸۴

ورف بوارسا مشت هر کرده صحرا ره
 گالش دکرده کال چرم و لم چو قاره
 برف بارید و صحرا را بی انباشت
 گالش چارق بر پای و چوخای برتن نمود
 ۵۸۵

گوسپند وردیمه هر ور که خامه شومه
مه خوردو خوراکی دوش دوش طرومه
گوسفندرابه چرای آرام بهرسوکه بخوامم می رانم
خوردو خوراکی من درتوبره وکوله پشتی من است

مأمور پیغمور ور گفتار یارمه
مزیر مواجب دیدار یارمه
مأمور پیغام کار گفتگوی یارم
کار به مزد دیدار یارم

ملک مازرون جربند جوربندمه سره
هر سال ماز کول نو هکنم ماز سره
مراتع مازندران بالابندوپائین وبدامنه های آن
همه ساله پوست روی کندو را عوض کنم

توضیح هدامه وضع حال و هواره
از شه بزرگی ببخشید بدی هاره
و حال و هـوایم را توضیح دادم
بابزرگواری خودلغزشها وبدیهایم نادیده بگیرید

ونگ با ونگ گمه شه دل حرفهاره
هدیه دیمه کتابچه صحرا
حرفهای دلم را با بانگ می گویم
و کتابچه صحرا را هدیه می دهم

میرون بئوته جان چپوون سرکوهمه
کردی مه شولا و سرین دست چومه
میران گفت جانم چوپان بالای کوهستانم
روپوش نمدی روپوش شبانگه وچوبدست بالش منست

۵۸۶

میرون بئوته جان نخار روی یارمه
بی شرط و شروط در اختیار یار مه
میران گفت جانما بیمار فراغ روی یارم
بدون هیچ شرطی در اختیار یارم

۵۸۷

ماز صاد دوتم افرا موسار سره
مازه هارشم غسل بئیرم پره
آرایش نپار کندوها رادر بالای درخت افرا ببندم
زنبورها را نگاه کنم و غسل خامه بگیرم

۵۸۸

طبری بئومه شه سرگذشته هاره
هزار بیک بئومه شه خواسته هاره
سرگذشت خودم را به صورت طبری گفتم
از هزاران خواسته هایم یکی را گفتم

۵۸۹

طبری گمه که شاد هکنم شماره
هر کس رفیق و غریب و آشناره
طبری می گویم که تا شما را شاد کنم
هر رفیق و غریب و آشنا را می گویم

۵۹۰

دانشمند شه دانشگاهِ دیمومه
شاگرد ملاخنة طبری گومه
دانشمند دانشگاه دیار خود هستم
شاگرد مکتب طبری سرایم

زاد و ولد جنگل مازرون مه
الان پیر و تنها و بی هم زبون مه
زاد و ولد جنگل مازنـدرانم
حالا پیر و تنها و بی همزبانم

میوه شاخومه از عمق ریشومه
معلم سیار خود آموختومه
میوه شاخه از عمق ریشه ام
معلم سیار خود آموخته ام

وطن مثل ماز کَنلِ ماردونوئ
غریبی مثل ماز بی ماردونوئ
و وطن بسان کندو و مادر بسان ملکه است
دیار غربت آدمی بسان زنبور بی ملکه است

تیکاء گو دوشی خوئه لو ور دارِ سر
کَکی سر سی کو کوک کَنه دارِ سر
توکاهنگام دوشیدن گاو وبالای درخت می خواند
فاخته بالای تپه روی درخت کوکو می کند

آب باز دریای عمق شه سینومه
مثل دره های سنگ بروشته عومه
شناگر عمق دریای سینه ام
و بسان آب سنگ خورده دره هایم
۵۹۱

اصالت وری از گالش و چپون مه
بره آهوی صحرا و بیابون مه
اصالت از گالش و چوپانم
بره آهوی صحرا و بیابانم
۵۹۲

کشاورز تخم فکر و اندیشمومه
تاجر کالای سخن خفتومه
کشاورز بذر اندیشه خویشتنم
تاجر کالای سخن خفته ام
۵۹۳

هر مار و چه دامن پروردوئ
بوی وطن مثل بوی بارِ بجوئ
فرزند هر مادری پرورده دامن اوست
بوی وطن همانند بوی بارِ بجه می باشد
۵۹۴

میشکاء صبحدم جیک جیک کَنه دارِ سر
زاگو خالوکه مار و نگ کَنه درِ سر
گنجشک صبح دمان بالای درخت جیک جیک می کند
گاو تازه زائیده در آستانه درب تلار بانگ میزند
۵۹۵

تِه دوسّه خال کعلک مار بمونس
تِه هکرده کار هر جا آثار بمونس
چپر بندی دست تو پله چوبی مانده است
کارهای انجام داده تودر هر جا دارای اثر است

گوره جد دؤن مرز و کناره خاردار
کیمه سرپیش گنج و کنار یاد دار
گاو را بزیر یوق ببند
جلوی کومه گوشه و کنار را خوب به یاد داشته باش

شوی ناختی دشت پنجی مه یارون
رو بجلو مه دل به پئی مه یارون
شب بیدار نوبت دشت پائیدنم
رو در جلو دارم دل واپس پشت سرم یاران

وَن کار خنه آب حیات یارون
دنیا آباد آب آباد یارون
کارخانه وی آب حیات است یاران
دنیا آباد کرده آب است یاران

تمام ذیروح از حال و کار کفنه
غلط نکنم گردون از کار کفنه
تمام جانداران از حال و کار می افتند
غلط ن گفته باشم گردون از کار می افتد

بندپی برارته کرده کار بمونس
تِه دست لَت سربکرد تَلار بمونس
برادر بندپی کار کرده های تو به یادگار مانده
بام تَلار که با دست خودو بالت پوشش نمود مانده

۵۹۶

گو پنو برار جد و ازال بیار
تیمه جار همون پارو پیرار تم جار
برادر گاوآند یوق و قیش را بیار
جای خزائنه پارسال و پیرار را

۵۹۷

روزها خسته مرز بندی مه یارون
یک هفتو شه یاره ندیمه یارون
روزها خسته کار گت بندی ام یاران
یک هفته یارم را ندیدم

۵۹۸

عودنک قدیم چی خاطرات یارون
صنعت کارگاه کائینات یارون
آب دنگ قدیم چه خاطرات است یاران
صنعتکده کارگاه کائینات است یاران

۵۹۹

عو که قطع بوو عودنک از کار کفنه
شیر کودک از پستان مار کفنه
آب که قطع شود آبدنگ از کار می افتد
شیر کودک از پستان مادر قطع می شود

۶۰۰

تلم تلم پر ته انتظار بمونس
ملک و تلم سر ته انتظار بمونس
تلم و پره آن در انتظار تو مانده
مرتع و تلم در انتظار تو مانده

کلچی کل خنه ته انتظار بمونس
لمپا پکنه ته انتظار بمونس
خانه ی چوبی در انتظار تو مانده
لمپا در کف طاقچه اتاق در انتظار تو مانده

چعلو کله ور ته انتظار بمونس
پلتا چعله پرتیه انتظار بمونس
چلیپا در کنار اجاق در انتظار دوست
فتله شده مو و پشم در انتظار تو مانده

پینماز نماش سر مه انتظار بمونس
تفنگ چمر مه انتظار بمونس
در پسین آفتاب در انتظار من مانده
غرش تفنگ در انتظار من مانده

پیرون بوردنا جوون اونجه دینه
میرون کتاب گنج زیرزمینه
پیران رفتند و جوانان آنجا نیستند
کتاب میران گنج زیر زمین است

صحرای مه سرته انتظار بمونس
کعلک لوشه سرته انتظار بمونس
در مرتع مه سرات چشم در راه تو ماندند
پله چوبی و درب مشبک در انتظار تو مانده

۶۰۱

کلدر در خنه ته انتظار بمونس
کتین تش کله ته انتظار بمونس
درب کوتاه خانه در انتظار تو مانده
کنده در آتش اجاق در انتظار تو مانده

۶۰۲

میور شونه سر ته انتظار بمونس
کچال کاره سر ته انتظار بمونس
موی ژولیده وصلیب معروف به شانه در انتظار
چاله کارگاه جولا در انتظار تو مانده

۶۰۳

تیرنگ خال سر مه انتظار بمونس
لمرو لوور مه انتظار بمونس
تذرو بالای شاخه در انتظار من مانده
در دامنه و بلندای شیب در انتظار من مانده

۶۰۴

سخن گمه که کهنه و قدیمی نه
این جور حرفها را نشنوسنا ندینه
سخن می گویم که کهنه و قدیمی اند
این گونه سخن ها را نشنیدند و ندیدند

۶۰۵

دل که غم داینه نماش سر ناله زنه
دریا شه غرقه آخر کناره زنه
دلی که غم دارد در تنگنای غروب ناله می زند
دریا غرق شده یه خود را بکنار می آورد آخر

مار و چو مه دل پیش ماره یارون
خاک وطن مثل پیر و ماره یارون
فرزند مادرم دلام پیش اوست
خاک وطن بسان مادر و پدر است

زبون لالائی گهره سره یارون
مه جان فدای پای دلبره یارون
زبان لالائی گوی بالا گهواره است
جان من فدای پای دلبر است

مه کوسر و دیمه سره لم بئیته
خدا را شوکر هر چی مه سهم بئیته
خانه وسراو جایگاه قدیمی را بوته خار گرفته است
خدا را شکر بر هر چه که مقدر دانسته است

خود صید صیاد روزی گار بئیمه
در وقت پیری صید بیمار بئیمه
که خود صید روزی شدم
به هنگام پیری صید بیمار شدم

تیرنگ خال سربهار بهاره زنه
مثل تش زیر خاکستر شعله زنه
تذرو بالای خال بهاری می خواند
بسان آتش زیر خاکستر شعله می زند
۶۰۶

تن به غریبی دل بدیاره یارون
غریب غریب و برار براره یارون
تن در غریبی دل به یار و دیار است
غریبه غریب است هیچ گاه برادر نمی شود
۶۰۷

مه دل مثل سماور غلغله یارون
گوش منتظر صدای دره یارون
دل من بسان سماور در جوش است یاران
گوش منتظر صدای درب است یاران
۶۰۸

طبری بوم که مه دله غم بئیته
مه چمن کوره ابرو چم بئیته
طبری بگویم که دلم خیلی گرفته است
وچمنزار کوهستانم را ابر و مه غلیظ گرفته است
۶۰۹

شکار آهوی کوه لار دئیمه
وقت جوانی شکار یار بئیمه
برای شکار آهوی کوه لار بودم
به هنگام جوانی شکار یار شدم
۶۱۰

دل امیدوار و چش ته انتظارمه
منتظر ته پیغوم و یادی گارمه
دل امیدوار و چشم انتظار توام
منتظر پیغام تو و یادگاری ام

در دلارستاق کوه آتش فشانه
در راه هراز سرکوه لاریجانه
و آتش فشانش در کوه دلارستاق است
در راه هراز و بالا کوه لاریجان است

از شهر چماستون ببالاء لایوچ
امام حسن(ع) بشته بناء لایوچ
از شهر چماستون به بالا لایوچ است
امام حسن(ع) پشت و پناه لایوچ است

لایوچ آب گرم از دل سنگ در انه
بوی حضرت یوسف(ع) از پیرهن انه
آب گرم لایوچ از دل سنگ بیرون می آید
بوی حضرت یوسف(ع) از پیراهن می آید

غرب بندپی تا سنگچال و نشل
خیر و برکته دریا و دشت و جنگل
غرب بندپی تا سنگچال و نشل
خیر و برکت و دریا و دشت و جنگل

روزها خسته کار و شو ته ویشارمه
دقیقه بدقیقه ته وسه وقت شماره
روزها خسته کار و شبها بییدارم
هر دقیقه برای تو وقت شماری می کنم
۶۱۱

دماوند کوه ولایت ایرانه
بین تهران و دریای مازرانه
کوه دماوند جزء ولایات ایران است
بین تهران و دریای مازندران است
۶۱۲

بالا ییلاق و پایین دریاء لایوچ
عو گرمو بهر دردی شفاء لایوچ
بالادست ییلاق پایین دست دریا لایوچ است
آب گرمش بهر دردی دواسست
۶۱۳

یارون از دل میرون سخن در انه
از هر مؤمنی بوی چارده تن انه
یاران از دل میران سخن بیرون می آید
از هر مؤمنی بوی چهارده(ع) تن معصوم می آید
۶۱۴

رشت و گیلان تا مازندران و بابل
دماوند کوه رود هراز تا آمل
از رشت و گیلان تا مازندران و بابل
از کوه دماوند رود هراز تا آمل
۶۱۵



طبری مازندران

- مازندران نقش کردی گاره یارون
مثل شاعر شیرین گفتار یارون
۶۱۶
- ملک مازرون گلستان خدای
در رأس کوهها و جنگل و صحراء
۶۱۷
- شهرستان از گنبد تا به آستارای
ساری و شاهی بابل آمل زیبای
۶۱۸
- ملک مازرون شکار گاهه شاهونه
دامن البرز کوه لاریجونه
۶۱۹
- مازرون ولایت همه جا با صفای
از نسل امام حسن مجتبی ای
۶۲۰
- بنده خدا چراغ راهنمانه
هم پناه گاه و هم سفره غذانه
۶۲۱
- ملک مازرون خیر و برکته یارون
یکطرف دریا غرق نعمت یارون
۶۲۲
- دشت مازرون گلزار و گلستانه
دل پذیرای دوستان و مهمانان
۶۲۳
- قالیچه بافت زرنگاره یارون
دلبر و دل آرام و دلداره یارون
- دماوند کوه پادشاه کوههای
دامن مخزن چشمه و دره های
- شهرهای گرگان و بهشهر و نکای
محمودآباد و رویان لب دریای
- چراگاه مرغ و ماهی و حیوانه
جای آهو و ببر و شیر زیوانه
- خصوص اونچ که شاهزاده عبدالله
حکیم درمان درد بیدوای
- مثل آب جاری نعمت خدانه
مثال مثل امامزاده عبدالله نه
- در میون دو ابر قدرت یارون
یکور لاریجون هرچاشهرت یارون
- یک بازو دریا یک بازو لاریجان
صورت چشم انداز چشم عاشقانه

طبری مازرونی کیجا جان

پر فروش ترین زمان تِه بازاره
وقت هدرنده تِه تیره سر شکاره
پرفروش ترین زمان بازار توست
وقت را از دست نده که شکار تیررس است

همیشه ون دیمه کنار دووشم
ون باغ سر شیر انار بووشم
همیشه در کنار صورت زیبایش باشم
انار شیسرین باغ و سرایش باشم

یار میوه سرسبد زنده گیاه
محرم سینه گنج پنهانیه
یارم میوه سرسبد زندگیست
محرم سینه و گنج پنهان است

قشنگه کیجا تِه رنگ رو بهاره
مشتی دمه دَره تِه انتظاره
دختر زیبا رنگ و رویت بهاریست
مشتی تو در آستانه درب منتظر است
۶۲۴

خاره کیجا گوشِ گوشواره بووشم
ون جلو دار و جان نثار بووشم
گوشواره گوش دختر خوب کردم
جلودار و جان نثارش بشوم
۶۲۵

حاصل باغ جوانی عاشقیه
رفیق همراه تلخ و شیرینیه
حاصل باغ جوانی عشق ورزیست
رفیق همراه تلخ و شیرین است
۶۲۶

طبری مازرونی تلاونگ سر

دوم تلاونگ سفر یار دئیمه
چهارم تلاونگ دیدار یار بئیمه
دومین خروسخوان در سفر یارم بودم
چهارمین خروسخوان بیارم رسیدم

همونجورکه روز شو بونه شوره روزه
یکدست پیرهن و یکدست کفن میدوزه
همونطور که روز به شب می رسد شب را نیز روز است
با دستی کفنی و با دستی پیراهن می دوزد

یاد عزیزون مه‌دل تنگ‌کنه یارون
آخر همه ره قبر تنگ‌کنه یارون
یاد عزیزان دلم را چنگ می زند
آخر همه را مدفون قبر تنگ می کند یاران

اواخره گاه کامل دکنم توره جوره
ماله بار هکنم رو هکنم کوهره
و در آخور و تسیره اش گاه و جو بریزم
و بار بر پشت اسبم گذاشته روبکوهسان بروم

خشه ماه شو اشکار بورم تیرنگه
یادش به خیر وقت سحر تلاونگیه
و در شب مهتاب خوب به شکار تذرو بروم
یادش به خیر آن خروسخوان سحری

اولین تلاونگ من ویشار بئیمه
سوم تلاونگ اونجه کنار دئیمه
در اولین خروس خوان سحری من بیدار شدم
سومین خروس خوان در آنجا بوده و آمیدم
۶۲۷

صبح سوائی تلاونگ کنه روزه
فلک پیرهن عروس دامادی دوزه
صبح سحری بانگ خروس می گوید روز است
فلک پیراهن عروس و دامادی دوز است
۶۲۸

وقت سحری تلاونگ کنه یارون
دنیا بازی یه رنگارنگ کنه یارون
در سحرگاه خروس بانگ می زند یاران
دنیا بازی رنگارنگ می کند
۶۲۹

نماش سره روز نال هکنم یابوره
تلاونگه سر ویشار بووشم خوره
در تنگنای غروب یابوی خودم نعل می کنم
در خروس خوان سحری از خواب برخیزم
۶۳۰

سجمه باروته وزنه بیرم تفنگه
دارپ خاله پ قدم بیرم پلنگه
ساجمه و باروت تفنگم را در وزنه بگیرم
در پی درخت و پی چیر قدم در قدم پلنگ داشته باشم
۶۳۱

طبری مازرونی کعبه دل

گل‌های پلور روی مه یازّه مونه
 آب دماوند دل نگاره مونه
 برف دماوند شبیه به گلوی یارم است
 آب دماوند شبیه به دل نگارم است
 ۶۳۲

خانه خدا ساخت خلق خدای
 هم ساخت اسمعیل ذبیح الله هه
 ساخته حضرت آدم صفی الله هه
 چشمه زمزم هاجر هدیای
 ساخته حضرت آدم صفی الله است
 چشمه زمزم هدیه حضرت هاجر از سوی خداست
 ۶۳۳

یارون دل آدم خنه خدای
 خنه خدا جای خلق خدای
 جای دوستی و محبت و صفای
 عاشق مهمونه هدیه خدای
 جای دوستی و محبت و صفاست
 مهمان عاشق است هدیه الهیست
 ۶۳۴



طبری مازرونی یادش بخیر

یادِ آنروز که مره وداع هکردی
قدم بقدم مره دعا هکردی
یادش بخیر آنروز که از من وداع کردی
قدم بقدم مرا دعا کردی

۶۳۵

یاد و خاطرات دشت و کوه کوه‌سر
تیم تیم وارش پیغوم رسنه دلبر
یاد و خاطرات دشت و کوه و بالا کوه
دانه دانه ی باران پیام از دلبر می رساند

۶۳۶

قله دماوند کوه لار دئیمه
حاجی دلای محله کنار دئیمه
در قله دماوند و کوه لار بودم
در کنار محله حاجی دلا بودم

۶۳۷

آرو ولارو رود کنار دئیمه
پلور ببالا سرکوه لار دئیمه
در آرو ولارو رودکنار بودم
بالاتر از پلور و سرکوه لار بودم

۶۳۸

کاره بهانه مره همراه هکردی
دست بر دامن جان خدا هکردی
گبار را بهانه مرا همراهی کردی
دست بر دامن خدای بی همتا کردی

گذشته بمثل وارش واینه مه سر
گنه ته انتظارمه تا روز محشر
گذشته بسان باران بر سر من می بارد
و می گوید تا روز محشر در انتظار توام

آنوقت که بهار بیمه بهار دئیمه
وفاکتی سر چمن لار دئیمه
آنگاه که بهار بودم در بهار بودم
در بلندای وفاکتی و چمن لار بودم

پنیر ساتمه پیش مالدار دئیمه
چادر کشیمه اونجار اونجار دئیمه
پنیر می ساختم در پیش دامدار بودم
چادر می کشیدم و در آنها بودم

ثمر و حاصل کِشت کاره یارون
یاد و خاطرات و یادی گاره یارون
ثمر و باربری کشت و کار است یاران
یاد و خاطرات و یادگار است یاران

هلی بشته کوه لوس و سلور دئیمه
پنیر سائمه سرکوه نور دئیمه
هلی پشته کوه لوس و سلور بودم
پنیر می ساختم و در بالا کوه نور بودم

گل جوانی گل بهاره یارون
گذشت زمان روزی گار یارون
گل جوانی گل بهاریست یاران
گذشت زمان و روزی گار است یاران

۶۳۹

تا گلندگروود نور و کجور دئیمه
نورسُهره دار آقا بجور دئیمه
تا گلندگروود نور و کجور بودم
درخت سرو نور و بالادست آن بودم

۶۴۰

طبری مازرونی دانش و بینش

میرون بئوته جان ناشنو شنوا مه
صدا شناس صدای آشنا مه
میران گفت جانم کر، شنوایم
و صداشناس صدای آشنایم
۶۴۱

میرون بئوته جان ناوینا وینامه
شه گواه شه کار زشت و زیبا مه
میران گفت جانم نابینا و بینایم
خود گواه کار زشت و زیبایم
۶۴۲

میرون بئوته جان شرمونده خدامه
اخطار فردا محکمه دادگاه مه
میران گفت جانان شرمنده ی خدایم
اخطار فردا در محکمه دادگام
۶۴۳

کدوم باغ ون میوه نوبنوع
کدوم دشت نازه که جای سجدوع
کدام باغ است که میوه نو دارد
کدام دشت ناز است که جای سجده است
۶۴۴

من شه ضبط صوت ضبط شه صدامه
مدیر مجری شه نمایشگامه
من خودم ضبط صوت صدای خودم هستم
مدیر و مجری نمایشگاه خودم هستم

دوربین ساخت بی نظیر خدامه
عاشق علیمه پناه بر خدامه
دوربین ساخت بی نظیر خدایم
عاشق علی (ع) هستم پناه بر خدایم

در زندان وجدان بدهی هامه
با دست خالی توکل بر خدامه
در زندان وجدان بدهیهایم
با دست خالی توکل بر خدایم

کدوم کوهه که دو تا ستاره سوء
کدوم چشموع هم گرم و هم بچوع
کدام کوه است که دو تا نور ستاره دارد
کدام چشمه است که هم گرم است و هم سرد

ستاره دو تا چشمه بالای کوهه
چشمه عوسرده برمه کنه گرمو
ستاره دو تا چشم است که بالای کوه است
چشم آب سرد وقتی که می‌گرید گرم است

وِنِ بِالَا سِرِ دُو تَا مَارِ سِیُو
وِنِ تَکِ تَکِ دِرَوَازَه گَفتگو
و بالا سر وی دو تیا مار سیاه است
تک تک دروازه وی گفتگوست

وِنِ چِشِ مَجِیکِ صَفِ بَصَفِ سِرَنِیَزُو
وِنِ اِشَارَه اَمَلَاءِ بَنُو نَبُو
مژه های چشم وی مانند سرنیزه صف کشیدند
اشاره وی املائی بگو نگوست

شِه باغِ بَدَنِ باغِبَانِ بُووشِمِ
دَسْتِ بَرِ دَامَنِ شَاهِ مَرْدَانِ بُووشِمِ
و باغبان بدن خود شوم
دست بر دامن شاه مردان علی (ع) بشوم

خَلِه شُوها رِه سِرِه کَرْدِمِه وِیشارِی
خَلِه کَارِ کِچَالِ هِکَرْدِمِه پارچه بافی
خیلی شوها ره سره کرده ویشاری
خیلی کار کچال هر کرده پارچه بافی کردم

باغ دهنون که زبون وِنِ میوه و
دشت ناز پیشانوی جای سجدوی
دهان باغ است که زبان میوه ی وی است
دشت ناز پیشانی که جای سجده است
۶۴۵

کَدومِ چِشْمُو هر دم باز و بستوی
وِنِ دِرَوَازَه سِرِ صَفِ بَه صَفِ نِیَزُو
کدام چشمه است که هر دم باز و بسته است
و در سر دروازه ی وی صف به صف نیزه است
۶۴۶

چِشْمِه چِشْمِه کِه هر دم باز و بستوی
وِنِ بِالَا تَرِ بَرِ فِه مَارِ سِیُو
چشمه چشم که هر دم باز و بسته می‌شود
و بالاتر از وی ابروان که مانند مارسیاه است
۶۴۷

امیددارمه که شه نگهبان بووشم
شه آربابِ خدایِ گلِه بانِ بووشم
امیدوارم که نگهبان خود شوم
گله بان خدای اربابم شوم
۶۴۸

طَبْرِی بَنُو تَمِه در راه و راه گزری
خَلِه پِشْمِ نَخِ هِکَرْدِمِه چَعَلِه رِیسی
طبری در راه و گزری گفتم
خیلی پشم را با چلیپا تبدیل به نخ کردم
۶۴۹

این در دلِ دلبر همیشه بازه
 دایم با معشوق خود راز و نیازه
 این دربِ دلبر هیچ گاه بسته نیست
 همیشه با معشوق خود راز و نیاز دارد

اونِ کَمّه که هر چی مره هداره
 بعد از هفتاد سال تن دارمه خله خاره
 برای اینکه از هر چیزی بمن داده است
 بعد از هفتاد سال تن بسیار خوب دارم

یارونِ دلبر هر مؤمنین نمازه
 عاشق تن بزندان در دل بازه
 یارانِ دلبر هر مؤمنی نماز است
 عاشق تن در زندان دارد اما دربِ دلش باز است

۶۵۰

میرون بئوته جان شکر کَمّه خداره
 عزت و لذت نعمت دنیاره
 میران گفته جانا خدا را شاگردم
 عزت و لذت نعمت این دنیا را

۶۵۱

طبری مازرونی گره گشائی

ویسبُو آبِ سردِ کوهِ لَارِ بئیبُوم
 خیر و برکت هر کشت و زار بئیبُوم
 دوای هر تشنه و بیمار بئیبُوم
 سفرهٔ پهن و شام و نهار بئیبُوم
 کاش که آبِ سردِ کوهِ لار می شدم
 خیر و برکت هر کشت زار می شدم
 داروی هر تشنه و بیمار می شدم
 سفره پهن شام و نهار می شدم
 ۶۵۲

غریبِ دیارِ چرخِ هکنمِ آشناءِ
 بلکه بوو مه کار گره گشاءِ
 کاش که هیچِ مادر به مثل من نزاءِ
 خله گله دارمه شه جان خداءِ
 در دیارِ غربت جستجوی آشنا کنم
 شاید گره گشای کارم گردد
 کاش که هیچِ مادر بسان من نمی زاد
 از خداوند بزرگم گله بسیار دارم
 ۶۵۳

سر به سجده و دست بدعا بووشم
 شه مشکل شه گره گشاء بووشم
 تسلیم غم و رنج دنیا بووشم
 دل بروانئِی کربلا بووشم
 سر بر سجده و دست بدعا کردم
 و خود گره گشای مشکلم شوم
 تسلیم غم و رنج دنیا شوم
 از دل روانه ی کربلا شوم
 ۶۵۴

خدای کریم هر مریض خار بووشه
 هر درمونده و گرفتار خار بووشه
 هر دزد و دغل و بدکار خار بووشه
 صلح و صفا هر جا برقرار بووشه
 خدای کریم هر بیماری بهبود یابد
 هر درمانده و گرفتاری خوب شوند
 هر دزد و دغل و بدکار خوب شوند
 صلح و صفا همه جا برقرار شود
 ۶۵۵

امید دارمه که خدا مه یار بووشه
 کَلّ خلق آرزو بهار بووشه
 امید دارم که خداوند یارم شود
 کَل آرزوی خوب مردم بهار شود
 ۶۵۶

خدای کریم حق به حق دار برسه
 امام مهدیه انتظار برسه
 خدای کریم حق بحق دار برسد
 و انتظار حضرت مهدی (ع) برسد
 ۶۵۷

ویسبُو چشمه آب زلال بئیبوم
 هر آرزومندان وصال بئیبوم
 خیر و برکت دشت شمال بئیبوم
 وکیل حقوق کرو لال بئیبوم
 ایکاش آب زلال چشمه می شدم
 وصال هر آرزومندی می شدم
 وکیل حقوق کر و لال می شدم
 ۶۵۸

پشت و پناه همه کار بووشه
 حاجت روا هر امیدوار بووشه
 پشت و پناه در همه کارم شود
 هر امیدواری حاجتش روا گردد

حضرت علی (ع) با ذوالفقار برسه
 دواي درد همه بیمار برسه
 حضرت علی (ع) با ذوالفقار برسد
 دواي درد همه ی بیماران برسد

خیر و برکت دشت شمال بئیبوم
 وکیل حقوق کرو لال بئیبوم
 خیر و برکت دشت شمال می شدم
 وکیل حقوق کر و لال می شدم

طبری مازرونی وصف کربلا

- کدوم روزه مثل روز عاشوراء
کدوم سردار هر دو دستش جداء
کدام روز است که بسان روز عاشوراست
کدام سردار است که هر دو بازویش جداست
- روز عاشورا مثل حسین تنهائ
سردار عباس هر دو دستش جداء
روز عاشورا بسان حسین (ع) تنهاست
سردار عباس بن علی (ع) که هر دو بازویش جداست
- کدوم شهره که هفت دو خانه داینه
کدوم یکی که دو شماره داینه
کدام شهر است که هفتاد و دو خانه دارد
کدام یک است که دو شماره دارد
- شهر کربلا هفت و دو خانه داینه
شمشیر علی یک دو شماره داینه
شهر کربلا هفتاد دو خانه دارد
شمشیر علی (ع) یکی که دو شماره دارد
- کدوم قیامه تا قیامت قیامه
کدوم جبرئیل ته وحی الهامه
- کدوم صداء هر گوش آشناء
کدوم جنگ که تا قیامت برپاء
کدام صداست که بر هر گوش آشناست
کدام جنگ است تا قیامت برپاست
- ۶۵۹
نام یا حسین هر گوش آشناء
جنگ کربلا تا قیامت برپاء
نام یا حسین (ع) بر هر گوش آشناست
جنگ کربلا تا قیامت برپاست
- ۶۶۰
کدوم نوره که دوازده شعله داینه
کدوم نرده بون که سی پله داینه
کدام نور است که دوازده شعله دارد
کدام نرده بام است که سی پله دارد
- ۶۶۱
نور امامت دوازده شعله داینه
نرده بون قرآن که سی پله داینه
نور امامت دوازده شعله دارد
نرده بام قرآن است که سی پله دارد
- ۶۶۲
کدوم روزه که یکروز و دو امامه
کدوم غذاء که هر چی پجنی خامه

کدام قیامت است تا قیامت قیام است
کدام جبرئیل است که برایت وحی می آورد

کدام روز است که یک روز ودو امامه
کدام غذاست که هر چی بپزی خام است

۶۶۳

قیام حسین تا قیامت قیامه
وجدان جبرئیل ته وحی الهامه
قیام حسین (ع) تا قیامت قیام است
وجدان جبرئیل است که وی تو را الهام است

روز عاشورا یک روز و دو امامه
غذای حرام هر چی پجنی خامه
روز عاشورا یک روز و دو امام است
غذای حرام هر چه بپزی خام است

۶۶۴

کدوم شخص که طی یکروزه پیره
کدوم حاکمه که در غل و زنجیره
کدام شخص است که طی یک روز پیر شده
کدام حاکم است که در غل و زنجیر است

کدوم شخص که عزادار و اسیره
کدوم زخمه بدتر از زخم شمشیره
کدام شخص است که عزادار و اسیر است
کدام زخم است که بدتر از زخم شمشیر است

۶۶۵

داغ برارون طی یکروزه پیره
سر زنش شامی ها بدتر از تیره
داغ برادران در یک روز پیر شده
زخم زبان و سرزنش شامی ها بدتر از هر تیر است

آن شخص زینبه عزادار و اسیره
حاکم امامه که در غل و زنجیره
آن شخص حضرت زینب است که عزادار و اسیر است
حاکم امام سجاد (ع) است که در غل و زنجیر است

۶۶۶

تله کربلا زینب قتلگه گاهه
زینب پیغمبر دشت کربلاء
تله کربلا زینب قتلگه است
زینب پیام آور دشت کربلا است

حضرت زینب شاهد کربلاء
شهید سر جدانه زینب دل جداء
حضرت زینب شاهد کربلاست
شهید سر جدایند و زینب دل جداست

۶۶۷

گل مصنوعی گل بهار نبونه
هر سردار عباس علمدار نبونه

بادبزن برقی هوای لآر نبونه
هر کته نپار سقانه پار نبونه

گل مصنوعی گل بهار نمی شود
هر سردار لشکری عباس علمدار نمی شود

جانرا آنچه‌ان هکردنه فداره
زعفر جنّی همراه اسراءره
جان را آنچه‌ان فدا کردند
زعفر جنّی را همراه اسرا ببینید

مهران تا عراق پیاده راه چه خاره
حسین و عباس بارگاه چه خاره
از مهران تا عراق پیاده راه پیمودن چه زیباست
بارگاه ملکوتی حسین(ع) و عباس(ع) نیکوست

غلط نکنم عرش اعلاء یارون
برای میرون کوه حراء یارون
غلط نکنم به عرش اعلا می ماند
برای میران کوه حرا می ماند

نذر هکنم تکیه و سقاء نپاره
بدست دو برابر بزرگواره
نذر کنم تکیه و سقاخانه را
بدست دو برادر بزرگوار

در رنج و بلای دنیا مبتلامه
هر جا درمه زیر نظر خدامه

بادبزن برقی هوای لار نمی شود
هر نپار بزرگ سقانه خانه نمی شود
۶۶۸

یارون بوینین صحرای کربلاره
از جن و پری از زمین تا هوا ره
یاران صحرای کربلا را ببینید
از جن و پری از زمین و هوا همه را ببینید
۶۶۹

از مازندرون تا کربلا چه خاره
خسته توتیا وشنا تشنا چه خاره
از مازندران تا کربلا چه نیکوست
خسته توتیا وگرسنه و تشنه چه نیکوست
۶۷۰

خاک کربلا چی خاره جاء یارون
جای مدفن دوست خدای یارون
خاک کربلا چه جای نیکوییست
جای مدفن دوستان الهیست
۶۷۱

دست دامن بیرم حسین و علمداره
که دوا هیرم درمون شه بیماره
دست دامن مولایم حسین(ع) و علمدارا ورا بگیرم
که دارو بگیرم برای درد بیمارم شفا باشد
۶۷۲

میرون بئوته جان در آزمون خدامه
گاهی سرپائینی گاهی سربالامه

در رنج و بلای دنیا مبتلایم
هر جا هستم زیر نظر خدایم

میران گفت جانا در آزمون خدایم
گاهی در سر پایینی و گاهی سر بالایم

۶۷۳

ته دو تا ساختمان معماره میرون
توبا ته برارِ انتظاره میرون
دو تا ساختمان تو را میران معماریست
منتظر تو و برادرِ دوست میران

حضرت عباس ته خدمت‌کار میرون
از حکم زمان سخت گرفتار میرون
حضرت عباس میران کمینه خدمت‌کارِ دوست
از حکم زمانه سخت گرفتار است میران

۶۷۴

زیارت شاه کربلا ره خامه
کل شهیدان کربلا ره خامه
زیارت شاه کربلا را می‌خواهم
کل شهیدان کربلا را می‌خواهم

خدای کریم روح سفاره خامه
حضرت عباس دو دست جداره خامه
ای خدای کریم روح شفا یافته می‌خواهم
حضرت عباس دوبازو جدا شده را می‌خواهم

۶۷۵

زینتهای دنیا بی‌بهاره یارون
مثل شهدای کربلانه یارون
همه زینتهای دنیا اینجا بی‌بهایند یاران
بسان شهدای کربلایند یاران

جائی خامه که شاهون گدانه یارون
سیرت و صورت یکرو نمانه یارون
جائیرا می‌خواهم که همه شاهان گدایند یاران
سیرت و صورت یکرو نما هستند یاران

۶۷۶

آن کس وینه که داینه چشمه بصیرت
بی‌حیاء و بی‌نماز بکشین خجالت
آن کسی می‌بیند که چشم بصیرت دارد
بی‌حیا و بی‌نماز خجالت ببرند

یارون کربلا جنگه تا به قیامت
زینب اسیر و حسین شهید امت
یاران در کربلا تا به قیامت جنگ است
زینب (ع) اسیر و حسین (ع) شهید امت

۶۷۷

شوق یار

- قصه عشاق را از عاشقون باید شنید
عاشقان را حاصلی جز ناله و اندوه نیست
۱
- اگر خواهی نشان عاشقی را
وقتی آزاد نباشی بنده باشی
۲
- دهد شیرو شکر اول بتو یار
بسی خوب و بسی خوش می گذاری
۳
- تو پنداری خودت را در بر یار
تو خواه در خانه باشی خواه بیرون
۴
- توانی گر گریز از این ره غم
بدوران من کشیدم رنج بسیار
۵
- گر از غم باشی یا دل شاد باشی
دلت پیش نگار نازنین است
۶
- عاشقی خواسته ناخواسته باشد
وطن عشق است که بر حیوان یقین است
۷
- دفینه کرده کنج در سینه ام یار
دو دروازه گنج دو چشم دلدار
۸
- نالۀ بلبل را در بوستان باید شنید
شاهدسوز دلش را از زبان باید شنید
- برد اول به سر آزاره گی را
دو پا در خانه ی یار کنده باشی
- نمی رنجد دلت از هیچ آزار
نمی فهمی که خوابی یا که بیدار
- نداری پرّه کاهی قدر و مقدار
نیابی راهی از این بند بیرون
- که این مام غم است غم زاید از غم
نشد یک دم دلم غافل ز دلدار
- وگر در بند یا آزاد باشی
نشان عاشقی خواهی چنین است
- عشق در دل مهمان ناخوانده باشد
وجود عشق بدلها همچنین است
- بدورش از محبت کرده دیوار
شود باز درب گنج با دیدن یار

خونش مازرونی در شأن مقام چهارده معصوم (ع)

تاریخ تنظیم ۱۳۸۶/۷/۲۴

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| رفیق و دوست الله یا مُحَمَّد | تِه قیام واحدالله یا مُحَمَّد |
| تِه فرمان لا آلا الله یا مُحَمَّد | تِه سرلشگر یدالله یا مُحَمَّد |
| ۹ | |
| تِه کتاب کلام الله یا مُحَمَّد | تِه پرچم ناصر الله یا مُحَمَّد |
| تو ختم رسول الله یا محمد | تِه کتاب قول هوالله یا مُحَمَّد |
| ۱۰ | |
| بهاره لاله زار یا علی جان | دنیا ته انتظاره یا علی جان |
| تِه شمشیر ذوالفقاره یا علی جان | مکه ته پرده داره یا علی جان |
| ۱۱ | |
| خداوندا باحمد دوست و یارت | به رسول بیست چهار و صد هزارت |
| به علی بی نظیر روزی گارت | به بخش ما را بامام و قرآنت |
| ۱۲ | |
| سر سرلشگر اسلام علی بی | آذان صبح و ظهر و شام علی بی |
| ورد زبان خاص و عام علی بی | محمد را تا عرش همگام علی بی |
| ۱۳ | |
| بهر کاری پنا هم یا علی بی | بهر امید روایم یا علی بی |
| بهر تنگی رهایم یا علی بی | بهر مشکل گشایم یا علی بی |
| ۱۴ | |

صدای هر زبانها یا علی بی
عصای نابیناها یا علی بی

۱۵

جهانرا تا جهان بی یا علی بی
کلام آیه قرآن یا علی بی

۱۶

آفتاب بی زوالی یا علی جان
بهر علمی کمالی یا علی جان

۱۷

خونش مازرونی یاد وطن

هیچ کس یور نشینه پل عاشقی
گردن محبت خیر و گناهی
و هیچ کس بدون خطر از این پل نگذشت
خیر و شرش بگردن عشق است

گردن گردنیه پر پره دار
آبرو کمون بکشی دَشونی شکار
گردن تو گلوبنده پره دار است
ابروئی را چون کمان کشید به شکار می روید

الهی غم نماش سر نوینی
بیداری شو تا سحر نوینی
الهی غم شبانگاهی نبینی
بیداریه شب تا سحر نبینی

یکدست پلتا داینو یکدست چعله پر
ون دست و پنجه طلا جواهر
یکدست فتیله دارد یکدست چلیپا
دست و پنجه طلا و جواهر دارد

عوبیور پله مونه عاشقی
هر کس اینراه بُورده نکرده پیئی
پل عاشقی آن طرف پل آب را می ماند
هر کس قدم در این راه نهاده برنگشت

۱۸

دسته دست بند بزویی گوش گوشوار
چَشه سرمه دکشی دنباله دار
بدستت دستبند و گوش گوشواره کردی
به چشمانت سرمه کشیده که دنباله دارد

۱۹

جدائی دل و دلبر نوینی
انتظاریه دمه در نوینی
الهی جدائی دل از دلبر نبینی
چشم در راهیه دم درب نبینی

۲۰

مه دلبر کله ور نیشته چعله سر
کار و کچال کنه می زنه شوته سر
دلبر من در کنار اجاق در کنار چلیپا نشسته
کارو پاچال می کند و موی را با صلیب شانه سر آماده می کند

۲۱

جوانی و عهد و قرار یاره
بند و کتل صحرای سبزه زاره
جوانی و عهد و قرار یار
بند کتل و صحرا و سبزه زار

مه رو ته رفت و روء توم نبونه
مه حرف ته گفتگو توم نبونه
رفتار تو همیشه در نظرم مجسم است
تو در یادمنی سخن همش گفتگوی توست

مه چشم انتظار صدا بیموء
تاج شاهی سر گدا بیموء
صدای آنکه برایش چشم براه بودم آمد
تاج شاهی بر سر گدا آمد

منتظر شه باغبون یار مه
همه شبانه روز ته انتظارمه
چشم در راه یار باغبانم هستم
تمام شبانه روز چشم در راه توام

مه پر بشکسوء بیمه سرازیر
نا شو راحت باخسی نانون بوی سیر
پر من شکست و سرازیر شدم
نه شب راحت بخوابی و نه نان سیر بخوری

یادش بخیر آنروز و روزی گاره
دشت و بیابون و دیار یاره
آن روز و روزگار یادش به خیر
دشت و بیابان دیار یار

۲۲

مه دل ته آرزوء توم نبونه
مه یاد ته روز و شوء توم نبونه
در دلم آرزوی تو تمامی ندارد
همیشه شب و روز بیاد توام

۲۳

ندومه کجه ور وا بیموء
یک جا درد و یک جا دوا بیموء
نمی دانم باد از کدام سو آمده
یک جا درد و یکجا دوا آمد

۲۴

گل باغ گلستان بهارمه
گوش بدروازۀ وچش بدیوار مه
گل باغ گلستان بهارم
گوشم بدروازۀ چشم بدیوار است

۲۵

مرغ هوا بیمه تیر بخردمه تیر
الهی صیاد ته دل بخره تیر
مرغ هوا بودم تیر خوردم
الهی صیاد تیر بر دلت بنشیند

۲۶

مه سر تته بَشته سِدر و کافور
تا آخر همه مه جا بوو دور
بر سر و تنم سدر و کافور بریزد
تا آخر همه از من دور گردد

گنه آمشو ته یار دره ته کنار
شه یار جاهکنم گله بنگار
می گوید امشب یار تو در کنار تو است
تا رو در رو از یارم گله نمایم

ورف سر کوه ره مؤته ته گلو
سر چمن لاره بالای آبرو
گلویت به سفیدی یه بلندای برف کوه می ماند
بالای ابروی تو سرچمند لار است

گوئسه گو بُورده تلار بمونس
دل من دلی پئی یار بمونس
گاوگاو سرا رفته و تلار مانده است
دل من در دلواپسی یار مانده است

گت بیو شاخه و خوشه دوسه
تسه گرم نئینی دیه جا بیمه کور
بزرگ و تناور شد شاخه و خوشه بست
از آتش گرمی ندیدیم که دست مرا بست

شه یار انتظار مه تالبه گور
مره کفن دکنه بووره گور
تالپ گور در انتظار یارم هستم
مرا کفن کرده بگورم ببرد

۲۷

مه دل گواهی دینه انه مه یار
دل گفتار بوو خدای کردار
دلیم گواهی می دهد یارم می آید
الهی گفته دل و کرده خدا شود

۲۸

دو تا سینه تو دو قلعه کوه
مثل گل بهاره ته سرور و
دو سینه تو بدو قلعه کوه می ماند
سر و روی تو بسان گل بهاریست

۲۹

اسب با بار بورده وی اوسار بمونس
پیشتر و بورده گفتار بمونس
اسب با بار رفته و افسارش ماند
گفتار پیشینیان مانده است

۳۰

درخت عشق مه دل ریشه دوسه
همینکه بچینم خوشه انگور
درخت عشق در دلیم ریشه دوانید
خواستم خوشه ای از انگور بچینم نشد

۳۱

چی مقدر بیه آمه عاشقی
کی دونه چنه ساخته انتظاری
چه مقدر افتاد که عاشقی ما شروع شد
چه کسی می داند که درد انتظار چیست

روز دوری و جدائی نیئی بو
نامردی و حقه بازی نیئی بو
روز دوری و جدائی نمی بود
نامردی و حقه بازی نمی بود

دوست داشتن قهری و آشتی ندونه
محبت پیری جوانی ندونه
دوست داشتن قهری و آشتی نمی داند
محبت پیری و جوانی نمی داند

خاطرات شه جامونه پیر نبونه
همش ته رو تجنه دیر نبونه
خاطرات بجای خودمی ماند و هرگز پیر نمی شود
همیشه در روی تو مجسم است و از تو جدا نمی شود

حرفهای قدیمیه شه وطننه
تخم سخن سبزه هکنم چمنه
سخنان پیشینیان خودبازگو کنم
تخم سخن را دوباره چمن و سبزه زار نمایم

نور الهیه صبح سوائی
هرگز قسمت نیئبو زنده جدائی
صبح سحرگاهی نور الهیست
ایکاش که هرگز زنده جدائی نمی شد

۳۲

وسبو آشتی بیبو قهری نیئی بو
تمام کار خیر و خوشی بیبو
ایکاش که آشتی می بود و قهری نمی بود
تمام کارها بخیر و خوشی می بود

۳۳

عاشقی دوری نزدیکی ندونه
خورده سیک داری نداری ندونه
عاشقی بدور یا نزدیک راه نمی داند
بچه کوچک ندارم حالیش نیست

۳۴

راه خیال نزدیک و دیر نبونه
به مثل سایو دستگیر نبونه
راه خیال نزدیک و دور نمی شود
بسان سایه است در کمند کسی نمی افتد

۳۵

امید دارمه برسنم سخنه
مثل بهار نو هکنم گهنه
امیدوارم که سخنم بتو برسانم
و بسان بهار کهنه را نو کنم

۳۶

آن دست یور بُورم آن لهوار بزئم
آن کش پیّه گت تسکا دار بزئم
به آن طرف درّه بروم در آن باران گیر
آن درخت کهنسال تو سکارا بزئم

کالّ چرم پا توبه پُوشه صحرائیمه
گرمی سردی روزی گار بکشیمه
چارق برپا و پا توبه بیسته صحرایم
سرد و گرم روزگار کشیده ام

قد و قواره اندازۀ یاره
کلا جوله گشن تا خورده خاره
درست بانسازۀ قد و بالای یارم
کوزه و جوله و کشن تا خوروخواره (رج)

خُوشه جمع گرون دشت پی سومه
وکیل حرفهای شه پیش پیشومه
خوشه چین دشت محصول جمع کرده ام
وکیل سخنان پیشینیان هستم

نمدار دله کول بئیرم بهاره
کرک گیر بئیرم کرک دازه که
ولایه پوست درخت نمدار جهت شستشو
چوب دیگ بردارنده شیر از بالای اجاق تهیه نمایم

امروز خامه بؤرم لتار بزئم
آن نشون هکرده کربدار بزئم
امروز می خواهم بروم درخت لت را ببرم
آن درختی که نشانه گذاری کرده ام

۳۷

باغبون حرفهای قدیمیّه
شیر بیابون بارون بدیمه
باغبان حرفهای کهنه ام
شیر بیابانم و باران دیده ام

۳۸

خیاط مه جمه دوجمه شه یاره
ملک و درّه تاگسوء و تلاره
خیاطم که بریا یار خود جامه می دوزم
مرتجع و دره و گاوسرا و تالار

۳۹

سنگه ریزه عو بُورده کیلومه
پیلوؤ تپه ونگ زنه لومه
سنگه ریزه نهر آب رفته ام
در بلندای بالابند کوپایه جنگلی بانگ می زئم

۴۰

عسل ما بئیرم شیش هلا تلاره
آنجیلی دیز بنی بئیرم کرکه
از ساقه یاس جنگلی بریا تیر و ترکه های سفت تالارم
تابیده از ترکه های نرم درخت زبان گنجشک بسازم

۴۱

بُورم نو ملک دَوْتَم مینه ور
زا گو نو ملک دَوْنو فرام پی چر

بمرتع چرا نکرده رفته و چپری بندی دروسط آن بنمایم
گاوهای شیری درمرتع پرغلف و گاوآن غیرشیری جای کم غلف

یکماه و نیم بشمارم روز و ماهره
تا پشت نو دکفه پَننون کوتاهره

مدت چهل و پنج روز روزشماری می کنم
و تا کاملاً توانمند و پروار شود

خله قصه بدل داینه بندوار
آبر وارث بدل داینه بندوار

خیلی قصه بدل دارد بالابند
ابر و باران بدل دارد بالا بند

عوره کیله بئیرم که شه بُوره
شه بورم دل واهدم یارسره

و جوئی از آن بیروارگاه بیرم که دایم جریان باشد
و خودم برای دل خوشی به منزل یارم بروم

شله ره لا بلا دَوْتَم پا پیچ
هوا ورف و دمه زَنوو ستریچ

و پاتا تو را لا در لای بیندم
هوا برف و دمه ی سخت دارد می وزد

ورف و وارث زنه جور بند و مه سر
لشو لکه ملکه زود بونه سم چر

برف و باران در بالابند پایین بند می بارد
مرتع که در آن دائماً مرطوب است

۴۲

گاینه هو آرم شیر و جونه کاره
آن واش بخره تا بهار ماهره

در هوای آزاد جوار گاوسرا گاو تخمی را محصور کرده
انقدر غلف باو می دهم تا بهار شود

۴۳

خله کوه و کتل داینه بندوار
ماهه روره زهل داینه بندوار

چه بسا کوه و کتل دارد بند و بالابند
و خسوف بروی ماه دارد بالابند

۴۴

بُورم گاینه دَوْتَم گت دَره ره
جونه کاء واش ده ره بوم فرام پی

بروم از دره بزرگ پروارگاه بیندم برای جونه کا
و نگهبان گاوهای بدون شیر را مسئول تغذیه آن نمایم

۴۵

ساخی جورب دکنم پیچ در پیچ
کال چرم بنده دَوْتَم قیچ در قیچ

جوراب بلندزانو و پیچ در پیچ بیوشم
و بند چارقم را محکمتر بیندم

۴۶

بَوم تَلار سر و کتین کله ره
آن روزی گار رسم و سر سله ره
و کنده و اجاق تالار را بگویم
آن روزگار آداب رسوم خانه و سرا را

اول خالوکه مار زاء گو بئوشم
با واش دَسته میجکه گوء بئوشم
اول گاو تازه زائیده را بدوشم
با دسته دار واش گاو بدون گوساله را بدوشم

جَد و اِزآل بئیرم گو دَوَتم
عو بُورده کیله ره ای عو دَوَتم
یوغ و خیش برگرفته در گردن گاو بیندم
نهر آب رفته دوباره به آب بیندم

دیوا و شیاده و کلمینا په
گلو گاه و پری جا و سجرود په
دیوا و شیاده و کلمینا په (رج)
گلوگاه و پریجا و سجرود په

هر یک با اسم و رسم شه تبارند
زنان و مرد همه همکار کارند
هریک با اسم و رسم و تبار خویشند
زنان و مرد همه همکار کارند

خامه عودونم کهنه کیله ره
کتل و کله پیش و پککه له ره
می خواهم نهر کهنه را آب بیندم
کتل و پیش اجاق و پس اجاق

۴۷

کِشت و جوئه هکنم گو بئوشم
دوَم دو پوسه کوک دوچو بئوشم
کشت و جو برگیرم گاوانم را بدوشم
دوم مادر خوانده گوساله دومی را بدوشم

۴۸

خامه دشتِ قدیمه عو دَوَتم
تخیم حیاء و ابرو بَشتم
می خواهم دشت کهنه را آب بیندم
و بندر حیاء و ابرو را بیاشانم

۴۹

مه سرات و ششمیر بند راه په
دزد بن قلاو کلارو په
مهپاسرا و ششمیر بند مسیر راه
دزد بن قلاو کلارو په

۵۰

همه دامدار آن مرز و دیارند
همه مالدار فصلی و سیارند
همه دامدارند دامدار آن مرز و بومند
همه دامدار فصلی و سیارند

۵۱

ناروز آنروز نا آن روزی گاره

نا آن دل خوشیه دیدار یاره

نه روز آنروز نه آن روزگار
نه آن دل خوشی ها و دیدار یار است

۵۲

خال و پیخال دوتیم ملک دونوم

خامه سكات بکشم چومیخ و چنگوم

چپریندی و مانند آن بیندم مرتع را محصورکنم
خامه را چارمیخ کنم باندازه چارق برش کنم

۵۳

خامه حرف مثل پلتا هکنم

کار بتنم رنگ و رنا هکنم

می خواهم سخن را بسان فتیله نمایم
کار را برای تنیدن رنگ و رو بدهم

۵۴

کیله سر پلکتن لب تخته کوما

خامه تیم دکارم حرف قدیمها

در گذر رختشویان تخماق تخت را بکارگیرم
می خواهم سخن قدیمی ها را چون بذر بکارم

۵۵

سیو آبر بیته کوه و کمره

اول بوژم بوینم شه دلبره

ابرسپاه کوه و کوهپایه ها را سخت در برگرفت
بهتر است اول بدیدار دلبرم بروم

۵۶

نا آن ذوق و شوق و خنده یاره

نا آن ساده دلی عهد و قراره

نه آن ذوق و شوق و خنده یار است
نه آن ساده دلی و عهد و قرار است

گوره خریدیم رش هدیم گوکه نسوم

بزمی کلافه ره برسم کتلوم

گاو را در آفتاب گیر تپه و گوساله را در سایه روانه کنم
موی بز کلافه نموده و با دوک تبدیل به نخ کنم

چعله ماسره دوتیم تاء هکنم

قدیم حرفها ره ادا هکنم

و ماسوره را در دوک چلیپا بسته تانخ بتابم
و سخنان گذشته گان را بازگو نمایم

مه حرف دوننه پیر و قدیما

ریشه در دل بُمونه میوه صحرا

سخنان مرا پیران و قدیمی ها خوب می دانند
تا ریشه آن در دل و میوه آن در صحرا جلوه نماید

ورف مشت هکرده دار و خال سره

دوم گو و ولگو واش و خال سره

و برف بالای شاخه ها درختان سنگین نشست
بعد بگاوم ولک و واش و سرشاخه نرم دهم

جیربندو جوربندو دارسروخال سَر

مال و جان کَمّه فدای دلبر

پایین بند و بالابند و بالای درخت شاخه ها را در نوردیدم
مال و جانم را فدای دلبرم می نمایم

مَره از اینجه تا اونجه وینه دل

کتین ماتلّوش هنیشم روی کتل

مرا از اینجا تا بیه انجامی کشاند
و کنده محوری آتش اجاق را از انتها نشیمن کنم

تلمه خار بَشورو پاسّه دَوَن

تلم پاسی وَرِ تَوْرَه یاد نکن

تلم را شستشو نما و چپانه را ببند
و در کنار چپانه تلم تبر را از یادنبر

اگر وارش واینه کِلگه دکن

کتین دَهونه رهم هیمه دکن

اگر باران می بارد نیم تنه را بپوش
در دهانه باز دو کنه هیزم نرم بریز

سگِ دَمّه دار که مَن بیّم تَلار

اَمسال بالا کوه بوشیم همکار

جلوی سگت را نگهدار که من به تالار بیایم
و امسال در چراگاه بالا کوه هم یار و همکار شویم

گالشی هکرده ملک محیا سر

تا پیلو تا بند بُن و بندسَر

در مراتع نزدیک دشت گاوپائی کردم
تا دامنه بند و بالای آن را زیر پا نهادم

۵۷

ککّی و کوک تَلار و آدم منزل

پی تش و پیش تشو کتین و ماتل

فاخته و شانه به سر تالار و جایگاه گاوبانان
در کنار آتش و پیش آن و کنده اجاق را بالش گونه دهم

۵۸

تلم پاسّه بکش دُوره بَشَن

تلمّه ماست دکن ولته بزن

چپانه تلم را برگیر و دوغ را بریز
و در تلم ماست ریخته و درب آن را ببنداز

۵۹

گو بئوشت بئینه گوکه دله کن

دو تا کتین بوور شیر کله هکن

گاوها دوشیده شدند گوساله ها را بجایگاه ببر
دوکنده برگیر و ببر برای یختن شیر اجاق درست کن

۶۰

گوسپند بره سر چپون برار

مَن و تو گپ بز نیم شه حال و کار

برادر جایگاه دوشیدن گوسفند چوپان عزیز
تا من تو از حال و روزگار خود بگویم

۶۱

رَسْمِ وِ رَسومِ بِنْدواری بَومِ
حرفِ گذشتِه و قدیمی بَومِ
در سَنَد و آداب کوه نشینان شوم
سخن گذشتگان و قدیمی ها را بگویم

زَمَسُونِ وِ رَف وِ وارِش کرده بسیار
گالش همه پهلوانه پینه شه کار
زمستان برف و باران سیاری باریده است
و گاوبانان هر کدام پهلوان وظیفه خویش شدن

ذخیره داشتنه ولگار و اوشار
با خال سر زمسون کردنه بهار
ولگار و اوشار ذخیره نگاه می داشتند
و با پایین ریختن شاخه های نرم زمستان را به بهار می رسانند

تیکا میشکا خوننه در سر دار
کت هکنیم سر پووش هکنیم تلار
توکا و گنجشک شاخه به شاخه پریده از این درخت به آن درخت
و از آن تخته ها بسازیم و روپوش تلار را تازه نماییم

مالها بزانو شیر دننه فراوون
یادش بخیر همه دوست و رفیقون
دامها زائیدند و شیر فراوان می دهند
یادش بخیر همه دوستان و رفیقان

خامه شه عکس یادی گاری بَومِ
رَقَتارو کردارِ مالدارِ بَومِ
می خواهم برای عکسم یادگاری شوم
رفتار و کردار دامداران شوم
۶۲

پائیز و زمسون یکماهه بهاره
گوره راه کردنه تلار به تلار
پاییز زمستان و یکماه بهار بستگی دارد
گاو را از این تلار به آن تلار راهی کردم
۶۳

اگر کار سخت بنبو خله دشوار
گالش شیر بچه شینه سر دار
اگر کار تغذیه دامها خیلی سخت می شد
فرزندان گالش شیرصفت ببالای درختان می رفتند
۶۴

برارون بهار صحرا بیّه گلزار
اسا بوریم لوور بزنینم لتار
برادران بهار است و صحرا گلستان شد
حالا بلورو برویم و درخت تناور لت را بباندازیم
۶۵

دیگر یاد بکنیم ورف زمسون
دو تلم هکنیم بئیرم راغون
برف و زمستان را دیگر از یاد ببریم
ماست را در تلم کرده تا از دوغ روغن بگیریم
۶۶

همه صحرائی بیمی همه مالدار
 امید دارمه سخن بمونه آثار
 همه دامدار صحرا دیده بودیم
 امیدوارم سخن از ما بیادگار بماند

نشون دنیای پاشا بشینه
 یقین دنیاره مقدر همینه
 نشان از دنیای باشو بشین است
 یقیناً دنیا را مقدر همین است

یادش بخیر شه رفیقون و همکار
 اسانا گو بمونسته نا تالار
 یادش به خیر رفیق و همکار خویم
 حالانه گاو مانده است نه تالار

۶۷

دزد بن قلا که شاه نشینه
 مثل کوه و مازرون بالا و پائینه
 دژبان قلعه که بقول قدیمی ها شاه نشین است
 بسان دشت و کوه بالا و پایین است

۶۸

خونش مازرونی کیجا جان

دو تا آبرو دو تا خون ریزه خنجر
چو رستم در کشیه سینه جگر
دو ایروانش ماننید دو خنجر خون ریز
چون رستم زال جگرگاه معشوق میدرید

خرک پازو مگوره بال کشیه
حرف با ناز و حیل و حال کشیه
و پای بر خرک می زد و ماکو را با دست می کشید
و با ناز و کرشمه و ادا و اطوار سخن می گفت

سیل بند فساد و پرده نشینه
توهین نوو مثل اوسار و زینه
در برابر فساد اجتماع سیل بلند و محبوب است
حمل بر توهین نشود حجاب افسار و زین است

ماه آسمون رو ابر داشته
رو بجلو دل به پشت سر داشته
انگار که ماه آسمان بر روی خود ابر دارد
رو بجلو و دل واپس پشت سر داشت

کیجا جان راه شییه لنگر بلنگر
دو تا سینه دو تا سد سکندر
دختر خوب گام به گام و آرام آرام راه می رفت
دو سینه همانند دو سد سکندر است
۶۹

کیجا ره بدیمه کچال نیشیت بیّه
رنگ بکرده تاء ره خال خال کشیه
دختر رادرپاچال بافندگی دیدم که نشسته بود
و نخ رنگ کرده از خالی بخالی می کشید
۷۰

کیجا جان زینت روی زمینه
بفرموده احمد (ص) نصف دینه
دختر جانانه و خوب زینت روی زمین است
بفرموده احمد (ص) مرسل حجاب نصف دین است
۷۱

کیجاره بدیمه آفتو سر داشته
شه دورو وره زیر نظر داشته
دختر را دیدم که آفتو بر سر داشت (رج)
و دور و بر خویش را می پایید
۷۲

میره بئوته برو هنیش مه پلی
آخر مه پلی بورده برمه گلی
و به من گفت بیا در پهلوی من بنشین
آخر گریبان و بغض در گلو از پیشم رفت

دو صد دل از فراغت بیقراره
چی کار داری اما فقیر بیچاره
هزاران دل از فراغ تو بی قرارند
با ما بچه نادار چه کار داری

ته دو تا گیسو دو تا دست کمنده
ته دو تا سینه کوه دماونده
و دو گیسوی دو دسته کمند است
و دو سینه تو مانند کوه دماوند است

ستاره درخششه زمینی
الهی غم روزی گار نوینی
ستاره درخشنده زمینی
الهی که غم روزگار نبینی

مره شه سینه اشاره هدائی
دو رو آئینه شه نشونه هدائی
مرا به سینه ات اشاره دادی
آئینه دو پهلو را بنشانه خود دادی

کیجاره بدیمه خنده و خوشحالی
مسه بخونسه گلی به گلی
دختر را دیدم که خندان و خوشحال بود
برایم صدا در صدا بخواند

۷۳

کیجا جان ماه و خورشید وستاره
ترا با شاهزاده گان سرو کاره
دختر زیبا همانند آفتاب و ماه و ستاره
ترا با شاهزادگان سر و کار است

۷۴

سیو چشه کیجا ناز تو چنده
ته ناز چشم و ابرو مثل قنده
دختر چشم سیاه خوب ناز تو بچند است
ناز چشم و ابروی تو بسان قند است

۷۵

خاره کیجا تو ناز و نازینی
خنده روئی مثل عسل شیرینی
دختر خوب و زیبا و نازنین
چهره خندان داری و بسان عسل شیرینی

۷۶

خاره کیجا مره وعده هدائی
آتا دستمال و با شونه هدائی
دختر خوب بمن وعده داده بودی
دستمال و با نشانه دادی

۷۷

چنه شسته و رفته خش سیلیقوئی
 کدوم سرچمن لار آهوئی
 چقدر شسته و رفته و خوش پسندی
 آهوئی کدما مین سرچمن لاری

کو تا مازرون ته دورو و دووشم
 شام و نهار خارون ته ور هنیشم
 از دشت تا کوهستان همه جا در دور و برت باشم
 و در اطراق شام و نهار در کنارت باشم

به مثل ته دیمه انار رنگه
 ته لب خنه کنی چنه قشنگه
 بسان صورت تو گل اناریست
 لبانت به هنگام خنده چقدر زیباست

دهون خندون و چشم دنبال یاره
 آتا انار و دو صد تا بیماره
 دهان خندان و چشم بدنبال یار می باشد
 یک انار دارد و دو صد بیمار

دامن کشت کار باغ میووه
 مثل کلید گنج دینووه
 دامنش کشت گاه باغ میوه ها است
 بسان کلید گنج دینووه است

سیو چشه کیجا اهل کجویی
 کدوم باغ میوهئی خوش مزوئی
 دختر چشم سیاه از مردم کجائی
 میوه کدام باغی که این همه با مزه ای

۷۸

خاره کیجا ته کوچ سر دووشم
 گاهی دنبال گاهی پیش سر دووشم
 دختر زیباچه خوب است که درمال کنون تو باشم
 گاهی جلو و گاهی دنبال سرت باشم

۷۹

کیجا ته هدا دستمال سرخ رنگه
 ته ابرو ترازوی چشم پای سنگه
 دختر خوب دستمالی که بمن دادی رنگش قرمز است
 ابروان تو ترازو و و چشمان تو پای سنگست

۸۰

کیجا جان مثل گل نو بهاره
 دو تا چشم تله خنه ابرو پیچاره
 دختر خوب بسان گل بهاریست
 دو چشمانش خانه دام و ابرو بماندن پرچین باریک است (رج)

۸۱

کیجا عوی روان سر کوهه
 کیجا خیر و برکت هر خنووه
 دختر زیبا آب روان بالا کوه است
 دختر خیر و برکت هر خانواده است

۸۲

میره آن نرس اینجه و اونجا
دست خالی دارمی پناه بر خدا
مرا باینجا و آنجا نفرست
تهی دستم توکل بر خدا

آب زنده گانی یه حیاتیه
به مثل زمین کشاورزیه
آب زندگانی حیوات بخش است
بسان زمین حاصل خیز است

دامن پرچین سر چارقد کتونی
بفرما تا به قیمت چند و چونی
دامن پرچین و روسری از کتان است
بفرماید قیمت شما چند و چون است

مَره چنه کوه و کتل بورده
عجب نیّه که عو پله بورده
و مرا چقدر بکوه کتل دونایده
عجیب نیست که آب پل را با خود برده

آتا دستمال و با شونه هدائی
با چش و برفه اشاره هدائی
یکدستمال و یک شانه دادی
با چشمان و ابرو اشاره دادی

کجا آن نکن امروز و فردا
برو قسم بخریم جان خدا
دختر خوب این همه امروز و فردا نکن
بیا بخوانند سوگند یاد کنیم

۸۳

کیجا جان کشتیه نوح نیّه
زن سرمشق تمام زندگیه
دختر خوب کشتی یه نوح نبی شد
زن سرمشق تمام زندگیست

۸۴

سیو چشه کیجای مازرونی
بصورت گل سرخ باغبونی
دختر چشم سیاه مازندرانی
بسان گل سرخ باغبانی

۸۵

قشنگه کیجا مه دله بورده
بهار زمستون و رفته تل بورده
دختر زیبا دل از من ربوده
بهار و زمستان برفی کپه کپه برده

۸۶

کیجا مسّه عطر شیشه هدائی
دو رو آئینه با وعده هدائی
دختر زیبا براریم شیشه عطر فرستاد
آئینه دو رو با وعده دادی

۸۷

مه سر مچی و مه هم سن و ساله
دل وری با من نه مه دل خوشحاله
دمخور من و هم سن و سال من است
از درون دل با من است دل من به همین خوشحال است

وِن گِل باغ بارون بووشم
وِن خدمت کار و مهمون بووشم
گل باغ و یسرا باران شوم
مهمان و خدمتگزار می شوم

هم درد و هم دواء و هم طبیبه
که هر گل بخیریدارش نصیبه
همدرد و هم دوا و هم طبیب است
که هر کس را بخیریدارش نصیب است

کیجا کیمه سر هر کی فراره
کیجا مادر سال فصل بهاره
دختر کومه سرای هر کس که در فرار است
دختر مادر سال فصل بهار است

کیجا برف و بارون حیاتیه
کیجا قاتل رستم و علییه (ع)
دختر چون برف و باران حیات است
دختر قاتل رستم زال و علیست

کیجا سر چشمه آب زلاله
به صورت ماه و خورشید مثاله
دختر سرچشمه آب زلال است
بصورت ماه و مانند خورشید است

۸۸

قشنگه کیجا قربون بووشم
وِن دست مَرّو فرمون بووشم
دختر زیبا الهی فدایش شوم
پادوی وی و فرمانبردارش شوم

۸۹

کیجا جان چراغ راه غریبه
کیجا جان گل فروش بی رقیبه
دختر زیبا چراغ راه غریبه هاست
دختر خوب گل فروش بی مانند است

۹۰

کیجا سربند هر بی بنده باره
کیجا قمطر دهن و اوساره
دختر سربند هر بی بند بار است
دختر دهانسه و افسار است

۹۱

کیجا نور چراغ زنده گیبه
کیجا سر لشگر فرماندهیه
دختر نور چراغ زندگی است
دختر سر لشگر فرماندهیست

۹۲

خونش مازرونی جوانی یادش بخیر

پیری یه فرمون بیا من ندونس
ورف ندی چپون بیا من ندونس
پیلری را فرمان می برد من ندانستم
چوپان برف ندیده بود و من ندانستم

بهار وره کاء بی من ندونس
دیاری خش نما بی من ندونس
بره بهاری بود و من ندانستم
از دور خوش نما بود و من ندانستم

ستاره سحر بی من ندونس
نماش سر شو پر بی من ندونس
ستاره سحری بود و من ندانستم
مثل شب پره ی غروب افتاب بود و من ندانستم

رونق یک بازاری بیا بوردده
مسافر گذاری بیا بوردده
رونق بازاری بود و رفت
مسافر رهگذری بود و رفت

جوانی مهمون بیا من ندونس
خالی چند و چون بیا من ندونس
جوانی مهمانی بود من ندانستم
چند و چون خالی بود و من ندانستم

۹۳

جوانی بی وفا بی من ندونس
پائیز کر کوفای بی من ندونس
جوابی بیوفا بود و من ندانستم
کوپه خرمن پاییز بود و من ندانستم

۹۴

جوانی زودگذر بی من ندونس
کو پر کولک پر بی من ندونس
جوانی زودگذر بود و من ندانستم
گل پر دامنه کوهستان بود و من ندانستم

۹۵

جوانی روزی گار بیا بوردده
مثل فصل بهاری بیا بوردده
جوانی روزگاری بود و گذشت و رفت
بسان فصل بهاری بود و رفت

۹۶

نرشته توء نزه تاء جوانی
خاره بار هکرده کشی نکشیه
ناریشه و تاب نخورده بود جوانی
بارش را نیکو انداخت اما باربند را نه بست

یادش بخیر جوانی و تیرنگ خال
آسامه دست عصا در کمر دال
یادش جوانی و شکار قرقاول روی شاخه
حالا عصا بر دست من کمرم دال شده

مست بلبل به باغ یار دئیمه
شو و روز در کنار یار دئیمه
به بلبل بی خبر می ماندم که در باغ یار بودم
شب و روز کنار یارم بودم

هیچ کس بهتر از پیر و مار ندیمه
مهر و محبت از شه یار بدیمه
هیچ کس بهتر از پدر و مادر ندیدم
مهر و محبت از یار خودم دیدم

بی گذر عو بزّو بورده جوانی
دو روز کول کول بزّو بورده جوانی
جوانی بی گذار به آب زده و رفت
دو روزه دنیا برایم شانه بالا انداخت و رفت

بمثل پنبه گلکاء جوانی
خربزه شیرینه نرسّیه
بسان گلوله پنبه بود جوانی
خربزه ی شیرین نارسیده بود

۹۷

نماشون سری تیرنگ بوردۀ خال
روزی گار نامرد بئیتی مه حال
تنگ غروب است و قرقاول شاخ درخت قرار گرفت
اف بر تو ای روزگار که توان از من گرفتی

۹۸

در جوانی گرم بازار دئیمه
در سر چشمه چش یار دئیمه
در جوانی گرم بازار ناپخته گی بودم
در سر چشمه چشم یارم بودم

۹۹

هیچ حرفی شیرین تر از یار ندیمه
پائیز نعمت بهار گلزار بدیمه
هیچ حرفی شیرین تر از یار ندیدم
در پاییز نعمت، در بهار گلزار ندیدم

۱۰۰

بی خبر شه بیمو بوردۀ جوانی
وی مِره گول بزّو بورده جوانی
جوانی بی خبرانه خودش آمد و رفت
جوانی فریبم داد و رفت

۱۰۱

مرا کی از جدائی خیرم بی
کنون دست غم هر دم در سرم بی
مرا کی از جدائی خیرم بود
حالا دست غم هر دم در سر من است

تنم لانه جانی بیا بُورده
گلم را باغبانی بیا بُورده
تنم لانه جانی بود و رفت
گلم را باغبانی بود و رفت

دو صد زیبائی یک ذره کمال نیست
عاشق گنجیست که بار هر حمال نیست
دو صد زیبایی یکذره کمال نیست
عاشق گنجیست که بار هر حمال نیست

جوانی گل و بلبل دلبرم بی
غربت غصه از بدبدمم بی
جوانی گل و بلبل دلبرم بود
غصه غریب از بد بدترم بود

۱۰۲

زمانه یک زمانی بیا بُورده
جوانی هم زمانی بیا بُورده
زمانه یک زمانی بود و رفت
جوانی هم زمانی بود و رفت

۱۰۳

دو صد بیداری یک خواب خیال نیست
عاشق را دیده در شکل و جمال نیست
دو صد بیداری یک خواب و خیال نیست
عاشق را دیده بر شکل و جمال نیست

۱۰۴

خونش مازرونی وصف دلدار

آتَا مال و آتَا زن جُوونه
 هاروت و ماروت مغلوب ویشونه
 یکی مال است یکی زن جوان است
 هاروت و ماروت مغلوب ایشانند

حیاء دروازه و چادر دیواره
 چادر من گول زنک روزی گاره
 حیا دروازه است چادر دیوار است
 چادر فریب روزگار است

جنّ و پری یا طلسم و جادوئی
 گل خوش بوی همیشه تازوئی
 جن و پری یا طلسم و جادوئی
 گل خوش بوی همیشه تازه ای

همش خوشحال و صحت بوئی دلبر
 مه رنگ و رو و قوت بوئی دلبر
 همش خوشحال و صحت باشی دلبرم
 رنگ رخسار و قوتم باشی دلبر

در این دنیا دو نیرو پهلوانه
 این هر دو تا سر لشگر شیطونه
 در این دنیا دو نیرو پهلوان است
 این هر دو تا سر لشگر شیطانند

۱۰۵

زن میوه شیرین سر داره
 اگر دروازه بون مه دستیاره
 زن میوه شیرین بالای درخت است
 اگر دروازه بان دستیار من است

۱۰۶

هر ور اشمه تو مه رو بروئی
 چمن سبزه و نور دیدهئی
 بهر سو می نگرم تو در روبروی منی
 سبزی چمن نور دیده گانی

۱۰۷

سلام کمه سلامت بوئی دلبر
 بهر کار خدا قوت بوئی دلبر
 سلام می کنم که سلامت باشی دلبرم
 بهر کاری خدا قوت باشی دلبرم

۱۰۸

نور و چلاو و عمرون پری جا
بلکه وا بیاره مه یار صدا
از نور و چلاو و عمران فیروز جای
بلکه باد صدای یارم را بیآورد

میره شه آبروی مهار هکردی
میره بلبل شه گلزار هکردی
مرا با آبروان خود مهار کردی
مرا بلبل گلزارت کردی

میره رسم عاشقی یاد بدائی
چو فایزی را پریزاد هدائی
راه و رسم عاشقی را ییادم دادی
بسان فایز پریزادم دادی

ته عکس هر ور شومه مه روبرو
مه باغ دل سر سبز ته چشمو
بهر سوی میروم عکس تو را می بینم
دل من سرسبز چشمه سار توست

هیچ عزیزی به مثل یار نبونه
هیچ سخن شیرین تر از یار نبونه
هیچ عزیزی بسان یار نمی شود
هیچ سخنی شیرین تر از یار نمی شود

ملک مازرون نه پابزنم پا
جیر بند و جور بند و جنگل و صحرا
ملک مازندران را زیر پا بگذارم
پایین بند و بالا بند و جنگل و صحرا
۱۰۹

باخت بیمه مَره ویشار هکردی
میره اسیر شه رفتار هکردی
خوابیده بودم تو بیدارم کردی
مرا اسیر رفتارت کردی
۱۱۰

شه غرق بیئی مِرِه نجات هدائی
مه دسه تیشه فرهاد هدائی
خودت غرق شدی ولی مرا نجاتم دادی
و تیشه فرهاد بر دستم دادی
۱۱۱

ته یادی گار مه دل و مه دیدو
مه خیال ته وکیل گفتگو
دیده و دل من یادگار توست
گفتگوی تو وکیلی در خیال من است
۱۱۲

هیچ تفریح گاه مثل شکار نبونه
ملک و میراث جای یار کار نشونه
هیچ تفرجگاهی بسان شکار نیست
ملک و میراث بجای یار کارائی ندارد
۱۱۳

زنِ خوب شه مردیه ننگ پوشه
بد حجابی نظیر خود فروشه
زن خوب پرده پوش عیوب مردش می باشد
بدحجابی نظیر خودفروشی است

تهِ خاطرات بروزی گار بمونس
تهِ رفتار و کردار آثار بمونس
خاطرات تو بروز گاری مانده است
در خاطر رفتار و کردار آثار تو مانده است

تهِ یاد مه روز و شوء نازنین یار
مه دلداری برموء نازنین یار
یاد تو شب و روز خاطر من است
گریه همنشین دل و دلدار من است یارخوب

که بوینم گل ناز روی یار
خداره در نظر دارم بهر کار
که بیینم گل روی زیبای یارم
در هر کاری خدا را در نظر دارم

صفای منزلم مه نازنین یار
ترا در بغلم مه نازنین یار
صفای منزلم ای نازنین یار
ترا در بغلم این نازنین یار

زن زینت خنوء پرده پوشه
زن با حیای حياءِ روپوشه
زن پرده پوش سرای و زینت خانه است
زن با حیا را حیا پوشش است

۱۱۴

تهِ حرفها مه دل کنار بمونس
تهِ سر منزل بیادی گار بمونس
سخنان تو در گوشه دلم مانده است
سر جای تو برایم بیادگار مانده است

۱۱۵

تهِ رو مه رو بروء نازنین یار
مه دل ته آرزوء نازنین یار
روی تو در خاطر مجسم است یار
در دلم آرزوی توست یار خوبم

۱۱۶

خامه پر بکشم سر کوی یار
بچینم گل بگلزار روی یار
می خواهم در بلندای کوهها پر بکشم
و از روی گلزار یار گلی بچینم

۱۱۷

گل باغ دلم مه نازنین یار
خوشاحال دلم مه نازنین یار
گل باغ دلم ای نازنین یار
خوشا حال دلم ای نازنین یار

۱۱۸

تِه زبون مثل بلبل در قفسه
تِه دو تا سینه دو تا کوه قلعه
زبان تو بسان بلبل در قفس است
و دو سینه تو دو قلعه کوه است

صد تا تعریف یتا دیده نبونه
هیچ جا مثل یارِ خنه نبونه
صدگونه توصیف یک نظر نمی شود
هیچ جا بسان خانه یار نمی شود

یار ناخواستته درد دل نبونه
دل که دو جا دره یکدل نبونه
یار ناخواستته هم نوای دل نمی شود
دلی که در دو جا باشد یکدل نمی شود

تِه تله دکتمه مهار بئیمه
ور شکست عشقِ قمار بئیمه
در دام تو افتادم و مهار شدم
سر شکسته عشقِ قمار شدم

عاشق یاد هسه فراموش نبونه
مرگ و عاشق دو درد بیدرمونه
عاشق یاد است فراموش نمی شود
مرگ و عاشقی هر دو درد بی درمانند

تِه لب مثل لعل و دندون صدفه
تِه دتا دیم چراغه بله بله
لبت بسان لعل و دندانت بسان صدف است
دو طرف صورت تو چون تولو چراغ است

۱۱۹

عسل عسل دهون شیره نبونه
بُورم بُورم تا نشیته نشونه
با عسل عسل گفتن کام کسی شیرین نمی شود
بروم بروم تا نرفت عملی نیست

۱۲۰

زمینِ شورزار حاصلِ نبونه
بی پای یه پل آخر ته پل نبونه
زمین شورزار محصول ندارد
پلی که از بنا محکم نباشد برایت پل نمی شود

۱۲۱

بی اختیار اسیر یار بئیمه
تِه دوُم چش گرفتار بئیمه
بی اختیار اسیر یار شدم
در دام چشم گرفتار شدم

۱۲۲

چراغ عاشقی خاموش نبونه
عاشقی هرگز از دل در نشونه
چراغ عاشقی خاموشی ندارد
عاشقی از دل بیرون نمی رود

۱۲۳

تِه رفتار و تِه کردار مِره بکوشته
تِه چش و آبرو رخسار مِره بکوشته
رفتار و کردار تو مرا کشته است
روی تو و چشم و ابروی تو مرا کشته است

۱۲۴

گل بین چمن سبزه موّتی
قد و اندازه در حد میوّتی
گل میان چمن زار سبزه را می مانی
قد و بالای در حد رسا داری

۱۲۵

شه یاره بدیمه دشیه دکون
بحق عاشقون روره دگاردون
یارم را دیدم که به دکان می رفت
بحق عاشقان روئی را برگردان

۱۲۶

دو بیتی کتولی

گاهی در آتش و گاهی بآبم
گاهی در سایه روی مهتابم

۱۲۷

الا آسب سمند یالت بنازم
تِه سر زینت و اوسارت بنازم

۱۲۸

تِه راه بُوردن ناز دار مِره بکوشته
تِه دیم سر گوشوار مِره بکوشته
بناز ادا راه رفتن تو مرا کشته است
گوشواره بالای گونه ات مرا کشته است

سر و صورت گل و سینه گلدونی
کارِ صنعت گمرون اِصفهونی
سر و صورت گل و سینه گلدانی
کارِ صنعتگران اِصفهانی

با ناز و کرشمه سون عاشقون
بوین تِه یار بیّه تسّه زعفرون
با ناز و کرشمه عاشقانه می رفت
بین یار تو برایت بسان زعفران شده

گاهی در بغل دلبر بخوابم
گاهی از دوری او در عذابم

تِه قد و قوّت و بارت بنازم
از همه بیشتر سوارت بنازم

خوشا دلبر حدیث روزگاری
گردن شاه چین فیل سواری
۱۲۹

عزیزا شرم دارم روی ماهت
کشم سرمه به چشمم خاک پایت
۱۳۰

عزیزا گل برویت شرمساره
ترا گل ساخت دست کردی گاره
۱۳۱

بنام زوجه کمند هر شکاری
بدست رستم زال گرفتاری

تو سر بالا کن من أفتمم بیایت
بکن قربان اگر دارم لیاقت

چرا که گل بیای تو نثاره
گل زمانه ساخت باغداره

خونش مازرونی انتظار یار

- دل امیدوارمه چشم انتظارمه
 دل در تله خنة چشنگارمه
 چشم در راه و دل امیدوار دارم
 دل در خانة دام چشم نگارم
 ۱۳۲
- من آخر دوری از دلدار بئیمه
 شب و روز در فراغ یار بئیمه
 من آخر از یارم دور شدم
 شب و روز در فراغ یارم بودم
 ۱۳۳
- الهی هر بی سر سامون بسامون
 بحق آه دل دردمندون
 خدایا هر بی سر و سامان بسامان شود
 بحق آه دل دردمندان
 ۱۳۴
- ته واسه ککته صحرا بئیمه
 مریض درد بیدوا بئیمه
 برای تو فاخته صحرا شدم
 بیمار درد بیدرمان شدم
 ۱۳۵
- منتظر گل باغ بهارمه
 پادشاه شکست بخرده یارمه
 بسان گل باغ بهاری ام
 پادشاه شکست خورده یارم
 ۱۳۱
- بلبل بی گل و گلزار بئیمه
 دو تا چشم چشمه آبشار بئیمه
 بسان بلبل بی گل و گلزار شدم
 دو تا چشم چشمه آبشار شدم
- برسن بحق لیلی و مجنون
 زمین خشک دل دئیره بارون
 بسامان برسان بحق لیلی و مجنون
 زمین خشک دل باران بیارد
- از آن روز که ته جا جدا بئیمه
 تومه فدا من ته فدا بئیمه
 از آن روزی که از تو جدا شدم
 تو فدای من و من فدای تو شدم

دل از داغ و فراغش ناله زنه
 عو از نقطه جوش غلغله زنه
 دل از داغ و فراغش ناله می زند
 آب از نقطه جوش غلغله می زند

شو در خوء تو روز ته گفتگومه
 چشم انتظار دیدار ته رومه
 شب در خواب تو و روز گفتگوی توام
 چشم دیدار روی توام

میره بی مالدار چاربیدار هکردی
 میره گفتار بی کردار هکردی
 چار واداران بدون رهبارم کرده ای
 مرا گفتار بی کردار کرده ای

میره بی مال چپون هکردی بوردی
 میره انگشت نشون هکردی بوردی
 مرا چوپان بی گوسفند کردی و رفتی
 نشان انگشت این و آنم کردی و رفتی

مجنون بیابونی بیمه آخر
 گوگوسپندهم شوشوته شه تلارسر
 دیوانه بیابانی شدم آخر
 گاوگوسفند هم بتالار خود رفته و آرام می گیرند

لله از بند و راهش ناله زنه
 زبان از سوختن دل شعله زنه
 نی از بند و راهش ناله می زند
 زبان از سوختن دل شعله می زند

۱۳۶

عزیزا هر کجومه پیش تومه
 همیشه در دلیم ته آرزومه
 عزیزم هر کجا باشم پیش توام
 همیشه در دلیم آرزوی توست

۱۳۷

شه رنگ رو ره مه بازار هکردی
 میره شه آبروی مهار هکردی
 رنگ و رخسارت را بازار من کرده ای
 مرا مهار آبروی خود کرده ای

۱۳۸

میره تو شعر خون هکردی بوردی
 میره بی سرسامون هکردی بوردی
 مرا سراینده کردی و رفتی
 بی سر و سامان کردی و رفتی

۱۳۹

نا دل دارمه نا دلبر نا خنه سر
 تیرنگ و کبوتر شو شونه دار سر
 نه دل را دارم نه خانه سرا و نه دلبر را
 تزر و کبوتر شب را برشاخسار درختان می گذارند

۱۴۰

بلند بالا مه پائین نشینه
 هزاران نقشه نقش آفرینه
 یارمه گونه بلند قامت پائین نشین را
 هزاران نقشه نقش آفرین را

سخن گل چین روزی گار بئیمه
 حمال حمل و نقل بار بئیمه
 سخن گل چین روزگار شدم
 حمال حمل و نقل بار شدم

حکیم دوا هدا و خار بئیه
 از داغ و فراغ شه یار بئیه
 حکیم دوا داد و خوب نشد
 از داغ و فراغ یار خود چنین شده

چنه بشمارم امروز و فرداره
 چنه خوبونیم ته روی ماهره
 چقدر امروز و فردا را بشمارم
 چقدر روی ماه تو در خواب ببینم

روز و ماه بهار وقت نماش سر
 مه تن اینجه درو دل پیش دلبر
 روز و ماه بهاری در تنگنای غروب
 تن من اینجاست دل من پیش دلبر است

آشون خو بدیمه شه نازینه
 پری پیکر نگار مه جینه
 دیشب نازنینم را در خواب دیدم
 پری پیکر نگار مه جین را
 ۱۴۱

مثل امیر پازوار بئیمه
 گویای سخن تکرار بئیمه
 بسان امیر پازوار شدم
 گویای سخن های تکرار شدم
 ۱۴۲

خبر بیمو که یار بیمار بئیه
 گل سرخ دیم زرد و زار بئیه
 خبر آمد که یار ناخوش است
 صورت گل سرخ زرد و ضعیف شد
 ۱۴۳

چنه ونگ هکنم جان خداره
 چنه هارشم من ته بوورده راهره
 چقدر خداوند منان را صدا کنم
 چقدر راه رفته تو را نگاه کنم
 ۱۴۴

سیو تیکا خونش کته دار سر
 مره از نو یاد بیارده مه دلبر
 توکای سیاه بالای درخت می خواند
 دوباره مرا بیاد دلبرم می اندازد
 ۱۴۵

روز شمار و لحظه شمار بموئه
حاصل عاشقی گفتار بموئه
روز شمار و لحظه شمار بماند
حاصل عاشقی گفتار بماند

کوه و دشت و زمین نئونه ته آشنا
ته دل و چشم مثل چم بیته هوا
کوه و دشت و زمین آشنای تو نمی شوند
چشم و دل تو بسان هوای مه آلود است

دیگر نمونسه صبر و قراری
نا راه پیش دارمه نا راه پئی
دیگر صبر و قراری براریم نماند
نه راهی در پیش دارم و نه در پس

مگر مثل من تو هم دردی داینی
نکنه مثل من از یار جدائی
مگر بسان من تو هم درد داری
نکند بسان من از یارت جدائی

مَره سرزنش لبخند نزنین
مه دلّه با مه دلبند بند بزنین
نیش خند و سرزنشم نکنید
دلّم را با دلبندم یک جا بند بزیند

عاشق اونکه دور از یار بموئه
دست و دل بشکنه بی کار بموئه
عاشق آن است که دور از یار بماند
دست و دل شکسته و بیکار بماند
۱۴۶

اگر صد سال بمونی غریبه جا
هر ورکه اِشنی دل نبونه وا
اگر صد سال در دیار غربت بمانی
هر سو که نگاه کنی دلت باز نمی شود
۱۴۷

آن بکشیمه تسّه انتظاری
شب و روز نالمه دیوانه‌واری
آنقدر که برایت چشم انتظاری کشیدم
شب و روز بسان دیوانه‌ها می نالم
۱۴۸

گل نازم تو رنگ زردی داینی
تو که در جای خوش آب هوائی
گل نازنینم چرا رنگ زردی داری
تو که در جای خوش آب و هوائی
۱۴۹

اگر گیج بیمه مَره بنده هکنین
مه پا بندو مه دست دست بند بزنین
اگر دیوانه شدم مرا بندم کنید
پای بند بر پا و دست بندم بزیند
۱۵۰

که بعد از من بموئه روزی گاری
همه داد زننه داد جدائی
که بعد از من یادگار باشد و یادآور روزگار
همه داد می زنند و می گویند داد از جدائی

نه طیب سیر بیمار انه
نه صبح من ز شب تار انه
نه طیب سر بیمار می آید
نه صبح من ز شب تار می آید

هر جا درمه مه روبرو دیاره
مه چش تا لب گورته انتظاره
هر جا هستم در روبروی من پیداست
چشمان من تا لب گور انتظار ترا می کشد

مثل پل گذاره من ته قربان
مه چش ته انتظاره من ته قربان
بسان پل در گذر رهروان است
چشم من در انتظار توست

که آهم دوده بی حاصل من
خداوندا بئیر دست و دل من
که آهم دوده بی حاصل من
خداوندا دست و دلم را بگیر

گل خوش بو دکارم یادی گاری
دنیا با کس نکرده با وفائی
گل خوش بوی بکارم تا یادگار بماند
دنیا با کسی وفا نکرد

۱۵۱

نه پیغموی از مه دلدار انه
نه پایان چشم انتظار انه
نه پیغامی از دلدارم می آید
نه چشم انتظاریم به آخر می رسد

۱۵۲

الا دلبر ته رو مه یادی گاره
ته خیال دواي دل بیماره
الا دلبر روی تو یادگار من است
خیال تو دواي دل بیمار من است

۱۵۳

دنیا نقش و نگاره من ته قربان
مه دل ته بیقراره من ته قربان
دنیا نقش و نگار است فدایت شوم
دل من بیقرار تو هست چشم انتظار توست

۱۵۴

زبانم شعله و بستر دل من
نصیب کس نبوشه مشکل من
زبانم شعله و بستر دل من
الهی مشکل من نصیب کس مباد

۱۵۵

چنه روز و ماه انتظار بمونم
چنه زاری زار یار بخونم
چقدر روز و ماه در انتظار بمانم
چقدر زاری زار یار بخوانم

قربان تو بووم ته ذات خوئی
چنه ناز بکشم چش و آبروئی
قربان تو و ذات و خوی تو بشوم
چقدر ناز چشم و ابرویت بکشم

به مثل آهوی سر کوه لاره
وین دو تا چش انتظار یاره
بسان آهوی بالا کوه لار است
دو چشم وی منتظر یار است

ته واسه بئیمه همه جا رسوا
من و تو بئیمی نجما و زهرا
برای تو همه جا رسوا شدم
من و تو قصه نجما و زهرا شدیم

مره هدائی دارم ته یادی گار
ته دست هنر و مه دل قرار
مرا دادی از تو یادگاری دارم
هنر دستان تو و قرار دل من است

چنه شو ته وسه ویشار بمونم
چنه پشت در و دیوار بمونم
چقدر شبها برایت بیدار بمانم
چقدر پشت در و دیوار بمانم

۱۵۶

گل خوش بو بووم گل خوش بوئی
فدا بووم ته ناز گفتگوئی
گل خوش یه گل خوش بو بشوم
ناز گفتگوی تو را فدا شوم

۱۵۷

مه دلبر مثل گل نو بهاره
وین صورت گل و زبون آناره
دلبر من بسان گل نوبهار است
صورت وی گل و زبانش انار است

۱۵۸

ته واسه بئیمه بلبل و میشکاء
ته واسه بئیمه سون کهروا
برایت گنجشک بلبل خون شدم
برای تو بسان کهروا شدم

۱۵۹

جوراب رنگارنگی بافتی ای یار
شه پا نکهه که کفنه از کار
جوراب رنگارنگی بافتی ای یار
بپای خودم نمی پوشم که از کار می افتد

۱۶۰

مه یاد نشونه ته حرفها و گفتار
تو مه دلی و مه زبون ته گفتار
سخنان و گفتار از یاد من نمی رود
تو دل منی و زبان من گفتار دوست

مماهی دریای طوفان بدیمه
سر کرده لشگر عاشقیمه
مماهی دریای طوفان دیده ام
سر کرده لشگر عاشقیم

تا لاله در بیه گلی بچینم
تا ته گل رو ره یکبار بوینم
تا لاله بیرون بیاید گلی را بچینم
تا یکبار گل روی تو را ببینم

خله بکشیمه رنج زندگانی
که هر عاشق را بر معشوق رسانی
و در زندگانی خیلی رنج کشیدم
که هر عاشقی را بر معشوق برساند

شه خده اشرف انار هکردی
مره منجر و گرفتار هکردی
خودت را انار اشرف کردی
مرا مجبور و گرفتار کردی

مه یاد نشونه ته رفتار و کردار
مه یاد در نشونه ته قول و قرار
رفتار و کردار تو از یاد من نمی رود
قول و قرار تو از یاد من نمی رود

۱۶۱

به مثل ورگهای باران بدیمه
خله های های چوپانان بدیمه
بسان گرگ باران دیده ام
خیلی از های های چوپان دیده ام

۱۶۲

سرکوی دلبر چنه هنیشم
ته انتظاریره چنه بکشم
در سرای یارم چقدر بنشینم
چقدر در انتظار تو باشم

۱۶۳

بدوران خیر ندیمه از جوانی
توقع دارمه ای دنیا فانی
در زندگی از دوران جوانی خیری ندیدم
و از دنیای فانی توقع دارم

۱۶۴

دلبر جان تو مره وادار هکردی
شه حرف لیمو پرتغال هکردی
دلبر خوبم تو بر آنم داشتی
سخن خود را لیمو و پرتغال کردی

۱۶۵

بغیر از تو دیگر کسی نویمه
ویشار بومه ته جای خالی ویمه
بغیر از تو دیگر کسی را نمی بینم
بیدار که شوم جای خالی تو را می بینم

مه دله غرق خون هکردی بوردی
مره نو روزه خون هکردی بوردی
دلیم را غرق خون کردی و رفتی
مرا نوروزخوان کردی و رفتی

گلی از گل ته گلزار بئیرم
از درد عاشقی قرار بئیرم
گلی از گلزار تو بگیرم
از درد عاشقی قرار بگیرم

همه جا سبزه زار بونه کوه و رو
مه چش ته انتظار مه دل ته کهو
همه جا از کوه و دشت سبزه زار می شود
چشم منتظر تو و دل من کبود است

دوای درد بیمارم توئی یار
همیشه در انتظارم توئی یار

دلبر باور هکن ته جا یقین مه
هر وقت خو بوردمه تره خو ویمه
دلبرم باور کن که از تو یقینم
هرگاه بخواب می روم تو را در خواب می بینم

مره بی سر سامون هکردی بوردی
مره مثل مجنون هکردی بوردی
بی سروسامانم کردی و رفتی
مرا بسان مجنون کردی و رفتی

مه دل خانه تره شه یار بئیرم
ته باغ دیم جا انار بئیرم
دلیم می خواهد که یارم شوی
از باغ صورت تو انار بگیرم

فردا پیراه بهار بونا شومی کوه
گو گوسپند راه دنا شونه بالا کوه
فردا و پس فردا بهار فرامی رسد بکوهستان می روم
گاو و گوسفند راهی می کنند می روند بالا کوه

دوبیتی کتولی

انیس و مونس و یارم توئی یار
دانای رمز اسرارم توئی یار

- خوشا یادیکه همیشه به یاده
خوشا عشقی که همیشه حیاته
۱۷۱
- چشم عاشق همیشه انتظاره
دلش در پیش نازنین نگاره
۱۷۲
- هر سرچشمه لار چشمون یاره
هر مرز سخن تا سامون یاره
۱۷۳
- عجب خوش سرزمینی کوه یاره
تیرون شیرکلا یارمه انتظاره
۱۷۴
- خداوندا بحق ماه و خورشید
بحق شب تار و صبح سفید
۱۷۵
- چطور آرام زنا آرام گیرم
دلیم هی زد که من آرام گیرم
۱۷۶
- وای از آن دل که از عشق بی خبر بی
حیف از نعمت دنیا بهره ور بی
۱۷۷
- به مثل باقیات و صالحاته
خوشا کاخی که همیشه آباده
- تنش رنجور بمانند بیماره
صیاد و صید دست روزی گاره
- هر سبزه زار لب خندون یاره
میرون را درد دل درمون یاره
- خوش آب و خوش هوا و سبزه زاره
من امشب منزلم در اندواره
- بحق رُجاء و زهره و ناهید
روا بنما امید هر نا امید
- چه کام از دنیای ناکام گیرم
بگفتا من ز عشق آرام گیرم
- چنان باغ و درخت بی ثمر بی
سرشته از گِل آدم گوهر بی

زلیخای زمانه پادشایم
آزمایش دو رسول خدایم

من به کعبه دل دست بدعایم
مریض درد عشق بیدوایم

۱۷۸

گدای نابینای دو سر پل
به لطف حق رسیدیم گل و بلبل

من و یعقوب بیمار بوی یک گل
شکستیم عاقبت صبر و تحمل

۱۷۹

تو چراغ خاموش و روشنائی
تو مثل ماه و زیر آبرهائی

تو چون دل در حضورم نابینائی
تو گلی در مزارت شکوفائی

۱۸۰

خونش فارسی ای دل ای دل

صدای بی صدایم ایدل ایدل	نگاه بی نگاهم ایدل ایدل
انبار رازهایم ایدل ایدل	همراه ناپیدایم ایدل ایدل
۱۸۱	۱۸۱
بدخواهی خیر خواهی ایدل ایدل	آلوده گناهی ایدل ایدل
گاهی مسکین گدائی ایدل ایدل	گاهی بر تخت شاهی ایدل ایدل
۱۸۲	۱۸۲
بساز و نابسازی ایدل ایدل	چو دروازه بازی ایدل ایدل
مزاحم نمازی ایدل ایدل	عادل و حقه بازی ایدل ایدل
۱۸۳	۱۸۳
گاهی سخت و سیاهی ایدل ایدل	بهای پر بهائی ایدل ایدل
گاهی رنج و بلائی ایدل ایدل	گاهی دارو شفائی ایدل ایدل
۱۸۴	۱۸۴
به عضو تن تو شاهی ایدل ایدل	فرمانده سپاهی ایدل ایدل
جوی گندم نمائی ایدل ایدل	مغرور و خودنمائی ایدل ایدل
۱۸۵	۱۸۵
منقمی گذشتی ایدل ایدل	جهنمی بهشتی ایدل ایدل
چو دشتی بان دشتی ایدل ایدل	گمانم از سرشتی ایدل ایدل
۱۸۶	۱۸۶
با دست خود نوشتی ایدل ایدل	کتاب سرگذشتی ایدل ایدل
هر چه رشتی نبافتی ایدل ایدل	هم زیبائی وزشتی ایدل ایدل
۱۸۷	۱۸۷

- فراق و الفراقی ایدل ایدل
بتن زخم و سوراخی ایدل ایدل
۱۸۸
- گل سرخ بهارم ایدل ایدل
امید و انتظارم ایدل ایدل
۱۸۹
- به ملک تن تو شاهی ایدل ایدل
بیداری خواب نمائی ایدل ایدل
۱۹۰
- زندانی و رهائی ایدل ایدل
چراغ راهنمائی ایدل ایدل
۱۹۱
- معبد آتشیگاهی ایدل ایدل
یونس بطن ماهی ایدل ایدل
۱۹۲
- سنگ محک مکه ایدل ایدل
شکسته تکه تکه ایدل ایدل
۱۹۳
- پناه گاه غمهایم ایدل ایدل
عزیز با وفایم ایدل ایدل
۱۹۴
- نمایان دیارم ایدل ایدل
خواب بیدار دیدارم ایدل ایدل
۱۹۵
- آهوی کوه لارم ایدل ایدل
هم خواب و هم بیدارم ایدل ایدل
- سپهر هر بلائی ایدل ایدل
حاضر و ناپیدائی ایدل ایدل
- غوغائی چو دریائی ایدل ایدل
نمی دانم چندتائی ایدل ایدل
- جام جهان نمائی ایدل ایدل
یوسف ته چاهی ایدل ایدل
- بهای ضرب سکه ایدل ایدل
اشک خون چکه چکه ایدل ایدل
- همنشین شبهایم ایدل ایدل
حکیم دردهایم ایدل ایدل
- هر رفتارهای یارم ایدل ایدل
گذشت روزی گارم ایدل ایدل

- بهر کس یک مزه ایدل ایدل
جای خنده خنده ایدل ایدل
۱۹۶
- پیوند عهد و قراره ایدل ایدل
انبار گنج اسرار ایدل ایدل
۱۹۷
- نگهبان قلوئی ایدل ایدل
روان شناس روئی ایدل ایدل
۱۹۸
- جائی زشت و زیبائی ایدل ایدل
جائی نون و حلوائی ایدل ایدل
۱۹۹
- بیمدان بتر و شیری ایدل ایدل
بدست مرگ اسیری ایدل ایدل
۲۰۰
- مأمور کردی گاری ایدل ایدل
ز خود بی اختیاری ایدل ایدل
۲۰۱
- خون آشام و مغروری ایدل ایدل
دمی دیگر بگوری ایدل ایدل
۲۰۲
- مثل راز بقاء ایدل ایدل
گاهی بر تخت شاهه ایدل ایدل
۲۰۳
- سربسته خربزه ایدل ایدل
جای گریه گریه ایدل ایدل
۱۹۶
- گلدسته یادی گار ایدل ایدل
زبان رنگ رخسار ایدل ایدل
۱۹۷
- سر چوپان گلوئی ایدل ایدل
انبار آذوقوئی ایدل ایدل
۱۹۸
- نگاه دلبر بائی ایدل ایدل
جائی خشم و بلائی ایدل ایدل
۱۹۹
- فرمانده دلیری ایدل ایدل
چو بنده فقیری ایدل ایدل
۲۰۰
- کوروش تاجداری ایدل ایدل
نقشه روزی گاری ایدل ایدل
۲۰۱
- اگر امیر تیموری ایدل ایدل
ماهی توی طوری ایدل ایدل
۲۰۲
- دنیا آزمایشگاه ایدل ایدل
گاهی یوسف به چاه ایدل ایدل
۲۰۳

- چار دست و پا به بندی ایدل ایدل
کنون شیرین چو قندی ایدل ایدل
۲۰۴
- آنار ترش و شیرین ایدل ایدل
بار سبک و سنگین ایدل ایدل
۲۰۵
- مثل دریا کلاکی ایدل ایدل
وزیر آستیای ایدل ایدل
۲۰۶
- سرکوهان چوپانم ایدل ایدل
بجز دل هیچ ندانم ایدل ایدل
۲۰۷
- مگر رستم زالی ایدل ایدل
بدوش گرز و کوبالی ایدل ایدل
۲۰۸
- دلا فرمانروائی ایدل ایدل
سلیمان پادشاهی ایدل ایدل
۲۰۹
- مرکز رنج و غمها ایدل ایدل
قاصد دل بدلها ایدل ایدل
۲۱۰
- اگر حاتم طائی ای ایدل ایدل
مریض بیدوائی ایدل ایدل
۲۱۱
- به قیمت چون و چندی ایدل ایدل
مکن کاری بگندی ایدل ایدل
- قصه شاد و غمگین ایدل ایدل
دریای ژرف کاسپین ایدل ایدل
- به صبر مثل لهاکی ایدل ایدل
آخر اسیر حاکمی ایدل ایدل
- گله خود چرانم ایدل ایدل
دلیکه خود در آنم ایدل ایدل
- همش جنگ و جدالی ایدل ایدل
نقل قول نقالی ایدل ایدل
- آسف برخيائي ايدل ايدل
جسمی روی عصائی ایدل ایدل
- طلسم روی گنجها ایدل ایدل
هاتف وصل الله ایدل ایدل
- ز راه عشق گدائی ایدل ایدل
ز دیده اشک و آهی ایدل ایدل

- بی‌قرار بکشادی ایدل ایدل
روح همیشه شادی ایدل ایدل
۲۱۲
- هر چه هستی تو هستی ایدل ایدل
مقر جنگ و دوستی ایدل ایدل
۲۱۳
- دانشگاه رویایم ایدل ایدل
وجدان و عقل زایم ایدل ایدل
۲۱۴
- مستجاب الدعائی ایدل ایدل
بدست زن فنائی ایدل ایدل
۲۱۵
- به سر تاج و کلاهی ایدل ایدل
بدنیا یک نگاهی ایدل ایدل
۲۱۶
- چو غنچه ناشکافتم ایدل ایدل
آنچه دل گفت نگفتم ایدل ایدل
۲۱۷
- نه میل دارم مجبورم ایدل ایدل
خوراک مار و مورم ایدل ایدل
۲۱۸
- همیشه بیداری ایدل ایدل
بصبر و انتظاری ایدل ایدل
۲۱۹
- مثل زین‌العبادی ایدل ایدل
جان راه عشق بدادی ایدل ایدل
۲۱۲
- نمی‌دانم چه هستی ایدل ایدل
بخشی یا بگشتی ایدل ایدل
۲۱۳
- معلم شبهایم ایدل ایدل
آئینه سیمایم ایدل ایدل
۲۱۴
- بلعم با عورائی ایدل ایدل
در آزمون خدائی ایدل ایدل
۲۱۵
- به حکمی پادشاهی ایدل ایدل
بخورد و دفع‌گدائی ایدل ایدل
۲۱۶
- نیافتم آنچه خواستم ایدل ایدل
آنچه رشتم نیاستم ایدل ایدل
۲۱۷
- بدنیا بس بدورم ایدل ایدل
چو زندانی صبورم ایدل ایدل
۲۱۸
- چو عکس یادی‌گاری ایدل ایدل
تو باغچه گل‌کاری ایدل ایدل
۲۱۹

- عاشق انتظاری ایدل ایدل
قصه روزی گاری ایدل ایدل
۲۲۰
- قرار ببقرارم ایدل ایدل
لحظه لحظه شمارم ایدل ایدل
۲۲۱
- بهر دردی بسازی ایدل ایدل
بهر نازی بنازی ایدل ایدل
۲۲۲
- بیدر و دروازه‌ئی ایدل ایدل
مثل زخم تازه‌ئی ایدل ایدل
۲۲۳
- دریا دنیای خود مختاره ایدل
کجا تخت شاه و درباره ایدل
۲۲۴
- گورستان شهر بی شهرداره ایدل
ناظلم و ستم و آزاره ایدل
۲۲۵
- بناز نازنینان نازی ایدل
با رنج و غم بسوز و سازی ایدل
۲۲۶
- گهی دانا گهی نادونی ایدل
بهر بادی وزد لرزونی ایدل
۲۲۷
- گفتار بی کرداری ایدل ایدل
امیر پازواری ایدل ایدل
- عهد و پیمان یارم ایدل ایدل
خبر نگار یارم ایدل ایدل
- بهر سازی نوازی ایدل ایدل
بهر هی هی بنازی ایدل ایدل
- چو دریا غلغله‌ئی ایدل ایدل
همش آه و ناله‌ئی ایدل ایدل
- چگونه پائیز و بهاره ایدل
چه قدرت حاکم این کاره ایدل
- نه کسی را به کسی کاره ایدل
آنجا حاکم پروردی گاره ایدل
- با پیران دانا همرازی ایدل
چو گنجشک در چنگال بازی ایدل
- سر دو راهی سرگردونی ایدل
میون عقل و جهل حیرونی ایدل

- چرا غمگین و گوشه‌گیری ای‌دل
چرا نادون با اینکه پیری ای‌دل
۲۲۸
- گل خوش بوی روی خاره ای‌دل
تن سالم دل بیماره ای‌دل
۲۲۹
- عاشقی ملک بی‌سامان ای‌دل
عاشقی آتش دامان ای‌دل
۲۳۰
- کاخ عاشق نشین‌ای منزل دل
گل لاله‌قبر کهنه ای‌دل
۲۳۱
- عاشقی ابر بی‌باران ای‌دل
با این همه شیرۀ جان ای‌دل
۲۳۲
- صیادی که صید شکاره ای‌دل
وعدۀ تنگ بی‌کردار ای‌دل
۲۳۳
- نمی‌دونم با چی درگیری ای‌دل
چرا از عمر شیرین سیری ای‌دل
۲۲۸
- درخت عاشقی پرباره ای‌دل
با یک دیدار هزار گفتاره ای‌دل
۲۲۹
- عاشقی راه بی‌پایان ای‌دل
عاشقی درد بیدرمان ای‌دل
۲۳۰
- عزیزا نازنین زندانی ای‌دل
هزاران غنچه یک نشگفته ای‌دل
۲۳۱
- عاشقی کام ناکامان ای‌دل
نقش روی آب روان ای‌دل
۲۳۲
- عاشقی کار خود مختاره ای‌دل
عسل شیرینه گفتاره ای‌دل
۲۳۳

خونش مازرونی یاد یار

یارون مه یار مَره لبخند بزوءِ
 طلاگردنی ره گردن بزوءِ
 یاران یارم بمن لبخند زده
 گردن بند طلا را به گردن آویخت
 دو تا چشمک مَره کمند بزوءِ
 نشه عاشقی ره دامن بزوءِ
 بلا گوشه چشمی بکمندش اسیر نمود
 آتش عاشقی را دامن زد
 ۲۳۴

بهارِ زندگی مهر و محبت
 الهی نوبنی روی خجالت
 در بهار زندگانی مهر و محبت باید
 الهی روی خجالت نبینی
 اگر داینی خدا تره هده قوت
 هم دنیا خیر بوینی هم قیامت
 اگر داری خسته نباشی خدا قوت
 هم در دنیا و هم در آخرت خیر ببینی
 ۲۳۵

شوره و یشار بمون مه نازنین یار
 امیدوار بمون مه نازنین یار
 شب را بیدار بمان ای نازنین یار من
 امیدوار بمان نازنین یار من
 چشم انتظار بمون مه نازنین یار
 در انه ته مهمون مه نازنین یار
 چشم انتظار بمان نازنین یار من
 مهمان تو در حال آمدن است
 ۲۳۶

ته باغ میوه انگور بووشم
 ته خنه چراغ نور بووشم
 انگور باغ میوه تو گردهم
 نور چراغ خانه ات شوم
 عسل پرّه زنبور بووشم
 من ته جوون دیمه دور بووشم
 عسل خامه زنبور بشوم
 من بفدای صورت جوان تو گردهم
 ۲۳۷

هیچ دارا محتاج نادار نبوشه
با حیاء را بی حیاء کار نبوشه
هیچ دست و دل بازی محتاج نادار نگرده
آدم با حیا را با بی حیا کار نباشد

غم دلدار که داینی خار و خاردار
مرا در جسم و جانست انتظار دار
غم دلدار که داری خوب و خوب نگهدار
مرا در جسم و جانست منتظر باش

دل دیوانه ام نئینه قرار
کی نفرین بکردبو مِره از این کار
دل دیوانه ام قرار نمی گیرد
نمی دانم کی مرا از این کار نفرین کرده است

فدا بوم ته نازِ گفتگو
فدا بوم حیاء و ابرو
فدای ناز گفتگویت گمردم
فدای حیا و ابرویت گمردم

شب و روز با خودم در گفتگومه
ته دست دکاشته دار میوومه
شب و روز با خودم در گفتگویم
میوه درختی هستم که دست تو کاشت

الهی هیچ دلی بیمار نبوشه
هیچ بی گناهی پای دار نبوشه
الهی هیچ دلی بیمار نگردد
هیچ بی گناهی اسیر پای دار نشود
۲۳۸

آهای میران دل بیماره خاردار
گلی که از روی خار داینی خاردار
آهای میران دل بیمار را خوب نگهدار
گلی که از روی خار داری نیکو داشته باش
۲۳۹

اگر پیش یار و اگر سر کار
بروز عاشقان بیمه گرفتار
اگر پیش یار و اگر سرکار
بروز عاشقان گرفتار شدم
۲۴۰

فدا بوم ته چش و ته ابرو
فدا بوم ته ناز خنده رو
فدای چشم و ابرویت گمردم
فدای ناز خنده رویت گمردم
۲۴۱

خدایا یکدل و صد آرزومه
تلخ و شیرینی از آب و ریشومه
خدایا یکدل و صد آرزو دارم
تلخ و شیرینی از آب و ریشه ام
۲۴۲

هر خوش رفتارِ خوش کردار نبونه
رنگ بزّه کله خنه دار نبونه
هر خوش رفتاری با تو خوش کردار نمی شود
موی رنگ کرده برایت خانه داری نتواند کرد

بخونم بگوش بیدرد مندون
چه دوننه غم و رنج فقیرون
بخوانم بگوش بیسردان
غم و رنج فقیران چه می دانند

از آنروز که ته جا جدا بئیمه
تو مه فدا من ته فدا بئیمه
از آن روزی که از تو جدا شدم
تو فدای من و من فدایت شدم

اگر چه کوه و جنگل و صحراء
هزار افسوس که دنیا بی وفاء
اگر چه کوه جنگل صحراست
هزار افسوس که دنیا بیوفاست

بچه کاری بیسوء از چه شونه
چه وی با ناکسونها مهربونه
برای چه کاری آمده و چه می رود
پس چرا وی با ناکسان مهربان است

هر راه گذری یار ته یار نبونه
چشه ویشار دل ویشار نبونه
یارم هر رهگذری یار تو نمی شود
چشم بیدار دل بیدار نمی شود

۲۴۳

دو تا صد حدیث لیلی و مجنون
آنانکه ندیننه سفره بی نون
دو صد حدیث لیلی و مجنون
آنانکه ندیدند سفره بی نان

۲۴۴

ته واسه ککته صحرا بئیمه
مریض درد بیدوا بئیمه
برای تو فاخته صحرا شدم
بیمار درد بیدرمان شدم

۲۴۵

سرای یار همه جا با صفاء
همه جا و مکان ته رج پاء
همه جا سرای یارم باصفاست
در هر جا و هر مکان رد پای توست

۲۴۶

ندونسمه که عمرم چند و چونه
اگر لیلی و دنبال مجنونه
نمی دانستم که عمرم چند و چون است
اگر لیلی دنبال مجنون است

۲۴۷

هر جا که گلزار و چمن بدیمه
یتّا مثل گل وطن نچیمه
هر جا که گلزار چمن دیدم آنجایم
یکی همسان گل چمن وطن نچیدم

یادش بخیر شه گل نو بهاره
یادش به خیر شه سرمنزل یاره
یادش بخیر گل نوبهار خودم
یادش بخیر سر منزل یارم

گنه دارمه ندارمه جای گفتار
الهی خیر بوینی شه روزی گار
می گوید سخن دارم جای گفتار ندارم
الهی از روزگار خود خیر ببینی

دیاری خوش مزه‌ی روزی گاره
هر جا دری ته روبرو دیاره
از دور خوش مزه روزگار است
هر جا که هستی روبرویت پیدااست

طعمه شیر و مور و ماری ای پول
شیطون بزویی کناری ای پول
طعمه شیر و مور و ماری ای پول
شیطان را بر کنار رانندی ای پول

زنبور عسل سخن بئیمه
بوردما گلی از گلشن بچیمه
زنبور عسل شدم نیش سخن در زبان دارم
خواستم گلی از گلشن بچینم

۲۴۸

یادش بخیر شه باغ شیر آناره
یادش به خیر شه درد پرستاره
یادش بخیر انار شیرین باغ خودم
یادش به خیر پرستار درد خودم

۲۴۹

دو تا چشمون یار قصه بسیار
همین وسته که ته جا بیمه دیدار
دو چشمان یار قصه بسیار دارد
همین قدر بس است که با تو دیدار کردم

۲۵۰

عاشقی چون میوه سر داره
کتاب خاطر ات و یادی گاره
عاشقی چون میوه بالای درخت است
کتاب خاطر ات و یادگار است

۲۵۱

تو چون شمشیر روزی گاری ای پول
بگردن همه مهاری ای پول
تو چون شمشیر روزگاری ای پول
بگردن همه مهاری ای پول

۲۵۲

شه دلِ غمّه شه غمخواره بووم
 شه ظاهر باطن راز داره بووم
 قصه دلم را به غمخوارم بگویم
 و رازدار ظاهر و باطنم بگویم

زهر دمخور دم از پس دمه انه
 دل از یصاد دل آرام ناله انه
 زهر دمخوری دم از بادم می آید
 دل از یصاد دل آرام بناله می آید

زلیخا را مهمون دار هکنم من
 جای ترنج دستِ پاره هکنم من
 زلیخا را دارای مهمان بکنم
 جای ترنج دستم را پاره کنم

بووم ته چشمه انتظارِ گره
 تره سیر بوینم شو تا سحره
 بگویم بقربان چشم منتظرت
 شب تا سحر تو را سیر ببینم

سره دستمال دووتم داغ دلبر
 گل بوسه بچینم باغ دلبر
 از داغ دلبر بسم دستمال می بندم
 از باغ دلبر گل بوسه بچینم

خامه حرف دلّه دلداره بووم
 شه دلِ دلّه خبر داره بووم
 می خواهم سخن دل را به دلدار بگویم
 به اینکه از دلم خبر دارد بگویم

کاسته جائی شونه که قدح انه
 ورف و بارون و باد از دمه انه
 کاسه جایی می رود که قدح بیاید
 برف و باران و باد از دمه می آید

خامه یاد دو دلدار هکنم من
 حضرت یوسف دیدار هکنم من
 می خواهم یادی از دو دلدار بکنم
 با حضرت یوسف (ع) دیدار کنم

امروز خامه بورم شه یار سره
 ته قربون صدقه بووم ته سره
 امروز می خواهم به سرای یارم بروم
 فدا و صدقه سرت گُردم

مه سر درد کنه از فراغ دلبر
 امشو یواش بووم تا باغ دلبر
 سرم از فراغ دلبر درد می کند
 امشب یواش بباش باغ دلبر بروم

مار مثل ماز کنلِ مار دوتوؤ

مار کهنه نبونه همیشه نوؤ

مادر بسان ملکه در کندوسست
مادر کهنه شدنی نیست همیشه تازه است

۲۵۸

اگر مار نئیبو جان هم نئیبوؤ

پری و جن و حیوان هم نئیبوؤ

اگر مادر نمی بود جان هم نمی بود
پری و جن و حیوان هم نمی بود

۲۵۹

دنیا آباد زن و زنده گیه

زن چراغ خنوءِ روشنیه

دنیا آباد زن و زندگی است
زن چراغ روشنی بخش خانه است

۲۶۰

الهی ته گوش گوشوار بووشم

ته آینه قدیه دیوار بووشم

الهی گوشواره گوششت شوم
آینه قدی دیوارت شوم

۲۶۱

ته حیاط باغچه گل بئیمه

از داغ تو بی تحمل بئیمه

گل باغچه حیاط تو شدم
از داغ تو بی تحمل شدم

۲۶۲

مثل عسل شیرین خنوءِ

گل خوش بوی همیشه تازوؤ

مانند عسل شیرینی خانه است
گل خوش بوی همیشه بهار است

دارو و درد و درمان هم نئیبوؤ

بکلی خلقت جهان نئیبوؤ

دار و درد و درمان هم نمی بود
کلاً خلقت جهان هم نمی بود

هر کس زن ناینه مثل زندانیه

وجه عصای دستان پیرینه

مرد بی زن بسان زندانیست
بچه عصای دستان پیری است

همیشه ته دیم کنار دووشم

ته قاب عکسه یادی گار بووشم

همیشه در کنار صورت تو باشم
یادگار قاب عکس تو شوم

شرمونده ته روی گل بئیمه

دست بدعا و توکل بئیمه

شرمنده گل روی تو شدم
دست بدعا و توکل شدم

سوار بونی ته رکابدار بووشم
همه سر منزل ته کنار دووشم
به هنگام سوار شدن رکابدار تو شوم
در همه جا منزلگاه در کنار تو باشم

هر جا دزمه مه روبرو دیاره
مه خورد و خوراک و خواب و بیداره
هر جا که هستم دز روبروی من جلوه می کند
خوراک و خواب و بیداری من است

هر ور گشنه من بی اختیارمه
مثل درخت خشک بی بهارمه
و هر سو که می خواهند می تازند
بسان درخت بی بهارم

گنه چی کار هکردی دیروز امروز
کجه بودنه تره دئینه پیش
می گوید دیروز و امروز چه کردی
کجا رفتند آنانکه جلوتر از تو بودند

برو دلبر که مشتاق دیدارمه
با یک نفس امانت مهارمه
برو دلبر که مشتاق دیدار تو ام
به یک نفس امانت مهارم

ته کوچ سر چار بیدار بووشم
ته مال سر اوسار دار بووشم
چارودار مال کنون ییلاق تو شوم
افسار مرکب تو را در دست بگیرم
۲۶۳

مه یار مه ذق و شوق روزی گاره
مه چش انتظار مه دل قراره
یارم ذوق و شوق روزگارم می باشد
چشمانم براه و دلم بیقرار است
۲۶۴

سوار دو تا اسب بی اوسارمه
اسیر غم و رنج روزی گارمه
بر دو اسب بی افسار سوار هستم
اسیر غم و رنج روزگارم
۲۶۵

صدا انه مه گوش همه شو و روز
گنه لس لس بورا شه پیشه هاریش
همه شب و روز صدائی بگوשמ می آید
می گوید آرام آرام برو و پیشت را نگاه کن
۲۶۶

صیاد روزی گار من ته شکارمه
حمال بار جان بی اختیارمه
صیاد روزگار من شکار تو ام
حمال بار جان بی اختیارم
۲۶۷

همه در بند تو بیمی گرفتار
 هده انصاف نکن باری به من بار
 همه در بند تو گرفتاریم
 انصاف بده باری بر بارم نیفزای

خله مسکین بقوی برسینه
 خله غلام به شاهی برسینه
 خیلی مسکین بقوت رسیدند
 خیلی غلام به شاهی رسیدند

هر پیری حرف نوؤ و کهنه داینه
 آه مظلوم مثل تش شعله داینه
 هر پیری سخن نو و کهنه دارد
 آه مظلوم بسان آتش شعله دارد

مه عمر تب تب بکرده عو بئیه
 مه خنه سر قبر سیو بئیه
 عمر من قطره قطره آب شد
 خانه و سرای گور سیاه شده

قدِ دولا از سنگینی باره
 دار و ندار بدنیا گرفتاره
 دولاشدن قد از سنگینی بار است
 دار و ندار بدنیا گرفتار است

روزی گار ای روزی گار ای روزی گار
 نده ما ضعیفون را رنج و آزار
 روزگار ای روزگار ای روزگار
 ما ضعیفان را رنج و آزار نده

۲۶۸

خله شیرین به تلخی برسینه
 خله ندار دارائی برسینه
 خیلی شیرین به تلخی رسیدند
 خیلی بی چیز بدارائی رسیدند

۲۶۹

دار کهنه میوه تازه داینه
 هر سختی مزه تجروبه داینه
 درخت کهنه میوه تازه دارد
 هر سختی مزه تجربه دارد

۲۷۰

مه آفتاب آسا سر کوه بئیه
 مه سر ریش آسپه ورف کو بئیه
 آفتاب من حالا به سر کوه رفته
 سر و ریشم سفید چون برف کوه شده

۲۷۱

هر پیری وجه قنداقه ماره
 بدو خوبی بدیه روزی گاره
 هر پیری بچه قنداقه مادرش است
 بدیها و خوبیها دیده روزگار است

۲۷۲

هر دردی را یکجور دوا هدا
دوای مرگ هم آرامگاه هدا
بهر دردی یکجور دوا شده
دوای مرگ هم آرام داده

مريض دل جی خانه درد دوا
شکار دل جی خانه تیر خطا
دل مريض چه می خواهد جز دواي درد
دل شکار چه می خواهد جز تیر خطا

خامه سكات بکشم تاء بزئم
غریب براره فرما بزئم
می خواهم از چرم گاو خامه چارق برگیرم
برادر غریب را به مهمانی بخوانم

مريض خنه دار مه دل بی قراره
ناخشه حال و روز آخر کاره
و دلم ناخوش است بیمار در خانه دارم
ناخوشی حال و روز آخر کاره

خدای پیغوم خطر بیمو
در وری و دریچه ور بیمو
پیغام خطر از خداوند بیامد
از دروازه دریچه بیامد

یارون هر دردیکه خدا هدا
دوای درد دل دعا هدا
یاران هر دردی را که خدا داده
دوای درد دل دعا داده

۲۷۳

ناوینا چی خانه دوچش وینا
اسیر دل چی خانه بوورها
کور چه می خواهد دو چشم بینا
اسیر دل چه می خواهد جز رها شدن

۲۷۴

تلم ساد سر لعله و بزئم
غریب جا در آشنا بزئم
بر بالای ساد تلم نی بزئم
در دیار غربت در دوست و آشنا را بزئم

۲۷۵

آی شم شال شونگ کنه مه دل نخاره
این رسومات قدیم روزی گاره
دوباره شغال زوزه گر شیون می کشد
این باور پیشینیان روزگار است

۲۷۶

بوردمه راه کفم صبر بیمو
مته غم و غصه چار ور بیمو
رفتم که راهی شوم عطسه آمد
برایم غم و اندوه از چهار سو می آید

۲۷۷

کتاب أحمد شاه وزیرمه
گنجینه سخن قدیمیه
کتاب احمدشاه وزیری ام
گنجینه سخن پیشینیان ام

سخن بووم بمونه یادی گاری
چمن سبز هکنم با چشم جاری
تا سخن بگویم و از من بیادگار بماند
با چشم چمن زاری را سبز و بارور کنم

گل خوش بو دکارم در سره
شه نومه بزئم دروازه سره
و در سرای آن گل خوش بویی بکارم
و نام خودم را در بالای دروازه آن حک نمایم

تا شه سرگذشت بنویسم کتاب
مثل ماهی رها هکنم در آب
تا از سرگذشت خود کتابی بنویسم
و بسان ماهی در آب رها کنم

خامه بووم حدیث ورقه گلشاد
بووم لیلی و مجنون داد و بی داد
می خواهم حدیث ورقه و گلشاد را بگویم
بگویم لیلی و مجنون داد و بیداد

گنج قدیمه زیر خاکیمه
حکیم درمان گل و گیاهیمه
گنج قدیمی زیر خاکیم
طیب شفا بخش گل و گیاهیم

۲۷۸

خامه زنده بمونم روزی گاری
چو عزیز طالقان و نگاری
می خواهم مدتی از روزگار زنده بمانم
چون عزیز طالقان و نگار بماند

۲۷۹

بورم باغ بئیرم شه ملک سره
دیوار دچینم باغ دور و وره
بخانه سرای قدیمی ام بروم آنجا باغی بگیرم
و دور آن را دیوار بچینم

۲۸۰

مثل آب باز فرو بوردمه در آب
آسا وره بووم هکنم چاپ
بسان شناگری ماهی ز آب فرو رفتم
حالا آن را برای چاپ نشر بیرم

۲۸۱

امان ایداد و بیداد داد و بیداد
خامه یاد بیارم شیرین و فرهاد
الامان ایداد و باز هم داد
می خواهم از شیرین و فرهاد یادی آورم

۲۸۲

بی ابر و باد ورف و بارون نبونه
هیچ بیابون سبز و خندون نبونه
بدون ابر و باد برف و باران نمی شود
هیچ بیابانی سبز و خندان نمی شود

۲۸۳

مسلمانان مه دل نئینه قرار
آن گل لبخند زنه برروی شه یار
ای مسلمانان دل من آرام ندارد
آن گل بر رخ و یار لبخند می زند

۲۸۴

برارون هر گجونی جای دنیا
بنا حق نرروشین خود را دنیا
ای برادران هر کجای دنیا که هستید
خود را ناحق بد دنیا نفروشید

۲۸۵

هر آبادی آخر خرابه بییه
هر خنده روزی آخر برمه بییه
هر آبادی که شنیده ایم خراب شدند
هر خنده روزی آخر بگریه مبدل شد

۲۸۶

دلا بی غم کسی شادی نوینه
بی درد و رنج سلامتی نوینه
ای دل بدون غم کسی شادی نمی بیند
بدون درد و رنج سلامتی نمی بیند

۲۸۷

هیچ نازا را شیر از پستون نبونه
هر کهنه پیر و سخن دون نبونه
هیچ نازائی را شیر از پستان نمی شود
هر کهنه و پیری سخندان نمی شود

هزار گل خوش بو نئونه گل یار
آن گل از دل در انه تا برخسار
هزار گل خوش بوی بهمان گل یار نمی شود
آن گل از دل بر می آید تا برخسار می رسد

با خیر و خوبی شسته هکنین جا
نخرین گول قطامه زیبا
با خیر و خوشی برای خود جا باز کنید
فریب این قطامه زیبا را نخورید

هر زایمانی آخر مرده بییه
فقط عشق که هر دم تازه بییه
هر زایمانی که دیده ایم آخر مرده اند
فقط عشق که هر دم تازه شده

از شمع خاموش روشنی نوینه
ندیه زشتی زیبائی نوینه
از شمع خاموش شده روشنایی نمی بینید
زشتی ندیده زیبایی نمی بینید

سرمشوق و راهنمای عاشقیمه
از آنروز تا حالا کهنه نئینه
سر لوحه کار و راهنمای عشقتند
از آن روز تاکنون کهنه نشدند

تله دگمه مه پره نشکن
روح بی نقص محبت نشکن
در دام تو افتادم بزم را نشکن
روح بی نقص محبت را نشکن

تو سبزی دکار من سخن دکارم
تومیوه بار هده من یادی گارم
تو سبزی بکار من بذر سخن بکارم
تو میوه بار بده و من یادی گاری

من پیر بییمه دل اصلاً پیر نئیه
من سیر بییمه دل حلو سر نئیه
من پیر شدم دل اصلاً پیر نشد
من سیر شدم دل هنوز سیر نشد

گنه مِره یاد و ترا فراموش
بار تا خریدار نار نئونه فروش
میگوید مرا یاد و ترا خاطر فراموش
بار تا خریدار نداشته باشد فروخته نمی شود

گل و بلبل دو یارقدیمینه
مثل عصای دستان پیرینیه
گل و بلبل دو یار قدیمی اند
بسان عصای دست پیری اند

۲۸۸

آتا خواهش دارمه مه دل نشکن
تن همچون کوزه مجنون بشکن
خواهش از تو دارم دل مرا نشکن
تن چون کوزه مجنونم را بشکن

۲۸۹

بوار بارون بوار تا من بوارم
تودر دل زمین من دل یارم
ای باران ببار و ببار تا من تو ببارم
تو در دل زمین بکار و من دل یارم

۲۹۰

دل بدریا بزومه شیر نئینه
من دستگیر بیمه دل دستکرنئیه
دل بدریا زدم اما تر نشد
من دستگیر شدم دل دستگیر نشد

۲۹۱

دلبر هر جا ته صدا انه مه گوش
دل بدل راه داینه نئونه فراموش
دلبرم هر جا صدای تو بگوش می آید
دل بدل راه دارد فراموش نمی شود

۲۹۲

بلبل بی گل و گلزار بئیمه
 پس بخرده بار بازار بئیمه
 بلبل بی گل و گلزار شدم
 پس مانده کالای بیرونق بازار شدم

صبح چارشنبه پنجم ماه چار
 از شوق روی تو بئیمه ویشار
 صبح چهارشنبه پنجم ماه چار
 از عشق روی تو بیدار شدم

چو میوه از درخت اوفتاده هستم
 همین علت خدا را دیده هستم
 چون میوه که از درخت اوفتاده هستم
 همین یک دلیل علت قدرت خداوندیست

بی قسمت ونصیب یار بئیمه
 همه جا سرزبون گفتار بئیمه
 بسدون قسمت و نصیب بار شدم
 همه جا بر زبان افتاده و نقل مجلس شدم
 ۲۹۳

تره خوبدیمه ای نازنین یار
 مه دل آرزو مه گل بهار
 ای نازنین یارم ترا در خواب دیدم
 دل من آرزوی گل بهار مرا کرد
 ۲۹۴

اگر چه من ز مادرزاده هستم
 یقین از باغبانی ساخته هستم
 اگر چه مادرم مرا زاییده
 به یقین ساخته پرورده باغبانی هستم
 ۲۹۵

خونش مازرونی راز و نیاز

خدایا پر هده پرواز هکنم
 بدرگاهت راز و نیاز هکنم
 خدایا پر پروازم بده
 و بدرگاهت راز و نیاز کنم
 ۲۹۶

دست بدامن بئیرم جان خداره
 حکیم درد هر درمونده هاره
 دست بر دامن خدای جانانه ام را بگیرم
 و حکیم درد هر درمانده
 ۲۹۷

خداوندا مه دل غم بئیته
 سرگرم جنگ مه شمشیر خم بئیته
 خداوندا دلم را غم گرفته است
 سرگرم جنگ بودم که شمشیرم خم شده
 ۲۹۸

خداوندا بروز اول کار
 خله از دوست بدیمه رنج و آزار
 خداوند بروز آغاز کارت سوگند
 خیلی از دوستانرا دیدم که فکر رنج و آزادند
 ۲۹۹

توفیق هده که شب نماز هکنم
 در دل و در چش باز هکنم
 توفیق بده که نماز شب بخوانم
 در دل و در چشم را بگشایم

دوای درد هر بیچاره هاره
 آشنای هر صدای ناله هاره
 که دوای درد هر بیچاره ای
 آشنای هر زبان ناله ای

مه خورشید عقل رو چم بئیته
 یقین مه طالع سنگه کم بئیته
 و خورشید عقل را در مه غلیظ پنهان کرد
 به یقین طالع من سنگ کم بها گرفت

که من از دست دوست بیمه گرفتار
 زن خوب مثل گل و بد مثل خار
 که من از دست دوست گرفتارم
 زن خوب مثل گل و زن بد بسان خوار است

تِه مَزْد و مَنّت کاره نخامه
 عمری در رنج و آزاره نخامه
 مزد به منت و کار تو را نمی خواهم
 عمری در رنج و آزار بودن را هم نمی خواهم

کدوم آخر تِه آخر یامه آخر
 تو که دردی ندی چه داینی خبر
 کدام آخر خبر تو یا آخر من
 تو که درد نادیده ای چه خبر از درد داری

سر بی سامون و خسته دارمه
 شه بخت و شه اقبال گله دارمه
 سر بی سامان خسته ای دارم
 از بخت و اقبال گله دارم

ناحق لینگ بشکن دست دَوَن
 مردم آزاره از ریشه بخشکن
 پای ناهق بشکن و دستش را ببند
 ریشه مردم آزار را بخشکان

غم و رنج و دوری یار نئیبو
 هیچ مریضی بی پرستار نئیبو
 غم و رنج و دوری یار نمی بود
 هیچ مریضی تنها و بی پرستار نمی شد

خدایا تِه سر کاره نخامه
 تِه سه ماه خوش بهاره نخامه
 خدایا سر کار از تو نمی خواهم
 بهار خوب سه ماهه تو را هم نمی خواهم

۳۰۰

همه دردی دوائی داینه آخر
 اهل درد با اهل درد داینه خبر
 همه گونه درد آخر دوائی دارد
 اهل درد با اهل درد در خبر است

۳۰۱

خداوندا دل بشکسته دارمه
 دو دست باز ز فقر بسته دارمه
 خداوندا دل شکسته ای دارم
 دو دست باز از فقر بسته دارم

۳۰۲

خدایا حق بحق دارون برسن
 الهی ناهق تن بُور کفن
 خدایا حق را بحق داران برسان
 الی تن ناهق در کفن برود

۳۰۳

خدایا وسبو انتظار نئیبو
 هیچ وجه شیر خاری بی مار نئیبو
 خدایا کاش که می شد انتظار نمی بود
 هیچ طفل شیر خواره بی مادر نمی شد

۳۰۴

ببخشد گناهای همه تاره
هر ماه رمزون بیست یک احیاره
تا ببخشد گناهان همگان را
در هر ماه رمضان و در بیست و یکم احیا

اوساردنبالی شب و روز قطارمه
یک طوره جو شام و یک هم نهارمه
بدنباله افسار شیب و روزم رفته ام
یک تویره جو شام و یکی هم نهارم

شب و روز با خودم در گفتگومه
ته دست دکاشته دار میوومه
شب و روز با خودم بگو نگو دارم
میوه درخت دست کاشت توام

ته روز و شو دو آسب کر بزومه
له و لور بئی مثل چکومه
شب و روز تو دو اسبه خرمن کوبیده ام
له و لورده شده بسان محصول پوکم

طلای جوانی از خمره بُورده
هر کس عاشق ناینه نامرده مرده
طلای جوانی از خمره رفت
هر کس عاشق نداشته نامرده مرده است

دست دامن بئیرم جان خداره
نذر هکنم علی شیر خداره
خدا را دست و دامن برگیرم
نذر کنم مولایم علی (ع) شیر خدا را
۳۰۵

خدایا دیوانه روزی گارمه
بدست تقدیر سرچار بیدارمه
خداوندا دیوانه روز گارم
در دست تقدیر بزرگ چاروادارام
۳۰۶

خدایا یکدل و صد آرزومه
تلخ و شیرینی از آب و ریشومه
خدایا یکدل دارم و صد آرزو
تلخ و شیرینی از آب و ریشه ام
۳۰۷

خداوندا ته دشت کرکسومه
ته دنیا زیر چرخ آسیومه
خداوندا محصول دشت توام کرکسو
در دنیای تو سنگ زیرین آسیایم
۳۰۸

خداوندا بهار عمرم بُورده
آمید و ذوق و شوق و خنده بُورده
خداوندا بهار عمرم رفت
امیدواری و عشق ورزی خنده رفت
۳۰۹

خداحافظ همه جا مه دیاری
 خداحافظ همیشه انتظاری
 خداحافظ همه جا در راستای دید منی
 خداحافظ ای همیشه در انتظار

رسان هر درد بیدرمون را درمون
 ببخشا هر گناهکار پشیمون
 بهر درد بیدرمان دوا عنایت فرما
 و هر گناهکار پشیمان را ببخش

درد و بلا هده با صبر و طاقت
 فقیری عزت و مریضی نعمت
 درد و بلا بده با صبر و طاقت
 فقر عزت و بیماری نعمت است

بوین قارون با آن همه ثروت
 حسین (ع) و کربلا را غرق نعمت
 بقارون با آن همه ثروت نگاه کن
 حسین (ع) و کربلا را غرق نعمت

زمین دل با نالش خنه کنه
 وارش برمه دله زنده کنه
 دل زمین با نالش خنده می کند
 باران اشک دل را زنده می کند

خداحافظ مه گل یادی گاری
 خداحافظ همه بندواری
 گل یادگاری ام خداحافظ
 خداحافظ همه کوه نشین ها (بندواری)

۳۱۰

خداوندا بآه دل مارون
 رسان هر بی سرسامون را بسامون
 خداوندا به آه دل مادران
 هر بی سر و سامان را بسامان برسان

۳۱۱

هرچی دنی هده بجز خجالت
 الهی نشوء عقل و شرافت
 خدا هر چه می بده بجز خجالت
 الهی عقل و شرافتم نرود

۳۱۲

اگر قبول داینی روز قیامت
 علی (ع) را در تهی دستی و عزت
 اگر برروز قیامت معتقدی
 مولایم علی (ع) را در تهی دستی و عزت

۳۱۳

زمین با آب وارش خنه کنه
 سیو ابر غم دله عقده کنه
 زمین با آب باران خنده می کند
 ابر سیاه غم دل است و عقده می کند

۳۱۴

امید و آرزوء نازنین یار
خوش و غم و غصّوء نازنین یار
امید و آرزوست نازنین یار
زمانه نو نبوء نازنین یار

هم تلخ و هم شیروء نازنین یار
پیر بنا تجربوء نازنین یار
هم تلخ است هم شیرین
پیر با تجربه است نازنین یار

دیاری خش مزوء نازنین یار
آن هم قبر سیوء نازنین یار
که از دور تحریک می کند
وصالش هم قبر است

عشق این باغ میووء نازنین یار
دل بی عشق مردوء نازنین یار
عشق میوه ی این باغ است
دلی که عشق ندارد مرده است نازنین یار

دنیا بیابروء نازنین یار
زمانه نو بنوء نازنین یار
دنیا بیبا و بروست نازنین یار
خوشی و غم و غصه است نازنین یار
۳۱۵

دنیا یک خاطروء نازنین یار
سردار جنگه جوء نازنین یار
دنیا یک خاطرات نازنینم
مانند یک سردار جنگجوست
۳۱۶

دنیا باغ میوء نازنین یار
وعده ی صد سالوء نازنین یار
دنیا چون باغ میوه است نازنین یار
وعده ی عاشق صد ساله است نازنین یار
۳۱۷

دنیا یک مزرع عوء نازنین یار
عشق همیشه زندوء نازنین یار
دنیا همانند یک مزرعه است ای یار نازنین
و عشق همیشه زنده است ای نازنین یار
۳۱۸

دوبیتی کتولی

- نمک زنده‌گانی عاشقیه
کعبه‌ی دل را حاجی عاشقیه
۳۱۹
- شیرین‌تر از شیرینی عاشقیه
زنده و جاودانی عاشقیه
۳۱۹
- گنه‌کارم ز عشق امیدوارم
چو شیطان گبراند روزی‌گرم
۳۲۰
- مرا عاشق سررشته کردی گرم
نبینم راهی جز عشق بفرارم
۳۲۰
- خدایا شکر اول جسم و جانم
سومین شکر که دین مسلمانم
۳۲۱
- دوم شکر که از نوع انسانم
چهارمین شکر کتاب تو می‌خوانم
۳۲۱
- خدایا حق و باطل آفریدی
خشم و رحم را بیک دل آفریدی
۳۲۲
- در اول قتل و قاتل آفریدی
از باران رحمت سیل آفریدی
۳۲۲
- خدایا خلق عالم را چه کاری
بیداران پیش تو در شرمساری
۳۲۳
- از ما بیچاره‌گان چاره چه خواهی
ظالم و حق کوشی را خود گواهی
۳۲۳
- خدایا دل بدلداران دوا کن
خنجر از دست ابراهیم رها کن
۳۲۴
- چو اسماعیل فدائی بر فدا کن
شیطان و دوستان را رو سیاه کن
۳۲۴
- خدایا پادشاه بی‌زوالی
میرون در جنگ باعشق است سالی
۳۲۵
- ندیدم هیچ دل از عشق تو خالی
اگر سوختن وصاله ده وصالی
۳۲۵

- خداوند کریم ساتر عیوب
مریضان را شفا ده حق آیوب
۳۲۶
- خدا یا قادر قدرت نمائی
اگر از میرون حقیر خواهی
۳۲۷
- خداوند کریم بی نهایت
امیدوارم بیایم در سرایت
۳۲۸
- خداوند کریم راز دارم
دانای پنهانی و آشکارم
۳۲۹
- خداوندا دلم را روشنی ده
بدشت عاشقان خوشه چینی ده
۳۳۰
- خداوندا بحق دردمندان
به حق سحرگاه شب نمازان
۳۳۱
- خداوندا به محتاجان و شاهان
بحق ناله های ناتوانان
۳۳۲
- انتظار را بر سان حق یعقوب
حق را فاتح کن و ناحق را مغلوب
- یگانه پادشاه خود نمائی
می گویم هر در بسته گشائی
- جان خوبان عالم بفدایت
مکه و مدینه و کربلایت
- حکیم درمان هر دردی دارم
تو بخشنده و من شرمسارم
- زبانم را ز بیان شیرینی ده
زمیران نور عشق و عاشقی ده
- بحق بی گناه بند زندان
بده درمان هر درد بیدرمان
- همه اسیر و سرگردان دوران
بگیردست همه درمانده یزدان

- خداوندا بآب زنده‌گانی
بنورهای روشن آسمانی
۳۳۳
- خداوندا به پیران گنه‌کار
ز رحمت ده شفای هر چه بیمار
۳۳۴
- خدایا گریه از ترس و رجاده
مرا از داروی بینش شفا ده
۳۳۵
- اگر بنده‌ای در بند حریم باش
بدستور محمد (ص) امین باش
۳۳۶
- خدایا دست تنگ و پای لنگم
دنیا میدان جنگ و من بجنگم
۳۳۷
- خداوندا دلم از غم هلاکه
بدرگاه تودر سجده و خاکه
۳۳۸
- خداوندا بعلی (ع) شاه مردان
بحق حضرت موسای شعبان
۳۳۹
- بحق تاریکی و روشنائی
ببخش گناه دوران جوانی
- بده توفیق استغفار استغفار
بشکن دست ظالم و مردم آزار
- انجام هر کاری محض رضا ده
طیب‌با درد بیدرمون دوا ده
- مطیع امر خدای کریم باش
خواهی راحت باشی تسلیم دین باش
- به عقل و جهل خود دایم به جنگم
گاهی لنگ تفنگ گاهی فشنگم
- به مثل دل پرتاب لهماکه
بزیر کارد قصاب چاک چاکه
- بحق عسی بن مریم عمران
ببخش همه را بر ختم رسولان

- خدایا بحق ایوب و یعقوب
بحق داوود آن بخشیده تو
۳۴۰
- خداوندا دنیا را بچه کاره
آهوی بی دفاع را شیر شکاره
۳۴۱
- خدایا پالون و بارم تو کردی
بدرد و غم گرفتارم تو کردی
۳۴۲
- خدایا میوه باغ تو میران
ترا رحمت باغ است ابر و باران
۳۴۳
- همه جا هر کجا خدا خدای
اگر صدا گوی دل با خدای
۳۴۴
- خداوندا بگیر دست حقیرم
بصیرت ده جوانی گرچه پیرم
۳۴۵
- خداوندا نه اینم ده نه اونم
نه مهمونی و نه روزی رسانی
۳۴۶
- بحق هر کی در پیش تو محبوب
بخشا ما را از هر نقص و عیوب
- همش ظلم وزور و رنج و آزاره
نگفته گیر اصلاً بمن چه کاره
- نفس در سر چو افسارم تو کردی
دیدارم تشنه یارم تو کردی
- زبی آبی کشیدم رنج دوران
مرا از آنچه ده دادی بخوبان
- خدا بهر صدائی آشنای
یقین دارم او را مطلب رواء
- تو میدانی که از دانش فقیرم
با آب زنده گانی شور ضمیرم
- نه دردی ده نه منت در مونم
نه این رنج و عذاب زنده گانی

- خدایا روز فرما شب تارم
خلاصم کن ز رنج روزی گارم
۳۴۷
- خدا حافظ ترا هر روزه و هر شب
ترا شربت شیرین باشه در لب
۳۴۸
- خدایا بر همه رحمت نظر کن
ندای عفو بخشش را خبر کن
۳۴۹
- خداوندا شب و روز در تلاشم
از نخ‌های حروف سخن ببافم
۳۵۰
- خدایا کام ناکامان روا کن
همه را سیر از آب شفا کن
۳۵۱
- خداوندا به میران یک نگاه کن
گوشه‌ایم را بناحق ناشنا کن
۳۵۲
- خدایا سوختن و ساختن تا چندی
دو صد خواستن و نیافتن تا چندی
۳۵۳
- شفائی ده باین دل بیمارم
ببخشایم اگر چه گنه‌کارم
- به بخت تو بتابد ماه و کوکب
الهی خواب راحت داری هر شب
- جهنم را بکل زیر و زبر کن
طیبیا بر بیمارانت گذر کن
- گل از گلزار عاشقی شکافم
به گنج عمق سینه دست یابم
- هر دستی را که فقر بسته رها کن
دست ظالم و بی‌حیاء کوتاه کن
- مرا با خوبان خود آشنا کن
زبانم را بحق گوئی گویا کن
- برهنه پا دویدن تا به چندی
در آخر هم بقبر خفتن تا چندی

- خدا یا خلق عالم را رها کن
با یک پا همه را غرق دریا کن
۳۵۴
- خداوندا بفایز و و پریزاد
بحق عاشقی ورقه گلشاد
۳۵۵
- خداوندا بحق باباطاهر
آن در راه سرای تو مسافر
۳۵۶
- خدایا دل و دلبر بی گناهه
مهر و محبت هم ناخود آگاهه
۳۵۷
- خداوندا بحق کوه و مازرون
بحق دست بسته فقیرون
۳۵۸
- خداوندا ترا فصل بهاره
فصل جشن و سرور روزی گاره
۳۵۹
- خداوندا دل من بیقراره
هر ضعیف را قوی تر در شکاره
۳۶۰
- عزا عروسی را یک جا بپا کن
از آن بالا بشین و تماشا کن
- بحق شیرین و دل باخته فرهاد
ز رحمت هر دل غمگین را کن شاد
- اون استاد معروف شعر و شاعر
مرا آگاه کن از غیب و ظاهر
- دو چشم مأمور و معذور نگاهه
پس چرا عشق و عاشقی گناهه
- بحق باد و آبر و برف و بارون
بخشا گنهکاران پیشمون
- این فصل زایمان و پرستاره
فصل عافیت رنج بیماره
- شب و روز در تعجب ته کاره
بره آهو را با شیران چه کاره

خداوندا بر آور آرزویم
نگهدار پیش مخلوق آبرویم

مزار سبزه‌زار آمد برویم
به پوش جامعه عفت پشت ورویم
۳۶۱

مرا با گناه غفلت بسوزان
مرا با بخشش خجالت بسوزان

مرا با آتش منت مسوزان
مرا با آتش عدلت بسوزان
۳۶۲

خونش مازرونی محیط وطن

طایفهٔ عمرون بندوار مه
 پیر با تجروبهٔ آن دیارمه
 از طایفهٔ عمران بندواری ام
 پیر با تجربهٔ آن دیارم
 ۳۶۳

هر چیزی شه دیار خلقِ خوئ
 هر علف شه محیط رنگ و بوئ
 هر چیزی خلق و خوی دیار خویشان است
 هر علفی رنگ و روی محیط خویش است
 ۳۶۴

بهارِ سنگچال چی با صفاءِ
 روبرو اسکلم و گت کلاءِ
 بهار سنگچال چه با صفاست
 روبرو مرتع اسکلم و محل گت کلا است
 ۳۶۵

چشمهٔ سنگچال معروف هیتکاءِ
 روان در بالا محلهٔ جورسراءِ
 چشمهٔ معروف سنگچال هیتکاء است
 در بالا محلهٔ جورسرا روان است
 ۳۶۶

سخن گوی زبون پیر و مارمه
 شه اصل و اصالت یادی گاره
 سخن گوی زبان پدر و مادرم هستم
 یادگار اصل و اصالتم

هر میوه شه سرزمین مزوئ
 هر کس شه سرگذشت گفتگوئ
 هر میوه ای مزهٔ سرزمین خویشان است
 هر کسی سرگذشت گفتگوی خویش است

فنی کلا سر سبز و تفری گاهه
 شکلنار و سابنه دلگشاءِ
 فریدون کلاسر سبز و تفرجگاه است
 شکلنار و سابنه دلگشا است

به چشمه و گوش همه هسته آشناءِ
 نعمت بی منت لطف خدا
 در چشم و گوش همه آشناست
 نعمت بی منت لطف خداست

هر آب و خاک مثل آموزگار
پرورده وطن پیر و ماره
هر آب و خاک بسان آموزگار است
پرورده وطن پدر و مادر است

دریا و دشت و جنگل و صحراء
همیشه سبز و خرم و زیبای
دریا و دشت و جنگل صحراست
همیشه سبز و خرم و باصفاست

پائیز چادر زرد و چارقد سیاه
بهار تابستون سبز و خوش نماء
در پاییز چادر زرد و روسری سیاه است
بهار و تابستان سبز و خوش نما است

بتوفیق خدا بنوسیم کتاب
شه رفتار و کردار جده و باب
بتوفیق خدا بنویسم کتاب
رفتار کردار خود و نیاکانم

بمثل نور ستاره و ماهه
مه دل خوشحالی مه سو صفاء
بسان نور ماه به ستاره است
خوشحالی دلم و نور و صفای من است

هر کس میوه باغ شه دیاره
هر کس شه مقدر بی اختیاره
هر کس میوه باغ دیار خویشتن است
هر کسی در مقدر خویش بی اختیار است

۳۶۷

آستان مازرون چی باصفاء
چهار فصل یک نگار و خوش هواء
استان مازندران چه با صفاست
چهار فصل یک نگار خوش هواست

۳۶۸

جنگل باغ گلستان خدای
زمسون چادر سفید و زیبای
جنگل باغ گلستان خداست
زمستان چادرش سفید و زیباست

۳۶۹

کوه ره ورف بزوء مازرون آفتاب
شه محیط رسم و رسوم و آداب
در کوه برف بارید و در دشت آفتاب
رسم و آداب محیط خویشتن را

۳۷۰

مه یار آمه محله یکه نماء
شان و مقام بمثل کدخدای
یار من در محله ما یکه نماست
در شان و مقام بسان کدخداست

۳۷۱

خونش مازرونی وصف دنیا

بدست بیارده سرمایه بزحمت
 اِشکنه مال پاک دندون دزدان
 و سرمایه را بکار زحمت بدست آورد
 مال پاک دندان دزدان می شکند

از دروغ و کلک و حقه بازی
 از این سرمایه روز خوش نوینی
 از دروغ و کلک و حقه بازی
 از اندوخته سرمایه ات روز خوش نمی بینی

توهین نوو این رسم روزی گاره
 بدنیا مثل زندان با کاره
 اهانت نشود این رسم روزگار است
 در دنیا بسان زندان با کار اجباریست

صدای طبل خوش دور نماء
 هر کس بیشتر خینه و بیشتر و شناء
 صدای طبل از دور خوش است
 هر کس بیشتر بخورد گرسنه تر است

خوشا حال آنکه مال داینو عزت
 بدور دار ای خدا چشمه حسودان
 خوشا بحال آنکه مال و عزت دارد
 خدایا از چشم حسودان بدورش دار

۳۷۲

هر کس مال جمع کنه از راه دزدی
 از کمفروشی و گرون فروشی
 هر کس که از راه دزدی مال جمع کند
 یا از کمفروشی و گران فروشی

۳۷۳

مال چاموش همیشه زیر باره
 هر کس حرام خوارو مردم آزاره
 مال چموش همیشه در زیر بار است
 هر کس که حرام خوار و مردم آزارست

۳۷۴

ندونسمه که دنیا بیوفاء
 سفره پیش بموتسه غذاء
 ندانستم که دنیا بیوفاست
 مانند غذای پس مانده است

۳۷۵

هر کس درویش خیر دست خویشه
 حرام دنیا شیرین و عقبا نیشه
 هر کس درویش خیر دست خویشان است
 حرام در دنیا شیرین و در عقبا نیش است

مِه بئونه تِه آفتاب بیه پ خر
 مَره وعده هدا قبرستونی سر
 بمن گفت آفتابِ عمرت بغروف گرایید
 وعده مرا در قبرستان داده است

آخر بورَدی مه رو آبروره
 سر وعده تف بزوئی مه روره (دنیا)
 آخر آبروی مرا بر باد دادی
 سر وعده برویم تف زدی

فلک همش مه آزاره چه سازم
 مه طالع ناسازی گاره چه سازم
 فلک همش در آزار من است چه سازم
 طالع من ناسازگار است چه سازم

نالِه و آه و سوز من چه سازم
 لغ بخار و جوشه من چه سازم
 در ناله و آه و سوز است من چه سازم
 غلغله از بخار جوش است چه سازم

هر کس شه یادی گار قوم و خویشه
 راه خطر مرگ همه ره پیشه
 هر کسی یادگار قوم و خویشان است
 راه خطر مرگ همه را در پیش است

۳۷۶

مِه دلبر بیْمو ءِ وقت نماش سر
 آسا تِه دنیا تِه سر بیه آخر
 دلبرم در هنگام غروب آمد
 حالا دنیای تو برایت آخر شده

۳۷۷

گول بخردمه گول تِه رنگ روه
 مَره سوراخ هدائی پشت و روره
 فریب خوردم فریب رنگ و روی تو را خوردم
 پشت و رویت را نشانم دادی

۳۷۸

درخت من بی بهار چه سازم
 مه باغ دار ترش آناره چه سازم
 درخت من بی بهار است چه سازم
 انار باغ من ترش است چه سازم

۳۷۹

دلِم جوش خروشه من چه سازم
 زبانم دل سرپوشه چه سازم
 دل من در جوش و خروش است چه سازم
 زبانم سرپوش دل است چه سازم

۳۸۰

چه بیومه چه دَشومه مه دلدار
همین دوومه که خستومه مه دلدار
چرا آدمم و چرا می روم دلبر من
همین قدر می دانم که خسته ام دلبر من

گل از حکمت بروی خار نئیبو
دوا و درد و پرسنتار نئیبو
گلی از حکمت بروی خار نمی روئید
دوا و درد و پرسنتار نمی بود

ناکار حکیم ناکار ملاء
عشق و مرگ هر دو درد بیدوای
نه طبیب کاره ایست نه دعا نویس
عشق و مرگ هر دو درد بی درمانند

بوینم کلچی خنه لت به سر
وَن اَبزار کار و چل و شونه سر
تا خانه ی چوبی و لت به سر آن را ببینم
ابزار کار و چلیپایش را ببینم

خوشا حالم بار غم دارمه ای یار
برمه ی آشک مرحم دارمه ای یار
خوشا بحالم که بار غم دارم ای یار
گریه و اشک مرهم دارم ای یار

کجه دَیمه کجه شومه مه دلدار
ندومه ویشار یا خومه مه دلدار
کجا بودم بکجا می روم دلبر من
نمی دانم بیدارم یا خوابم دلبر من

۳۸۱

اگر دست فلک در کار نئیبو
مهر و محبت دلدار نئیبو
اگر فلک دست اندر کار نمی بود
اگر مهر و محبت دلدار نمی بود

۳۸۲

یارون دنیا دو تا درد بیدوای
هر جا بورین ویشون سر صدای
یارم دنیا دو تا درد بی دواست
هر جا بروید سر و صدای ایشان است

۳۸۳

خامه بُورم وَطن شه مار کوسر
وَن کار باف خنه و کچال سر
می خواهم بخانه و سرای مادرم در وطنم بروم
خانه ی کار و پای چال بافندگیش را ببینم

۳۸۴

دلی مال و مال و غم دارمه ای یار
دل صافی و شبنم دارمه ای یار
دلی مال و مال غم دارم ای یار
دل صاف و شبنم گرفته دارم ای یار

۳۸۵

مثل آهو صحرا پا بزnm من
غم همپاجم هوا بزnm من
من می خواهم بسان آهو به صحرا پا بزnm
غم را بباد دهم و هوا بزnm

چه دونجی چه کشمه از زمانه
نه در صحرا آرام گینه نه خانه
چه می دانجی از زمانه چه می کشم
نه در صحرا آرام می گیرد و نه در خانه

خله گله گلزار هکردمه ته گوش
مثل چراغی ویشار بیمه خاموش
خیلی در گوش تو گله گذاری کردم
مانند چراغی که بیدار شدم خاموش گشتم

سایه سر هر خسته بووشم
هر بیچارئیرا چاره بووشم
سایه بان سر هر خسته بشوم
هر بیچاره ای را چاره بشوم

پسر زنرا با شیمار کینه هسته
ویشتر مثل رئیس و جانشینته
که عروس را با مادر شوهر کینه است
بیشترها بسان رئیس و جانشینند

خامه دل به صحرا بزnm من
شه دل زخم دوا بزnm من
من می خواهم دل به صحرا بزnm
تا بزخم دلم دوا بزnm

۳۸۶

عزیزم نازنینم ناز دانه
زدورری تو دل گینه بهانه
عزیزم نازنینم ناز دانه
از دوری تو دلم بهانه می گیرد

۳۸۷

آشون خو بدیمه تره شه آغوش
یواش یواش حرف زومه نکنن گوش
دیشب تو را در آغوشم بخواب دیدم
یواش یواشی نجوا می کردم تا دیگران نشوند

۳۸۸

درخت سبز سر چشمه بووشم
مثل آب رفع هر تشنه بووشم
درخت سبز سر چشمه بشوم
بسان آب رفع هر تشنه بشوم

۳۸۹

قدیمی حرف بسیار کهنه هسته
نا همه پسر زنها اینجور ریئنه
سخن قدیمی ی بسیار کهنه است
نه همه عروس ها اینجوری اند

۳۹۰

ناقبول دارمه هر جور قول زنه
 نا آن زخم زبون نیش ماره
 نه قول هر زنی را قبول دارم
 نه آن زخم زبان نیش مار را

مثال پادشاهون تاجداری
 به سیون ماه میون کوهساری
 بسان پادشاهان تاجداری
 بسان ماه میون کوهساری

خیر و برکت مازرون بیموئی
 عزیز مصری از کنعون بیموئی
 خیر و برکت مازندران آمدی
 عزیز مصری بودی از کنعان آمدی

امر خدا خواست آقا بیئه
 دل خواه فقیر فقراء بیئه
 امر خدا خواست آقا شد
 دلخواه بی چیز بی نوا شد

ته چرخ کرده کوچه کوچه شیراز
 مره بئوتی برو بُور در بیه باز
 بدنبال تو در کوچه و بازار شیراز می گشتم
 مرا گفتی بیا برو درب حاجت تو باز شده

نا شه تن پوشمه هر پیراهنه
 نا آن لار خامه نا آب لاره
 نه بر تنم هر پیراهنی را می پوشم
 نه آن لار را می خواهم و نه آن آب لار را

۳۹۱

سر کوه بلندی سبزه زاری
 عجب جای بلندی برقراری
 در بلندای کوه بسان سبزه زاری
 عجب جای بلندی برقراری

۳۹۲

گل از گلزار امامون بیموئی
 امامزاده قاسم مهمون بیموئی
 گلی از گلزار امامان آمدی
 امامزاده قاسم مهمان آمدی

۳۹۳

دعای مستمند روا بیئه
 دروازه‌ی کربلا وا بیئه
 دعای مستمند روا شد
 دروازه کربلا بساز شد

۳۹۴

تو هر فریاد رسی ای شاه حجاز
 باخت بیمه گل دل بیئه باز
 ای شاه حجاز تو فریاد رس هر دردی
 بخواب بودم که دلم بسان گل شکافت

۳۹۵

دنیا زنِ بیوه بی من ندونس
چاهِ سر پوشیده بی من ندونس
ای دنیا تو زن بیوه بودی و من ندانستم
چاه سرپوشیده بودی و من ندانستم
۳۹۶

دوائی که شفا دهنه به بیمار
هر کس ایراه بُورده بیه گرفتار
دوائی که به بیمار شفا بدهد
هر کسی به این راه رفت گرفتار شد
۳۹۷

شه دلّ ره گوم بکردمه در بیابون
آن چرخ هیتمه بیمه سرگردون
دلّم را در بیابان گم کردم
انقدر گشتم که سرگردان شدم
۳۹۸

هزاران گل بدل نشگفته دارمه
هزاران از خداوند خواسته دارمه
هزار ان گل در دل ناشکافته دارم
از خداوند هزاران خواسته دارم
۳۹۹

روزی بُوردمه تا کوه لته پشت
خداره بشناسیمه شه سر آنگشت
روزی تا کوه لته پشت رفتم
خدا را با سرانگشتانم شناختم
۴۰۰

طعمه شیر تله بی من ندونس
خشک و خالی وعده بی من ندونس
طعمه تله شیر بودی و من ندانستم
وعده خشک و خالی بودی و من ندانستم

کبره بدی که نکردنه این کار
مره ختنه نزنین سر شونه کار
کرا دیدی که اینکار را نکردند
زهر خندم نزنید که این کار شما را شاید دچار شود

هر جا خورّ گیرمه دوست و رفیقون
مه دلّ چکه چکه دکرده خون
همه جا از دوست و رفیقان پرس و جو می کنم
دلّم را قطره قطره خون کرده

هزاران قصّه بدل خفته دارمه
هزاران ریشته نابافته دارمه
هزاران قصه بر دل خفته دارم
هزاران رشته نابافته دارم

نماز بخونسمه گت سنگ پشت
غیر از خدا همه ره هکردمه پشت
روی سنگ بزرگی نماز خواندم
بجز خدا به همه پشت کردم

مه دل همش تسه سو تا سائمه
هر وقت باخته بوم تره کاتمه
دل من همیشه برایت می سوخت و می ساختم
هر گاه که بخواب می رفتم تو را پیدا می کردم

رسان هر درد بیدرمون را درمون
ببخشا هر گهنکار پشیمون
هر درد بی درمان را درمان برسان
هر گنه کار پشیمان را ببخش

لینکه دماوند کوه بخوشم
دو قلعه دومه کوه دووشم
در دامنه دماوند بخوشم
در بلندای قلعه دومته کوه باشم

صفای دل گشا داینه دماوند
نوئل راز بقا داینه دماوند
صفای دلگشائی دارد دماوند
ناندل راز بقاء دارد دماوند

مه واسه بیارده خله سوغاتی
من ته یادی گار تومه یادی گاری
برای من ارمغانی آورد
من یادگار توام تو هم یادگاری منی

سر کوه بلند پنیر ساتمه
خونش کرده شه غمه پاتمه
در بلندای کوه پنیرسازی می کردم
نجوا می کردم و غصه دلبر را بباد می دادم
۴۰۱

خداوندا بحق دل مارون
رسان هر بی سرسامون را بسامون
خداوندا بحق دل مادران
هر بی سر و سامان را بسامان برسان
۴۰۲

بره آهوی سر کوه بووشم
آب سرد لجدر کوه بنوشم
می خواهم بره آهوی بلندای کوه بشوم
آب خنک کوه لجدر را بنوشم
۴۰۳

چه خوش آب و هوا داینه دماوند
ده حاجی دلا داینه دماوند
چه آب و هوای خوشی دارد دماوند
روستای حاجی دلا دارد دماوند
۴۰۴

مه دلبر بیموء نصف شو سری
نیمه یار کاسه ون بدونی
دلبر من در نیمه شب آمد
من یار مادی نبودم باید بدانی
۴۰۵

مريض بی بوردی مه پیش من بمیرم
 بیموئی تا مه سره پیش من بمیرم
 برایت بمیرم بیمار بودی از پیش من رفتی
 تا به حیاط من آمدئی من بمیرم

زبون شیرو شکر گل خنه‌ی لب
 آسا خاک سرین و دل ناله خون لب
 زبان چون شیر و شکر لیانت چو غنچه گل
 حالا خاک بالشت و دل نالان خون در لب

خیر ثواب شر عذاب داینه عزیزان
 جنگ رستم سهراب داینه عزیزان
 خیر و شیر را صواب و عذابی دارد عزیزان
 جنگ رستم سهراب دارد عزیزان

غریب و فقیر و چیزی ندارمه
 دوست علی شاه دلدل سوارمه
 غریب و فقیر چیزی ندارم
 دوست علی (ع) شاه دلدل سوارم

تا چهارصد تا شونه بزومه کاره
 عو دوسمه شه کهنه جوی باره
 تا چهار صد شانه بر تنیده کارم زدم
 آب در جوی بار کهنه روان کردم

دلبر مه سبز کشمش من بمیرم
 من دکتّمه به تشویش من بمیرم
 دلبری چون کشمش سبز من
 من به تشویش افتادم من بمیرم
 ۴۰۶

نرم نرمه وارث و چاچ کیله چپ‌چپ
 سرشوگپ زومی تا آخر شب
 بارش باران نرم و صدای آب شیروانی
 از اول شب تا آخر با هم صحبت می کردیم
 ۴۰۷

دنیا حساب کتاب داینه عزیزان
 چو رستم رو نقاب داینه عزیزان
 دنیا حساب و کتابی دارد عزیزان
 چون رستم رو در نقاب دارد عزیزان
 ۴۰۸

شب اول قبر ته انتظارمه
 هم امید وارمه هم شرمسارمه
 در شب اول قبر در انتظار توام
 هم امیدوارم هم شرمسارم
 ۴۰۹

چهل هزار بار ونگ هکردهمه یاره
 توضیح هدامه رسم شه دیاره
 چهل هزار بار یارم را صدا کردم
 رسم دیارم را توضیح دادم
 ۴۱۰

سی تا شتر بار و همه قطاره
این رهزن مرگ و قبر آخر کاره
سی تا شتر بار و همه قطارند
این رهزن مرگ قبر آخر کار است

هدیئه همه پیغمبران
میوه باغ احمد و قرآن
هدیه ی همه پیغمبران است
میوه باغ احمد و قرآن است

یکی همین دنیا یکی قیامت
قیامت انصاف و عدل و مروّت

دنیا با یار خوب ، آخر عبادت
ناگول زن بخر ناگول ثروت

گله از مردمان این زمان بی
بد حجابی مقام هر جوان بی

حکایت از غم ورنج درون بی
زبانم شعله آتش فشون بی

روز و شو حمل و نقل روزی گاره
دوازده شو منزل چار بیداره
شب و روز حمل و نقل روزگار است
دوازده منزلگاه شبانه ی چپاداران است

۴۱۱

نماز خله کلام یک نشانه
نماز غذای روح و جسم و جان
نماز خیلی سخن است در یک نشان است
نماز غذای روح و جسم و جان است

۴۱۲

دوبیتی کتولی

دو تا دوست قوی با ناز و نعمت
دنیا مال و مقام و زور و شهرت

۴۱۳

یک دست دنیا رادار یکدست قیامت
اگر خواهی مقام هر دو جایت

۴۱۴

صدای دل بگوشم هر زمان بی
که دور از حیا و دین و ایمان بی

۴۱۵

آه سرد دلم هر دم فزون بی
دود از بستر هر آتش نشون بی

۴۱۶

- دل عاشق چشمه کوهساره
تا به لیلی و مجنون یادی گاره
۴۱۷
- بنالم تا بنالند لاله رویان
نشستم سالیان بالاله رویان
۴۱۸
- هر آثاری گذشت روزی گاره
این حرفها گفته هر پیر و معماره
۴۱۹
- الا دلبر کس بی کس خدای
خداوند خیر خواه کاره‌ای
۴۲۰
- فکر و خیال دیدار دور نمای
به مثل جن و پری نا پیدای
۴۲۱
- کوه و مازرون راه بالا پائینه
کوه و دریا دو کفئه زمینه
۴۲۲
- چه بسیار در بیابانها دویدم
سخن از عهد و وفاها شنیدم
۴۲۳
- که دامانش همیشه سبزه زاره
صدای ضبط صوت روزی گاره
- من هم لاله روئی بودم بدوران
شکست خوردیم همه از دست دوران
- هر نوع جسمی وصال دو تا یاره
که این دنیا دوست بی اعتباره
- مریض که شفاء حکیم براهه
خدا همراه پناه بر خدای
- مثل دزد نادیده پادشاهه
قاصد کارهای گذشته هاء
- کوچ سر راه فصلی نشینه
هوا لنگر گردش زمینه
- بسی زیبا و نازیبا بدیدم
ز خوب رویان وفا کمتر بدیدم

- چنان های های چوپانی همیشه
نکش هر چند می توانی همیشه
۴۲۴
- به مثل شیر در کمین شکاره
همین نازنین تن خوراک ماره
۴۲۵
- پیاده پای لنگ و دوش بارم
به غیر از تو کی دوته حال زارم
۴۲۶
- درنده خونخوار من ته قربان
بازرگان بازاره من ته قربان
۴۲۷
- اول تا آخر دنیا همینه
گاهی خوشحالی و گاهی غمینه
۴۲۸
- زر و مهریه خون بهان سازین
انقدر از من من و پول ها ننازین
۴۲۹
- درخت را بار و حاصل سر شاخو
علم و دانش مثل چراغ سو
۴۳۰
- مثل شمع فروزانی همیشه
بمثل تیر به کمانی همیشه
۴۲۴
- برو دلبر دنیا بی اعتباره
دهون قبر باز و انتظاره
۴۲۵
- بسازم تا بسازی روزی گارم
در بیابون شب تار گرفتارم
۴۲۶
- دنیا بی اعتبار من ته قربان
ظلم و زور آشکاره من ته قربان
۴۲۷
- دلبر غصه نخور خدا کریمه
هر خلقتی که از روی زمین
۴۲۸
- هر پل را بقدر رودها بسازین
ضعیف را جای قویها ننازین
۴۲۹
- زکات علم و دانش گفتگو
ترش و شیرینی از آب و ریشو
۴۳۰

- یارون مال دنیا شیرین و شوره
همه جای دنیا اهل قبوره
۴۳۱
- ستاره آی ستاره آی ستاره
نقشۀ نقاشیه کردی گاره
۴۳۲
- مرا دیدن روی تو نیازه
مکه را مکه دل بی نیازه
۴۳۳
- بگیرم دامن شاه ولایت
که بگشاید برویم درب حاجت
۴۳۴
- بنال ایدل که یاد کربلائی
خوشا ایدل زمین کربلائی
۴۳۵
- حمال بار فکر و اندیشومه
چمن سبز همیشه تازومه
۴۳۶
- بهر چیزی که چشم تو نگاهه
آدم آیت بزرگ خدائ
۴۳۷
- دنیا حق حیات شل و کوره
افسوس چشم حقیقت بینی کوره
- نا حد فهمی نا حد شماره
نشان قدرت پرودی گاره
- مرا چشم و دل از روی تو بازه
مکه را چارده تن معصوم نیازه
- ایام محرم ماه شهادت
رهایم کند از شرم و خجالت
- بهترین جا و مکان دنیائی
به پیش شهداء و اسرائی
- به مثل آب جاری چشمومه
سخن سرای یاد و خاطرومه
- همون چیز نشونه از خدائ
تو یک جائی دلت در همه جائ

- عاشقی زود گذر و پایداره
به مثل بهلول از دنیا کناره
۴۳۸
- الادلبر بناز تو بنازم
اگر از عشق تو جانم ببازم
۴۳۹
- شیرین تر از شیرینی عاشقیه
رموز خود شناسی عاشقیه
۴۴۰
- دلا دلبر به ساختن من بسوختم
بیک دیدار تن و جان بباختم
۴۴۱
- بزن زخم زبان تا می توانی
نزند مرد میدان بد زبانی
۴۴۲
- دنیا پیرو هر روزه نو عروسه
دنیا رزم رستم و اشکبوسه
۴۴۳
- عواز سربند گل آلوده چه سازم
از اول کار همین بود چه سازم
۴۴۴
- چنان لیلی و مجنون یادی گاره
این مریضها را دوا آن دیاره
- زبان سنتور بنام تو نوازم
ز دنیا تا قیامت سرفرازم
- نمک زنده گانی عاشقیه
دانای دیوانگی عاشقیه
- دلبرم دل خرید و من فروختم
به آتش شعله عشق سوختم
- کنون که شیر در زنجیر داری
زنا مردان بر آید بد زبانی
- مثل طوق گردن اشکبوسه
اشکبوس مرده و طوق مال فردوسه
- همه چشم گریه از دوده چه سازم
یقین تقدیر چنین بوده چه سازم

خوشا دیداری که دیدار یاره
خوشا آنجائیکه آثار یاره

خوشا فصلی که آن فصل بهاره
خوشا یادی که یادآور یاره
۴۴۵

گاهی سوار و گاهی زیر باره
گاهی شاه و گاهی قبر و مزاره

غم وشادی رفتار روزی گاره
گاهی زمستون و گاهی بهاره
۴۴۶

نمرده مثل امیر و گوهر بی
عاشقی زینت هر چه زیور بی

خوشا آندل که از عشق بهره ور بی
اگر زینت دنیا گنج و زر بی
۴۴۷

بحق زیبا رویان خلقت تو
بخش عاشق را بخشش شهرت تو

خداوندا بیاران نعمت تو
به بسم الله و نام رحمت تو
۴۴۸

بچه کاری و چه فکر و خیالی
هر بیمار را شفاعت انتظاری

ندانم ای عزیزم در چه حالی
اگر از حال بیمارت بخواهی
۴۴۹

بهر دردی دوائی نازنین یار
هر روز وعده فردائی نازنین یار

چهار رنگی زیبائی نازنین یار
نگار بیوفائی نازنین یار
۴۵۰

اگر خواهی رضایت خداوند
شوی محبوب درگاه خداوند

چو ابراهیم بکش فرزند دلبنند
چه یوسف دیو نفس خود را کن بند
۴۵۱

مازرونی - فارسی

آ - الف

آسمونه = آسمانه

آمشو = امشب

ایمون = ایمان

اموء = می آمد

آشون = شب گذشته

اوسار = افسار

اسپه کلا = کلای سفید

اسا = حالا

آنور آن ور = آن طرف

این سر اون سر = پیش دنبال

اشمه = نگاه می کنم

آفتاب دکنه روز = روز آفتابی

مازرونی - فارسی

آقاسرکتی = قبرستونی بنام آقاسر

افراسی وسیه سر = نام مرتعات وسیه سر

ای بوم = باز هم بگویم

اسبو = نام کوهی است با ارتفاع بلند

اصالت وری = اصالتاً

ابرو کمون بکشی دشونی شکار = گمان کشیدی بشکار می روی

سیو ابر = ابر سیاه

اسابوریم لوور بزنیم لتار = حالا برویم صحرا درختی بزنیم تخته بکشیم برای

سرپوش تالار

اساوره بوم = حالا این را ببرم

افتوء: ظرف مسی دسته دار که در قدیم از سرچشمه ها آب حمل می کردند

و زنان آن را بر سر خود می گذاشتند.

اسا = حالا و اکنون

این کار باطله صددرصد نامشروع: رجوع شود به رساله امام خمینی ص ۵۰۸

مسئله متفرقه سازمان انتشارات جاویدان مؤسس محمدحسن علمی

ب

بکوشتی = بکشتی

بیونه = بیعانه

بئیّه = شده

بیه = بوده

بئوتته = گفتند

بونه = می شود

مازرونی - فارسی

بئوته = بگفت

برمومه = در حال گریه کردن هستم

بئوتمه = گفتم

بووشه = بشود

بزومه = زدم

بوّم = بگویم

بوینم = به بینم

بدیمه = دیدم

بئیره = بگیرد

بئیبوم = می شدم

بئیتمه = گرفتم

بوردمه = رفتم

بریسمه = رسیدم

بدونم = بدانم

بی نا = بودند

بئینه = شدند

بدینه = دیدند

باردنه باردنه = میوه بار می دهد

دئیه = بوده

مازرونی - فارسی

بکشیه = کشیده

بمونس = مانده

بیو = شده

بوو = بشود

بواره = بیارد

بورده = رفت

بشته = گذاشته

بیتا = گرفته

وارش بزوء = باران باریده

بحل = بجا گذار

بنه = زمین

بادمجون = بادنجان

بیموء = آمد

برو = بیا

بیته = گرفته

برسم = برسانم

بشونسن = شنیدن

نبوشه = نشود

باخسی = بخوابی

مازرونی - فارسی

بوره = برود

بوء = باشد

بیاره = بیاورد

بینج = شالی

برسه = برسد

بیتنه = گرفتند

بی حال و کار = بی ثروت

برمه = گریه

بیما بیمه = بودم

دست و بال = دست و بازو

بد بو لردنیّه = پاره پاره شد

بۆرینه = بریدند

بزوء = زد

بشته = گذاشته

بخرده = خورده

بکن - هکن = بکند - انجام بده - حالت امری فعل انجام دادن

بۆنه = می شود

نبونه = نمی شود

بیتنی = گرفتی

مازرونی - فارسی

برارون = برادران

بوینین = ببینید

بیمو = آمد

بپرسیمه = پرسیدم

بورء نا = رفتند

برمه برمه = گریه گریه

بی عو = بی آب

بورم = بروم

بیمی = بودیم

بدیمه = دیدم

بشته که تشه داره = چوب درشت گذاشت که آتش دوام کند

بعو زرگله ر هده مار = بگو زرگله نام گاو کوساله = را بفرستد پیش

مادر

بزیور = تلار جایگاه بز

باریگو = گاو نر باری

باریجه = مایه زرد رنگ زنبوران عاشق بوی آن هستند

بووشم = بشوم

برمه کنه گرموء = وقت گریه آب چشم گرم است

برفه = ابرو

ماژرونی - فارسی

بکشین = بکشید

بند و کتل = بیابان و ارتفاعات

بشکسته = شکسته

بشنه = بریزد

بشتم = بریزم

بز می کلافه برسّم کتلوم = موی بز کلافه شده را نخ برسّم با ابزار

تابش کتلوم

بند بن و بند سر = بالای کوهها و پایین کوهها

با خال سرزمستون کردنه بهار = با برگ و بار و شاخهای درخت علوفه

گاورا تضمین می کردند

برمه گلی = بغضی که در گلو می ماند

بهار ورگاء = بره بهار

بئیتی = گرفتی

بی گذر عو بزو بورده = بی گذار به آب زد

باخت بیمه = خوابیده بودم

بوین = ببین

بچیمه = چیدم

بزوئی کنار = زدی کنار

بوردمه راه کفم صبر بیموء = خواستم راه بیفتم صبر(عطسه) آمد

مازرونی - فارسی

بخوسم = بخوابم

بدهکرده وره سر بورده = هر کس بد کرده بد دیده

بئوتاء = گفته شده

بلن = بلند

بی مار پنیر بئیه = در اینجا منظور شیر بی مایه وقتی زیاد بماند ترش می شود و خودبخود پنیر می شود.

پ

پیر و مار = پدر و مادر

پجنی = می پزی

پیغوم = پیغام

پلامز = کسی که در ازای حقوق کاری خود فقط غذا می خورد

پی چار = پرچین کردن دو طرف تله پرندگان

پیلو = حدفاصل ییلاق و قشلاق

پیتته = پوسیده چوب روی آب حمل می شود

پس دنه = تولید کند ، می زاید

پی خر = غروب آفتاب

پکله = دیوار کوچک حایل = آتش دان و دیوار چوبی

پلا = پلو کته ، برنج

پینه منزل = سرای احشام داران که از آن کوچ کرده باشند

مازرونی - فارسی

پی سر پیش سر = پیش و دنبال

پالون = پالان

پیئی = برگردم ، برگشت

پله سر = جایگاه شبهای گوسفندان

پروانه پوشال = پروانه بی اعتبار، مالکیت ندارد

پلتا = فتیله شده پشم آماده نخ ریزی

پنیر ساتمه = پنیر درست می کردم

پیش پیشه = آبا اجداد

پشت نو دکفه = انقدر چاق شود پشتش شیار شود

پننون کوتا هره = آویزه گردنش کوتاه می شود

پریجائی = طایفه فیروزجائی در بابل که اکثراً دامدارند

پلکتن لب تخته کوما = چوب پارو مانند آرام آرام لباس پشمی را

می کوبند تا خوب شسته شود

پی تش و پیش تش = آتش که با کنده چوبها می کردند روبرو نمود

می گذاشتن برای نشستن و خوابیدن و پشت بطرف آتش دان که گرما

کمتر بوده اصطلاحاً پی تش می گفتند.

پلی = پیش من

پنبه گلکاء = گلوله یا کلاف پنبه سبک است

پی سر پیش سر بورده = دنبالین جلو افتاد

مازرونی - فارسی

پرچیم یا پرچین = چیربندی دیوار یا خانه

پیشخون بیا من ندونسمه = جوانی پیش خوان پیری بود- مقدمه پیری

پستون یا پوستون = سینه- منظور سینه شیری زن است

پلکتن = چوبی پارو مانند آرام آرام آن را روی لباس پیشمین می کوبیدند تا کاملاً شسته شود

ت

تشناء = تشنه

ته = تو

تره = ترا

توم بیه = تمام شده

تله تاء = با موی دم اسب برای پرندگان تله درست می کردند

تله مار = نهال منحنی شکل وسیله دام طیوران صحرائی

تله خنه = مو یا نخعی که در تله پرندگان به شکل دایره می گذاشتند

تموم = تمام

تو = خودت

تش بخرده = چاشنی تفنگ جرقه زد باروت آتش گرفت.

تیم = دانه بذر

تو بیره = تاب بگیرد

ترشه یا تلخه = ترش و تلخ

مازرونی - فارسی

ته پلی برسیمه = پیش تو رسیدم

ناشنه = می تراشند

تی سایه = پا برهنه

تلم مار = زمین مستعد آماده شخم

تسه سرکه = سرکه ترش

تش = آتش

لله تن = انگشت به سوراخ نی

تسه = برای تو

تلار = منزل مسکن دامداران

تش کله خنه = خانه که آتش می کردن

تش دچیه = با هیزم آتش روشن کردن

تاء = نخ رشته آماده برای پارچه بافی

تیه تپه سر = ارتفاعات قلعه‌ها

تنگه تامون = شلوار تنگ

تیکای جورجوره = آواز پرنده تیکا

تک تک توره = صدای کوبیدن تبر

زنگ طال چمر = صدای جرسها زنگوله‌ها

تلم سادسر = سکوی چوبی جایگاه ایستادن برای تلمبه زدن به تلم که

ماست تبدیل به کره شود

مازرونی - فارسی

تلم ساد = جایگاه تبدیل ماست بروغن

تب تب = چکه چکه

تنگه شیرگوء = گاو دم بزائیدن

تالار گوک چی خاره = طویله گوساله چه خوب است

تلار پشت کشک = دوغ آب چکیده را گلوله و روی سنگها خشک

می کردند

تیکاء = پرنده کوچک سیاه رنگ

تیم جار همون پار و پیرار تیم جار = خزانه شالی همان سال قبل ما قبل

تش پولاسنگ = ابزار آتشی سیار مثل کبریت حالا

تلم = ظروف بزرگ چوبی تبدیل ماست بروغن

تسه ور هنیشته = پهلوی آتش نشسته

تک یا توک = بالا نوک قلعه

ته = تو - شما

تیرنگ خال سر = قرقاول رو شاخ درخت

اولین تلاونگ = اولین سحر خوانی خروس

تیم تیم وارش = دانه دانه باران

تک تک دروازه = باز و بستن چشم

توم نبونه = تمام نمی شود

ته رو تجنه = همیشه در نظر است

مازرونی - فارسی

تلم پاسه بکش دوره بشن = در پوش خروجی دوغ را بگیر و دوغ را بریز

تلم را خار بشور پاس رِ دون = تلمبه را خوب بشوی در را ببند

تلمه را ماست دکن لته بزن = ماست را به تلم بریز و در پوش را ببند

تلم پاس ورِ توره یاد نکن = رو درب خروجی تیر تیز بگذار و فراموش نکن برای جلوگیری درندگان.

توهین نوو = توهین نشود

ته تله دکتمه = بدامت افتادم

ته دووم چش = بدام چشمت

ته بورده راه = براهی که تو رفتی

ته جوون رو = صورت زیبای تو

تسه شیره هکرده = ترش را شیرین کرد

ته گوش برسه = تا به گوشت برسد

تاپر = سینه کش زمین اینجا منظور زمین‌هایی که نیمه شیب دار است

ث

ج

جوونی = جوانی

جمه = جامه - پیراهن

مازرونی - فارسی

جور بجور = نوع به نوع

جون = جوان

جیربند = مرتعات پایین دست قشلاقی

جور بند = مرتعات بالا دست قشلاقی

جمعی سر کش کتی = مرتع بنام جمعی سر (کس = شیب ملایم زمین)

جونه کاء و لشاء داینه هواره دار = گاو نر وقتی که زوج همراه دارد

طبیعی نیست کمی خشن تر می شود احتیاط کن

کهنه جینکا سر = کهنه خرمن کوبی

برجسل جمعی سر = مرتع بیلاقاتی

جوله چو = ظرف چوبی نتراشیده مخصوص شیر

جیر بند و جور بند = پایین و بالا مرتعات

جیک جیک = صدای گنجشکان

این جور حرفها = این طور حرفها

چ

هر چی = هر چه

چوما = چوبم

چرامه = چراگاه

چش برمه کنه = چشم گریه می کند

چپون = چوپان

مازرونی - فارسی

چال کچال = گودالی که دستگاه بافندگی را در آن می گذاشتند

چکو = شالی تو خالی از شلتوک

چو = چوبدستی

چی = چقدر چه

چنه = چقدر

چه ون = چرا باید

چب چب چاچ لو = چکه چکه آب از ناودان می ریزد

چی خاره = چه خوبه

چنگوم = چوب کوچک دو شاخه

چم ریاء = جائی که صداها خوب می رسد

چرده = برگ سبز درخت

جخت وار = باران شدید می بارد

چیر = شاخ گوزن

چلاو پیریجا = دو طایفه شرقی و غربی بابل و آمل

چارتا کتولدار = کسی که چهار رأس گاو دارد

چاق ماق = آلات جهت آتش بیابانها بجای کبریت کنونی

چشمه چشمه بچو بچو = آب سرد چشمهها

چل و کله ور = چلیپا که پشم را تبدیل به نخ می کرد

چم = مه غلیظ

مازرونی - فارسی

چعله رسی = با چلیپا و دوک نخ ریسی کردم

چشمک = اشاره با چشم

چه دونته = چه می دانند

چه بیومه و چه دشومه = چرا آمدم و چرا می روم

چاچ کیله چب چب = باران لبه ناودان چکه چکه می ریزد

چش مجیک = موی مژگان صف به صف سر

(نیزوه = مانند سرنیزه)

ح

هکنه = بکند

هکنین = بکنید

هلو ندیمه = هنوز ندیدم

هسّمه = هستم

هکرده = کرده

حلی = آلوچه

حمون = انبان کیسه

حماسّه = دستگیری کند

هرور = هر طرف

حسری = اشک

حال و حیل = ناز و غمزه

مازرونی - فارسی

هر گذر = هر کجا

حاج شاه بابا = جد سومین پشت مؤلف

حاج شیخ موسی = بقعه شیخ موسی شرق بند پی شهرستان بابل

حال بحال لله وا = نی زدن با صدای مختلف

دوا هیرم = دوا بگیرم

هر وقت باخته بوم تره کاتمه = ترا بخواب می دیدم

خ

خانه = خانه

خنومه = در حال خنده کردن هستم

خله = خیلی

خوبدیمه = خواب دیدم

خانه خوانه = می خواهد

خسته = خسته

خشکه درّه = رودخانه بی آب

خینه = می خورد

خامه = می خواهم

خاره = خوبه

خان = خانه

خانه خواه = صاحب منزل

مازرونی - فارسی

خو نئیره = خواب نگیرد

خوانه = می خواهد

خورده مار = نامادری

خوتنه = می خوانند

خار و زار = خوب و بد

خورده مار = زن دوم نامادری

خُو نَشومه = نمی خوابم

خو مِره وینه = خوابم می برد

خسومه = خسته ام

خینی = می خوری

خش = خوش

خورش = خورشید غذا

خونش = خواندن آواز

خو بدیمه = خواب دیدم

خُونُو خوتنه = آواز می خواند

خَوْر خور گیر = خبرگیری - سؤال کردن

خال سر هکنم گوء = سرشاخ درخت را قطع کنم گاوها بخورند

خالوک = گوساله ۵ یا ۶ روزه

خوب حرفی بزو باباطاهر = خوب گفته بابا طاهر عریان

مازرونی - فارسی

خال پیخال = چوب دو شاخه خال چیربندی

خواخری لیمو = نام گاوها

خالوک = گوساله تازه زائیده

خالوک مار = مادر گوساله تازه زائیده

خاره کیجا = دختر قشنگ

خشه ماه شو = شب صاف مهتابی

خورده سیک = بچه کوچک

خامه سكات بکشم چو میخ و چنگوم = دور پوست گاو میخ چوبی

بکارم باندازه پاگذار خط کشی کنم

خرک بازو مکوره بال کشیه = خرک و مکو ابزار پارچه بافی

خاره بار هکرده کشی نکشیه = بار خوب است بار بند ندارد

خامه پر بکشم = می خواهم پرواز کنم

خبر بیمو = خبر آمد

خار نئیه = خوب نشده

خو بوردمه = خوابیدم

خونش کردم = آواز می خواندم

خشکه دار = درخت خشک

د

دوسّه = بسته

مازرونی - فارسی

داینه = دارد

دارمه = دارم

دوّم = باشم

دئیمه = بودم

دکاشتی = کاشتی

بدی = دیدن دیده

دنه = می دهد

دوّنه = می داند

دهون ولار = دهن دره

دیره = دوره

دنیه = نیست - ندارد

دار = درخت

دونه دونه = دانه دانه

دپوشیه = پوشیده

دیارمه = پیدا - آشکار

درمه = هستم - باشم

دووشی = بمانی - باشی

دموّء = دمبه چربی

دعیته باران = آمد - رسیده

مازرونی - فارسی

خشکه دار = درخت خشک

دَوْتیا = دنیا

دووشه = باشد

در نینه = بیرون نمی آید

دِنو دِنه = می دهد

دووشین = باشند

دووشم = باشم

دنی بو = نبوده - نبودی

داره دار = درخت

دونی = می دانی

دونا = دانا

دونین = بدانید

دمو و وُمه = دم فوت

دنیه = نیست

دله دله = داخل دل

دست توشه = دست اندر کار

در اِنه = می آید

دیاری = پیدائی

دشته دل = دل زخم نخورده

مازرونی - فارسی

دکاشته = روی زمینی کاشت

دقنه گالش = مدفون هستند گالش

دمیس پی = گوساله بان

دکنم = بکنم

دومارگوک = یک گوساله دو مادری

دار سر خال سر = درخت و سرشاخه

دو نپار = جائی که کیسه‌های دوغ را نگهداری می‌کنند

داغ کر = آهن کج گاوآن را برای معالجه داغ می‌کردند

دوشو = دو شب

درواضیاک آنال کو = مرتعات - بیلاقی

دو = دوغ رقیق

دری = ظرفی است مسی پارچ مانند هم شیر از آن می‌دوشند و هم غذا

می‌پزند

کتری = ظرف مسی برای چای

دار سر خال سر = علوفه دام را با برگ بار درختان تامین کنم

دل پی بدل = دل هره

دکرده = پوشیده

دِمه = می‌دهم

مازرونی - فارسی

دوسّه خال کعلکه مار بمونس = چپرندیهای دست تو و راه عبور میان

چپرندى بنام کلک بمانده

دون = ببند

دشت پنجى = کشیک نوبتى شب شالیزارها

دینه = نیستند

دبّقه به دبّقه = دقیقه به دقیقه

دار په خال په = پشت درخت و چپرندى سرشاخها

دهون = دهن

دروازه سر صف به صف سر نیزوء = مژه گان چشم

دنه = می دهد

دوسّه = بسته

دى = دود آتش

دير = دور

دشت پی سو = زمینی که محصول را جمع کردند و رفتند هر کسی در

این زمین چیزی پیدا کند حلال است.

دونم مینه ور = چپرندى کنم میان مرتع

دوین = باشند باشید

دو پوسه کوک دو چو = گوساله دو مادری

دیوا و شیارده = نام محله حوزه بابل

مازرونی - فارسی

دزد بن قلعه = قلعه بلندی با آثار قدیمی

شیرکله = جای پختن شیر

دو تلم = حمل و نقل شیر و ماست

درکشیه = می کشید

دیم = صورت - لپ

دل وری = با میل دل عقیده داشتن

دست مره = گماشته - کارگر خانه

دوروز کول کول بزو بورده = دو روزی خودنمایی کرده رفت

دشیه = می رفت - بحال رفتن

داینی = داری

دار کهنه = درخت کهن

دریجه = پنجره

دکارم = بکارم - کاشتن

دوازده شو منزل چابیدار = دوازده ماه یکسال ساربان مرگ

دکتمه = افتادم

دوره چرخ هیته = دوران دور زده

درِس = کلاً و تمام

دارماز = زنبور بیابانی درختی عسل کار

دارکتن = دارکوب

مازرونی - فارسی

ذ

ذخیره داشتنه ولگارو و اشار = درختان برگ وبار دار

ر

روح خودیمه = روحی که در من است

رُش کنه شونه = جاری حرکت می رود

روهار = رودخانه

راسته سر سی = راه ارتفاعات

رون = روان

رچاء = سد موقت آب خور احشام سد موقت جوب آب آبشخور گاو و

گوسفند

رنگ بزه کله خنه دار نبونه = زنی که مو را رنگارنگ الوان می کند خانه

دار نیست

رج پا = رد پا

رخش شیره بکرده = مانند رخش رستم پهلوان شیهه کشید

ز

زبون = زبان

زّمه = می زخم

زّنه = می زند

مازرونی - فارسی

زنده گو که خام دکشم = پوست گوساله مرده رو گوساله زنده میکنند تا
گاو نفهمد گوساله او نیست.

زرین منگو = گاو قرمز ماده

زنگ و طال = زنگوله‌ها کردن احشام

زاد و ولد جنگل مازرون = زاده جنگل مازندران

زاگو = گاو تازه زاییده

س

سرجه کلو = قره قورت نوعی ترشی از دوغ می گیرند.

سَرین = بالش

سیاه چال = قبر

سیره = سرا خانه منزل

سربشتو = بالای سر خود گذاشت

سنجاق = سنجاق قفلی

سمزه کتی تلو = نام مرتعات بیلاق

سیلم کوک = مرغ زرین و کبک

سرسو بن سو = سنگ زیر و رو آسیاب کردن نمک

سرج کلو = باقیمانده آب دوغ را قره قورت می گیرند مانند کله قند

سیوجی = نام مرتع بیلاقی در جنوب بابل

سنگ بروشته عو = سنگی که به وسیله صیقل زده شده است

مازرونی - فارسی

سجمه = باروت وزنه بیرم تفنگه = خوراک تفنگهای سر پر را با وزنه
مخصوص وزن می کردند

سحر دار = قلعه مرتفعی است مکان نور زیارت گاه می باشد

سم چر - علف زیر سم احشام هدر می رود

تبرستان

www.tabarestan.info

ساخی جوراب = جوراب پشمی به زانو میرسیه
سگ دمّه دار که من بیم تلار = جلوی سگ را بگیر که من بیایم تلار

شما

سی تا شتر بار سی روز یکماه قطار

سربیمو سر بورده - پر شده لبریز کرده

آب دریا بی مو فرعون سر بورده = آب دریا که فرعون را غرق کرده

ش

شه = خودش

شونه کار = ابزار آلات ریسندگی

شیمه = خودت شما مال شما

شیل = نهال

شال = شغال روباه

شونه = می رود

شیمار = مادر شوهر

شوء = شب

مازرونی - فارسی

شیره = شیرینه

شولا = روپوش لحاف

شیرکرو = گاو نزدیک زاییدن

شل = روان

شم = شمع پی سوز

شه نشومه = خودم نمی روم

شه دل مره هداء = دل خود را به من داد

شوئه = می روند

ششمیر بند ممرزه چشمه = نام مرتعات

شعمله چو = چوب لاشه برای روشنایی

شوتلار بۆرم = شب ببرم تالار

شوی ناختی = شبهای بی خوابی

شیره جونه کاء = گاو نر پیشانی سفید

شه بورم دل واهدم = جانی دل را شاد کنم

شله = پا پیچ روی جوراب یا زیر جوراب می بستند

شینّه = می رفتند

شسته روفته = تمیز با سلیقه براق

شه بیمو بورده = خودش آمد و رفت

شو شوئه دار سر = شب می روند سر درختان

مازرونی - فارسی

شومی کوه = می‌رویم کوه بیلاق

شیم شال شونگ کنه = شغال زوزه می‌کشد بطور ناله و زاری

شمه = برای خودتان

شیش هلا تلاره = چوبهای سراسازی تالار آماده شدن برای تخته

سرپوش کردن

ع

عو = آب

عو مره وینه = آب مرا می‌برد

عو بیارده روهاره = از رودخانه آب آورده

عودنگ قدیم = شالی را به برنج تبدیل می‌کردن

عو بیور پله موته = مثل پل خشکه آن طرف آب

عسل ما = رشته‌ای که کنار دره‌ها می‌روید جای نخ کار می‌شود

رشته‌ای بدره = دره‌ها می‌روید - صحرائی‌ها آن را بجای نخ بکار

می‌گیرند.

غ

غم نخرمه = غم نمی‌خورم

غم مره خینه = غم مرا می‌خورد

غمه هپاجم هوا بزئم = غمها را بباد دهم.

ف

مازرونی - فارسی

فراوونه = فراوانه

فتیله = پارچه‌ای رابط بین نفت و شعله چراغ

فتر سوسوک = روشنایی فانوس

فیلبند = محله ملکشاهی‌ها بیلاق

فرام پی چر = دام که شیر ندارند در مرتع بیله تعلیف

فردا پیرا = فردا پس فردا

فنی کلاسابنه اسکلم شلکنار = مرتعات سرسبزه مجارو سنگچال

فل = خاکستر سفید رنگ - سوخته چوبها

ق

فاطی باطی = مخلوط

قیدافه = زنی که پادشاه بود و اسکندر را به دام انداخت

قربون بووشم = قربان شوم

قمطر = دهنه برنزی اسپان - دهن اسپان سواری می‌زدند برای مهار

کردن

فرار کننه = فرار می‌کنند

ک

کدوم = کدام

کلیه = کلیده

کجه = کجا

مازرونی - فارسی

کشیمه = کشیدم

کنا کنا سر = دم درب خانه‌ها

کیمه = چه کسی هستم

کمه = می‌کنم

زیر درخت کراد = نهال کراد می‌روید

کراد دار بن کراد شل دراینه = از کراد کراد می‌روید

کنه = می‌کند

کشنه = می‌کشد

کنا = می‌کند

کر کسو = بسته بندی شالی و پوشال

کر بزوء = خرمن کوبیده کرده

کلیی سر = لانه سر - دمه لانه

کتلوم = ابزار نخ ریسی سیار

کنیی = کدو

کردی = پالتو نمدی چوپان

کله نکفین = به آتش دان نیفتید

کنه = می‌کند

کننا کننه = می‌کنند

کننی = می‌کنید

مازرونی - فارسی

بکشی = کشیده

ککی = فاخته

گرونه = گروگان

کلنه = می ریزد

کتین تشه مار = چوب کلفت بزرگ برای دوام آتش می گذاشتند

کار بتنه کاره = به کارخانه کاربافی برود نخها را طراحی کند

گوء ونگ واء = صدای گاوها

کشت و جوله = طناب بگردن گوساله می بستند جوله ظرف شیر دان

کریس خال = چپر بندی بیابان جای گوساله‌ها

کوسر = خانه سرا

کترو اغوز چال نرو = نام مرتعات ییلاقی

ککی کوکوک = صدای ککی پرنده به لحن کوکو کوک

کیمه کیمه سر = کومه سرای کوچک مزرعات

کشکول = کاسه چوبی پیمانه

کلز دسته دار = پیمانه ماست و شیر و ظرف آب - آب خوری

کابداری خوردخار = ظرف بزرگ چوبی برای شام و نهار

کابداری خور خارین پره دار = مانند طاقباز دور مختصری دارد ظرف غذا

کعلک = چوبهای قطعه قطعه شده میان چپر بندیها برای عبور و مرور

می بستند

مازرونی - فارسی

کنس و افرادار = نام درختان

کچّو = چوب نتراشیده قاشق چوبی

کشَن لوله = جای ظرف قاشق چوبی

تبرستان

www.tabarestan.info

کلّهو ولگار = درخت برگدار خوراک دام

کال چرم = پاگذار چرمی

کرکِ ولوَو = دیگ بزرگ دیگ کوچک

کتل = چوب دوپایه که با پاپوش روی آن موقتاً می‌نشستند

کلاچی گوسفند = گوسفند سیاه و سفید

کنال = گون بوته مانند است مخصوص بیلاق جای هیزم است

کیمه پل سری = کومه در سراه‌ها موقتاً درست می‌کردند برای

گوسفندان

کهو زمسون = زمستان هوای تیره و سرد

کردی مه شولا سرین دست چومه = پالتو تمدی لحاف و بالش چوب

دستی من

ککی سرسی کوکوک = پرنده خوش خبر بهار در ارتفاعات می‌خواند

کیمه سر پیش کنج و کناره یاد دار = نزدیک کومه گوشه کنار را دقیق

شخم بزن

کفنه = می‌افتد

کعلک لوشه سر = لوش سر - دروازه چوبی میان چپربندی

مازرونی - فارسی

- کلدر درخنه = درب کوتاهی نصب در ورودی
- کلچی کله خنه = خانه چوبی الی سرپوش چوبی
- کتین تش کله = جانی که با کاتین هیزم آتش می کردند
- کچال کار = کارخانه سیار نخ را پارچه می کردند تبرستان
- کیجا = دختر
- کار کچال هکرده پارچه بافی = خیلی حروفها را اندازه گیری کردم
- کله ور نیشته جعله سر = پیش آتش دان نخ ریسی میکند
- کجه ور واییموء = کدام طرف باد آمد
- کفن دکنه بوره گور = کفن بپوشد ببرد گور
- کی دونه = چه کسی می داند
- کش پییه گت توسکا دار = سینه کش مرتع درخت بزرگ
- کال چرم پاتوبه = پاپوش پوست گاو و مچ پیچ
- کیله = جوی آب
- کرک و کرک گیر = دیگ بزرگ ظرف شیر
- کرک گیر = چوبی که به حلقه دیگ گذارند حمل و نقل می کنند
- کال چرم بند دونه قیج در قیج = بند پاگذار محکم ببندم
- کتل کله = نوعی صندلی چوبی پایه کوتاه که در گاوسرا با چارق روی آن می نشستند

مازرونی - فارسی

کشت و جوله = ریسمان سر گوساله می بندند موقع دوشیدن گاو جوله شیردان

کار بتنم رنگ رنا هکنم = نخها را رنگ برنگ طراحی کنم

کیله سر = در آب جوی لوله یا ناودان گنواشتن که آبشار شود

ککه و گوک نلارو آدم منزل = جای ماست و شیر و گوساله و دامدار

کتن ماتلوش = دو سر افقی آتش را ما تلوش گویند

کینین دهونه = کاتین دو کنده برای آتش کردن بغل همدیگر می گذاشتند دهانه (میانه) آن را هیزم نرم می گذاشتند.

کچال نیشت بیته = پارچه می بافت در کارگاه

کوه و کتل - کوهسار ارتفاعات

کومه سر کیمه سر = جایگاه موقت مزارع

کرکوفایا = کپه های شالی

کوپر کلک پر = گل پر دامن کوهان

کجه بوردنه = کجا رفتند

کرکسو = بسته بندی شالی با شلتوک پوشال

کجه دیمه کجه شومه = کجا بودم کجا می روم

کره بدی = کی را دیدی

کاج = باقیمانده دار واش که برگهای نرم به وسیله احشام خورده شده

پایه های او مانده که گاو آن را به سختی می شکاند می خورد

مازرونی - فارسی

کال چرم = چارق پاگذار

می

گمه = می گویم

گت ما = می گفتم

گنه = می گوید

گننه = می گویند

گینه = می گیرد

گت = بزرگ

گوسته کنار = کنار سرای دامداران

گو رَمِه = گله گاو در حال کوچ

گو بدوشت بینه = گاوها دوشیده شدند

گو دوش برار = کسی که گاو می دوشد

گو پنو = کسی که گاو را می راند

گوسه مالیا = گاو سراء

گو شو چر شوته = گاو شب چرا می روند

گته دار ملج = درخت بزرگ راش

گوکی = گوزن

گوسته حرستم = گاوسراء بایستم

گوء هکنین چرا ره = گاوان خود چرا کنند

مازرونی - فارسی

- گوء راه کنم = گاو را کوچ دهم
- گته ورف روز = روزی که برف زیاد بود
- گوکه پیمار هکنم = گاوان را ندوشیده گوساله را رها کنند شیر مادرشان را بخورند
- گوسه مشت گوء = گاوسرا پر از گاو
- مسه خالوک چی خاره = گوساله مست چه خوبه
- گوسه گوسه = گاو سراءها
- گته نو = زمین‌ها میان دو کوه با شیب ملایم
- گالش = لقب مخصوص گاو داران
- گو دوشی = صبح و غروب گاوان را می‌دوشند
- گو پینو برار جدوازال بیار = کسی که با گاو زمین شخم کند جدوازال ایزار شخم
- گهره = گهواره
- گلند کروت = نام معدنی است در محال نور
- گته نپار سقاخانه نبونه = هر بنای بلند مرتفع جای سقاخانه نمی‌شود
- گاینه هوآرم = گاو نر تخمی را پروار می‌بستند جایی بنام گاینه
- جونه کاء واش ده را بوم فرام پی = فرام پی گاوبان غیر زانیج را گویند
- گلوگاه = شهری است بندپی شرقی حوزه بابل
- گوره خریدیم رش هدیم کوکه نسوم = آفتاب گیر روی صبح و غروب

مازرونی - فارسی

گوء بئوشت بیئنه = گاوها دوشیده شدند

گوسفند بره سر چیون برار = جایگاه دوشیدن گوسفندان

گوره راه کردنه تلار به تلار = گاوان را کوچ می دادند مرتع به مرتع

گلی به گلی = صدا بصدا - گلو به گلو حال به حال

گو گوسفند هم شو شونه شه تلار سر = گاو گوسفند هم شب می روند

آغل

گیج بیمه = دیوانه شدم

گنه دارمه = می گوید دارم

گل گلو منگو = گاوان دهات مازرونی قدیم کوچک اندام بودند معروف

به گل گلو بودند.

گیج = دیوانه - مجنون

ل

لاک = ظرف طشت مانند چوبی غذاخوری چوپان ها

لمه = نمد

لینگ = پا

لنگ = شل ناقص پا

لسله زنه = نی لبک می نوازد

لاله مار = مادر بچه لال

لو گینه شونه = لگد می کند می رود - پا روی من می گذارد

مازرونی - فارسی

لس = مرتع بیلاقی بسیار خوش منظره جنوب بابل

لم چوقا = پارچه پشمی قبا

لبدار = چوب پهن بزرگ تعادل تلار

لسله بز نم حال ترکه سریره = صدای مجزون غمگین نی

لو وور دار سر = دامنه های زمین نیمه شیب دار است

لت سر بگرد تلار = تختها را با دست خود سرپوش تالار کردی

لمپا پکله = لمپا چراغ نفتی و سکوی کوچک

لم = بستر تمشک یا مزرع تمشک

لاریجون = لاریجان

لتار بز نم = درختی را قطع کنم تخته بکشم

لهوار = جانی که باران شدید می بارد.

لشولکه = مرتع آبگیر جلگه

لت هکنم سرپوش هکنم تلار = تخته بکشیم تالارها را سرپوش کنیم

لنگر به لنگر = راه رفتن با وقار

لس لس بور = آهسته آهسته راه رو

له و لوور = خورد و خمیر

لم چوقا = کت پشمی گالشان

م

مارو وچه = مادر و فرزند

مازرونی - فارسی

مه = من

ملاخنه = مکتب خانه

مکو آلات ریسندگی = آلات ریسندگی

مره = مرا

میرون بثوته جان = میران گفته جان

مزیر = مزدور

موسار = درخت تنومند جای لانه زنبور

مار = مادر

مار بتیم = شکم مادر

مه جا خینه = بمن می‌ارزد

دم زنون = استراحتگاه

مسّه مسّه خویما = خواب غفلت بودم

مه دله بیتا = دلم را گرفت

مشت سو = پر از نور

موئه = می ماند

مثل خو دله ویمه = در بیداری ترا مثل خواب می بینم

مه دیمه دیار = محال وطن

مار مار هکنم گوره = گاوآنها بخوانم بسراء

مارشن = گوساله دو ساله

مازرونی - فارسی

مازندران غرب بندپی = غرب شهرستان بابل

مجک و مجوک = گاو شیرده بدون گوساله

ماشه تنگلی دار = آتش گیر دستیار - نوکدار

ممرز و اشار = درخت واش دار

ملک واش بوو = مرتعات علف شود

مینبار = میان بار

مازرون = مازندران

عمران و ملکشاه = دو طایفه غرب بندپی شهرستان بابل

مال حرام چله و سال نبونه = خیرات با مال حرام سودی ندارد

مه خورد و خوراکی دوش دوش تو رومه = خوراکی من توی طبله دوشم

است - کوله پشتی

ماز صاد دوئم افراموسار سره = لانه زنبور روی درخت افرا بسازم

مازه هارشم عسل بنیرم پره = از لانه زنبوران عسل بگیرم پره پره

ماز کئل ماردونه = لانه زنبور و شاه یا ملکه زنبوران

ماز بی ماردونه = می گویند ملکه زنبوران بمیرد همه می میرند

میشکاء = گنجشک

مرز کنار خاردار = مرزبندی زمین کنج کنار را خوب شخم بزن

میور شونه سر = ابزار حلاجی پشم

میجک گو = گاو شیرده بدون گوساله

مازرونی - فارسی

ماسوره یا ماسره = لوله باریک سر دوک می بندند نخ روی آن

می پیچند

من و تو گپ بز نیم شه حال و کار = بوضع کارها صحبت کنیم

مه سر مچی = هم سن و سال برازنده همدیگر

تبرستان

www.tabarestan.info

مهمون = مهمان

مره بکوشته = مرا کشت

مِسّه = برای من

مال چاموش = چهارپایان نااهل

مه دل همش تِسّه سوتا ساتمه = دلم برای تو سوخت و ساختم

مَلّار = مردار

ن

نکنّه = نمی کند

نبونه = نمی شود

نیمه = نیستم

نکمه = نمی کنم

ندیمه = ندیدم

نون = نان

نداینه = ندارد

نشونه = نمی رود

مازرونی - فارسی

نکنین = نکنید

نمینہ = نمیرد

نازنه = می نازد

نمونسه = نمانده

نروشی = نفروشی

نخ تو نیره = نخ تاب نگیر،

نییه = نیست - نبوده

نمه چتی بئیه = نمی دانم چطور شد

نموئه = نمی ماند

نپسین = بلند نشوید حرکت نکنید

نشونه = نشانه خانه یا نشونه گیری

نخوئه = نمی خوانند

نتاشته = نمی تراشند

نشیرمه = نشستم - نشینم

نماش سر = غروب سر

نخرمه = نمی خورم

نئیتمه = نگرفتم - نشدم

نشورده = نشسته

ناخش = مریض

مازرونی - فارسی

نخار = بیمار

ندیمه = ندیدم

ندونه = نمی داند

نئی بو = نمی شد

نکشیه = نکشیده

نمک سفره بیار = سفره یا کیسه ظرف نمک را بیاورید

نچو = گوساله که شیر نمی خورند

نخار کار = خراب کار

نسیه خوردی مینو = نام مرتعات قشلاقی اجداد مولف

نقاب بئیه = چشمان را روی هم گذاشت

نمک سو سنگ = سنگ پهن که رویش نمک سائیده می کنند

نسیه مندرکاء = نام مرتعات زاده گاه مؤلف

نازی زری رش تلم زرگو = نام گاوها

نماش سر روز = وقت غروب آفتاب

نال هکنم پابوره = نعلبندی کنم اسب باری نر = یابو

ناشنو شنوامه = بدون شنیدن گوش می شنوم

نابینا بینامه = بدون دید چشم می بینم

ندومه = نمی دانم

نشون هکرده کربدار = درختی که قبلاً نشانه گذاری شده

مازرونی - فارسی

نمدار دله کول = پوست دوم درخت نمدار برای شستن ظرف کار می‌رود

نوملک = مرتع پر از علف تعلیف نشده

نماش سر شو پر = شب پرّه وقت غروبی

نرشته توء نزنه تاء = نخ خوب تاب نخورده

نرسی نرسیه = نرسیده

نماشون = شب

نماشون سری ترنگ بورده خال = غروب سر قرقاول رفت روی درخت

ناراه پیش دارمه نا راه پئی = راه جلو و برگشت ندارم

نوینی = نبینی

ندیته = ندیدند

ندونسمه = ندانستم

نچیمه = نچیدم

ندارمه = ندارم

ناخش = مریض بیمار

نروشین = نفروشید

ندیه = ندیده

ندومه ویشار یا خومه = نمی‌دانم بیدارم یا خوابیده

ندوته = ندوخته

نورس = تازه کار

مازرونی - فارسی

نَزَه = مثلاً مار نگزیده

نوباز = نوپا جنگ ندیده

و

وَرِه = او را

وین = می بیند

وچومه = بچه ام فرزندانم

ون = آن

ونه = باید

وَتَه = می بندد

وچَوء = بچه

وارش = باران

ورگ = گرگ

واهکن = باز کن

ورف = برف

ویشون = آنها

وارش دعی تا = باران بارید

وسنی = هوو زن دوم مرد

ون جا هنی شینن = هر کس جای خود بنشیند

وسیبو = می شد می بود

مازرونی - فارسی

وَن = آن اون

ویشتر = بیشتر

ویشته = بیشتر

وَشنا = گرسنه

ونگ رس = صدا می‌رسد

ویشار = بیدار

وی = او - خودش

وا دکفه = باد بیفتد

ونگ کنه = صدا می‌زند

ولگار = پیچ میچک سبز بنام ولگ روی درخت می‌تابد خوراک دام

واشار = دارواش سبز و قرمز بوته مانند روی شاخه درختان

واش پشته = پشته بندی واش علف

ورف شلاب = مخلوط برف باران

وارمه = باران می‌بارم

ولو بنیمه = پخش شدم

وشته = چوبی که یکسرش آتش باشد روشنی دهد

ورس = درختچه کوچک مخصوص ییلاق قرمز رنگ هیزم می‌کنند

وره کش = زمین‌ها کم شیب تقریباً ۳۰ سانتی با منظره

ورس هیمه بار = گاو باری را هیزم بار می‌کنند بنام ورس

مازرونی - فارسی

ورف گلم گلم = برف گلوله گلوله

واشار = واش محصول درختان خوراک احشام

گوسپند و ردیمه هر ور خامه شومه = گوسفند می رانم بهر طرف که میل

دارم

ونگ با ونگ = صدا به صدا می رسانم

ونگ کنه در سر = گاو دم درب به گوساله خود صدا می کند

ویشار بنیمه = بیدار شدم

ونگ زنه لو = ارتفاعاتی که صدا بهتر می رسد

ولگ و واش = بار و محصول درختان خوراک دام

وارش واینه کلکه دکن = اگر باران می بارد چوقا نمدی را بیوش

ورفه تل = برف سر درختان و زمین کپه کپه

ورف ندی چیون = چوپان برف ندیده

وی مره گول بزو بورده = او مرا گول زده حرف دروغین گفته رفته

وا بیاره = باد آورد

وعده هدا قبرسون سر = وعده مرگ قبرستان

هـ

هدا = داده

هکرده = کرده

هاریش = نگاه کن

مازرونی - فارسی

هلو = هنوز

هنی شین = بنشینید

هکردمه = کردم

هارشم = نگاه کنم

هکنم = بکنم

هیمه هکنم شوء = هیزم کنم برای شب

هوادار سری زنه = باد و طوفان می زند

هاکر = اثاثیه منزل

هو هو = صدای راندن گاوان

هزار یکشب = نام کتاب قدیمی است

هکردی = کردی

هلی پشته لوس = محلی سر سامان نور کجور

هوا ورف و دمه زنوء و ستریچ = هوا تیره تار و باد و باران و برف می زند

هکردمه = انجام دادم کردم

هنیشین = بشینید

هدائی = داده ای

هده = بده

هسته = هست

همه تا = همگی

مازرونی - فارسی

ی

یک ور = یک طرف

یکوریمه = یکطرفومه

اتا = یکی

یاد نشوء = یاد نرود

یخ یخ عو = آبهای سرد

یور نشینه بل عاشقی = کی از عاشقی کام گرفت

یکدست پلنا داینه یکدست چعله پر = یکدست فتیله پشم دارد

یکدست دسته جعل (چلیپا)

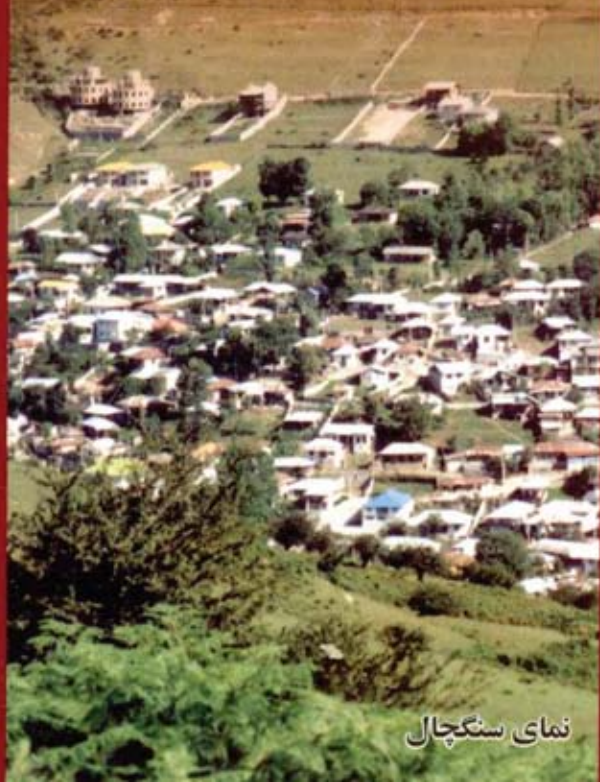
یور بورم = از دره یا مرتعی بگذرم

یواش = آهسته - آرام

یتا = یکی

راز عاشقی به دل موزه شونگور
مرور زمان گل بونه درانه کور
منتظر موزه تاپار بیسه سرگور
واد کفنه پرپر برزنه ون دور

(ر.ج) شماره ۴۹۸



نمای سنگچال